کابل

۹۵

برف باریده

آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ «ابن سینا»
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات با ع،ص شهزاده احمد علیخان
(درانی) مدیر عمومی انجمن

کابل

(مجلهٔ مصور ماهوار)
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل: ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبهٔ معارف نصف قیمت

سال (۸) ماه دلو ۱۳۱۷ هجری شمسی — جنوری - فروری ۱۹۳۹ میلادی شمارهٔ (۱۱)

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
برف . . . زمستان	جناب ملك الشعراء	۱
رسم برفی	مدیریت نشریات	۲
یخ بندان	غنی کشمیری وغیره	٤
واوره	جناب محمد گل خان نوری	٦
برف	از طبع جناب مؤید ثابتی	۷
برف میبارد . . .	جناب سید قاسم خان «رشتیا»	۸
ولنتاریزم واهمیت آن	« احمدالله خان «کریمی»	۱۳
خیال	« محمد اعظم خان ایازی	۱۸
افغانستان وتحقیقات تاریخی	ترجمهٔ جناب علی احمد خان «نعیمی»	۲۲
مجاهدات زنان درجاپان	نقل از مجلهٔ اشیاء	۲۷
بی تابی شایق	جناب شایق	۳۵
نوید وصاحب		۳٦
غزل	از طبع جناب بیتاب	۳۷
دوطن په قدر پوشئی چه	« « سعد الله خان	
کمال دی	کند کمشر	۳۸
ذوی نسل ته	« « سید شمس الدینخان «مجروح»	٤۱
خپل عمل دلاری مل	« « گل پاچا خان «الفت»	«
که وای که نه وای	« « محمد گل خان نوری	٤۳
ناز کو	جناب «خادم»	٤٤
درحمان بابا پرقبر مشاعره		٦۰
یك کتیبهٔ تاریخی	ارسالی جناب شاه عبدالله خان بدخشی	٦۷
سلطان محمود	ترجمهٔ جناب عبدالغفور خان «امینی»	٦۸
تغیرات مهم در کابینهٔ وزراء	مدیریت نشریات	۷٦
فاکولته حقوق وعلوم سیاسیه	«	۷۹
پذیرائی از ادبای پشتو	مدیریت نشریات	۸۸
رخصتی مدیر عمومی انجمن	«	«
سیرعلمی	«	«
سید جمال الدین افغان	«	۸۹
مکتوبات افغانی	«	«
التحفة الفوزیه	«	۹۰
از عجائب خلقت		«
یاد داشت های سودمند		۹۲
سفارش بنویسندگان کوچك	انجمن	۹۳
پښتانه هیڅ کله په خپل ژوند اسارت نه قبلوی	جناب عبدالصمد خان «انکلی»	۹٤
دملی ژبی وینا	«محمد حسین خان «یریالی»	۹٦
یکساعت ورزش دماغی		۹۷
فکاهیات		۹۸
تنزیل قیمت سالنامها و غلطنامه		۱۰۰

تصاویر

	صفحه
برف باریده . . . در پشتی	
منظرهٔ کابل بعد از برفباری	۱
برفباری از صفحه ٥ الی ٥۹	۱۷ قطعه
وزیر امور خارجه	۷٦
سفیر کبیر اعلیحضرت در آنقره	«
وزیر مالیه	۷۷
وزیر تجارت	«
معاون صدارت عظمی	۷۸
وزیر فوائد عامه	«
معلمین فاکولتهٔ علوم سیاسیه	۸۲
متعلمین « « «	۸۷
بعضی از مامورین دوائر دولتی وملی ٦ قطعه	۹۱
پیر مرد گوشه گیر - رسم آقای «برشنا»	۱۰۰

منظرهٔ کابل بعداز برفباری: صبح است ،جاده‌ها هنوز پاک نشده اهالی پایتخت یکان یکان از خانه های خود خارج می شوند . کوهیکه معلوم میشود آسمائی وآبادیهای طرف راست بالا کوه ده افغانان است .

برف ... زمستان

ملک الشعرا قاری

یارب چه طرب فزاست باریدن برف
چرخك زدن غریب و رقصیدن برف

در کاخ بلند خوش تماشا دارد
از آینهٔ دریچه ها دیدن برف

زین شوشهٔ سیم ناب و زین ابر سفید
بنگر چه هوای روشنی گشته پدید

برف است که از هوا سرازیر بود
یا هاون چرخ کرده حل مروارید

سرما که هوای برف باری دارد
آمادگی کشت بهاری دارد

برف از پی شادابی وزرخیزی زرع
بر صفحهٔ خاك نقره کاری دارد

از آب روان که بسته یخ درهر سوی
گوئی که دکان شیشه گر شدلب جوی

می ترسد ازانکه برف چشمش نبرد
خورشید بابرگ نهان دارد روی

گر سبزه بفرودین زمرد کار است
یا ابر بنوبهار گوهر بار است

یا برگ خزان طلای دست افشار است
سیم سرهٔ برف بدی بسیار است

امروز بصد شتاب میبارد برف
پی درپی و بیحساب میبارد برف

دهقان همه وقت زردرو خواهد کرد
اینگونه که سیم تاب میبارد برف

رسم برفی

رسم برفی که از قدیم در مملکت ما معمول است دراولین برف سرما به صورت ذیل اجراء میشود :

کمی برف را میان لفافه یا کاغذ پیچیده برای کسیکه میخواهند برفی کنند توسط قاصدی میفرستند . اگر شخصی مذکور قاصد را گرفتار کرده و یك نشانی سیاهی بر رخسار و پیشانی او گذاشت ، گویا برفی باطل شده ، یك دعوتیکه دران عدهٔ از دوستان و نزدیکان شامل باشند به میل آن شخص تعین میشود بر شخص برفی کننده لازم میشود . و برخلاف هرگاه قاصد بدون گرفتار شدن برگشت یعنی اصل رقعه و برفی را به خود شخص مذکور بدون آنکه از مقصد بفهمد تسلیم کرد ، برفی بالای شخص مزبور شده همان دعوت را که دران اکثراً از اطعمهٔ مخصوص زمستانی از قبیل قیماق چای ، کباب داشی لاندی پلو ، شلغم بته ، قورمهٔ زمستانی ، مستاوهٔ گوشت قاق وغیره وغیره می‌پزند ، باید به احباب بنابر انتخاب شخص برفی کننده بدهند .

این ترتیب عادی ترین طرز برفی بوده در بین عموم مروج است ولی اکثراً رسم برفی کردن به طریق ایما ، واشارهٔ ادیبانه و نزاکت دارهم بعمل می آید مثلاً مکتوبی راجع به یك مطلب عادی نوشته ضمناً اشارهٔ بسوی برف و برفباری مینماید و یا اگر طبع شعر و قریحهٔ ادبی داشته باشد ، ابیاتی چند سروده یاصریحاً دران مقصد برفی را اظهار میکند و یا بقسم صنعت توشیح کلمات برف و یا جملهٔ برف نو مبارك را درسر هر مصرع و یا هرسطر جامیدهد . و بعضی دیگر ابیات مخصوص ومعروف برفی را که ذیلاً درج میشود ، دررقعه مینویسند :

برف می بارد مسلسل از هوا
برف نو از ما و برفی بر شما
برف میبارد مثال کفتر ژولیده پر
از کبوتر خانه های عرش می آرد خبر

این رسم طوریکه اشاره کردیم از خیلی قدیم در مملکت ما رواج داشته مخصوصاً درکابل بطور عموم آنرا میشناسند و تا جائیکه معلومات داریم همین رسم در ممالك دیگر مثل ایران و کشمیر و بخارا و غیره ممالکیکه دران برف میبارد ، رواج داشته منتها طرز اجرای آن البته کمی فرق خواهد داشت

در ذیل چند نمونهٔ قطعهٔ برفی را که از طرف شعرای وطنی وارباب ذوق سروده شده است بقسم نمونه ومعرفی این رسم ملی درج میکنیم .

نمونهٔ اول

از علی وفی که حرفین جراست — میکشد دل سوی مطلوبی مرا
از یکی معنی واز یك صورتش — گر بگیری هست مطلب رونما

نمونهٔ دوم

چارشنبه که روز سعدو نکوست — خاص از بهر دیدن رخ دوست
لیك ایام سردئی سرما — از سما ریخت برف بر سرما
از خدای کریم بی منت — عزت(بیگ) ما بصد عزت
از برای تفنن خاطر — با دمکشوف خاطر عاطر
لیك باشد چه خوش بموسم برف — چای و قیماق پس چه ماند حرف

جواب

برف بر داست و فرد در خنکی — دیدنش لرزهٔ ممات آرد
آتش و شیر چای و خانهٔ گرم — دل و جانرا صفا ؛ حیات آرد
چند روپیه زبهر آتش و چای — قاصدم بهر آن ذوات آرد
نیست در دست حبهٔ دیگر — ورنه صدها چنین برات آرد
نوش جان باد چای بر احباب — گر بشغل خودش ثبات آرد
فی البدیهه سرودم این ابیات — برف باری چنین نکات آرد

ترك عادت

آنچه در زندگی ضروری نیست — دل براهش اگر نبازی به
خویشتن را بهیچ عادت وخوی — بهوس مبتلا نسازی به
پیش عادات سر فکنده مباش — که بهر حال سر فرازی به
آن عبادت که خیزد از عادت — گر بترکش همی بنازی به
چون که هر عادتی نیاز آرد — از همه چیز بی نیازی به

یخ بندان

موسم سردی شد و سرگرم یخ بندیست آب
بط اسیر بیضهٔ فولاد گردید از حباب

حلقهای دام ماهی عینکی گشته زیخ
کاش بیند چشم او خط شعاع آفتاب

تا نه بیند از نگاه دور آسیبی ز برف
هر زمان خورشید گیرد پرده بر چشم از سحاب

پیش ازین تعبیر نتوان کرد از بیداددی
چشم میگردد سپیدار برف را بیند بخواب

زین ریاضتها که در ایام سردی می کشند
جای دارد گر روند اهل زمین بر روی آب

دود هنگام وداع شعله از بیم هوا
بر سر آتش فتد مانند مو در پیچ و تاب

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند
گر نبودی سخت رو از شرم میگردید آب

کس درین شبها نمی یابد نشان روشنی
آسمان تیری بتاریکی فگنده از شهاب

* * *

(غنی کشمیری)

فصل سرما شد که دیگر دستها افتد ز کار
همچو ایام خزان و برگ ریزان بهار

بوستان گر لاله پوشیدی قبای یك تهی
این زمان از برف در بر کرده رخت پنبه دار

قطرهائی خون که باشد رزق طفلان دایه را
شیر ناگردیده می بندد به پستان چون انار

نغمهٔ رنگین وتر گر لب برون آید بگوش
آشنا ناگشته می بندد چو لعل گوشوار

موجهٔ یخ بسته کار تیغ و نشتر میکند
گشته مانند دکان سرتراشی آبشار

سینه چاك است اخگر منقل ز دست انداز دی
چون جگر کز سودهٔ الماس گردد زخمدار

نی همین عضو جدا از پوستین افگنده دست
گر برآید چوب ز آتش پوست انداز دچو مار

جای گرم از بسکه مطلوبست در فصل چنین
بر نخیزد دود ز آتش همچو زلف از روی یار

این زمان از تاب سرما همچو گرم شبچراغ
هر که بینی جز ولا ینفك خود گردست نار

لرزهٔ سرما ز بس بیتاب دارد شعله را
گر نباشد کنده بر پایش نمیگیرد قرار

* * *

(سعید ای اشرف)

آتش بزمستان ز گل و مل خوشتر
هر و لوله اش ز صوت بلبل خوشتر

درپیش دو چشم مردم سرما خور
دودش بود از دستهٔ سنبل خوشتر

* * *

(باباعبیدی گیلانی)

ز باد خزان درخت عریان گردید * چون قامت نی
وان رخ که چو لاله بود ریحان گردید * از سردی دی

از شعلهٔ شمع بود دلگرمی جمع * شبهای شتا
وان نیز چو برك بید لرزان گردید * کوسا غرمی

(بابافغانی)

صبح وقت است ... هنوز راه ها از برف پاک نشده، برآمدن از خانه دشوار است ...

آیا درخت بید شکوفه میکند؟ این هم از سحر آفرینی های زمستان است ...

واوره

محمد گل نوری

وطن مو بختور دی چه لری څلور فصلونه
د وبی، منی، ژمی، پسرلی، لکه لعلونه

لمړی د پسرلی فصل چه راسی زموږ وطن ته
وطن مو لکه شین بڼ هسی پټوی په گلونه

د دوبی ښه هوا ښه یی میوی خاص د کابل بیا
چه بوی تری ولاړیږی د ښه ښکلو جنتونه

په منی کی که لږ څه وی ساړه ها هم تیریږی
هم ژمی ورك کوی زموږ له وطنه مرضونه

هم ژمی دی چه زموږ دنیك بختی لووسیله ده
دا ځکه چه را اوری ډیری واوری بارانونه

له واوری څخه به ډیر خلق په تنگ وی چه را اوری
که ښه دی ورته ځیرسی بایدښه کی په خپل زړونه

په واوره کی که څه یخ ووساړه دی لاهم ښه دی
دا ځکه چه د ټول وطن څخه وژنی میکروبونه

دو اوری هر څپرکی چه را لویږی افغانی ده
یا سپین کرك غنم دی چه را اوری در مندونه

غرونه تور تیلی وی په دوبی له گرمی څخه
په سپین بړستن یی پټ کی هغه تور تیلی غرونه

پرمخ د دښت پرتی وی کری کال خاوری ودوړی
داسپینه واوره پټ کی هم هغه سپره دښتونه

غنم اوشین خسیل چه تل په وام وی له سړو څخه
په خپله غیږ کی پټ کی هم هغه شنه خسیلونه

بلبل په شگوفه پسی که تل مدام ژریږی
باده ژر ژر ورسه ورته ور وړه خبرونه

چه واوره زموږ د ژمی هم په څیر و شگوفی ده
ژر پاڅه رادرومه چه په بار دی ټول ښا خونه

پردی باندی څو روځی ته په لوړ اواز زغیږه
چه داپرویلید وسی په پسی دی نور گلونه

که ښه په غوږ واروی واوره واوره لوی نعمت دی
تر دی نعمت دی جارسو بایدتل کاږو شکرونه

پرموږ باندی چه داپریمانه واوره رااوریږی
داهم درب کرم دی چه پر موږ کیږی رحمونه

راسه ای «نوری» ته په پښتو سره ملاتړسه
په دی واوره سړوکی دوطن کړه خدمتونه

د ژمی راتگ

له طبعه څخه د جناب عبدالخالق خان کاتب

ژمی راغی نن خومخ دی د باران
ریږدی ځکه کنډی رنډی یتیمان

غرونه مځکه سپین شکاری هرطرف ته
ژمی هر ځای غوړه ولی دستر خان

وریځی گرځی ښکته پورته په آسمان کښ
چیرته واوری وروی چیرته باران

هرڅوك اخلی ښه لباس ځانته د ژمی
خوری ترمخ له هرچاغم د خپل ځان

بډایانو ته څه نه وائی هیڅکله
ربړوی هر وخت خواران او غریبان

ژمی راغی څوك پوستین څوك شړی اخلی
عبدالخالق (قندهاری) هم گرفتار دی پدی شان

برف

از طبع مؤید ثابتی شاعر معاصر ایران

برف آمد وسر کرد بهر برزن و هر کو — امسال گرامی است بسی آمدن او
گیتی ز سپیدی شده چون سینهٔ شهباز — گردون زسیاهی شده چون پر پر ستو
مردم همه بگریخته از برزن و بازار — پنهان شده درخانه چو زنبور به کندو
از سبزه گرائید بگلخانه گل سرخ — وز باغ خرامید بمشکو گل شب بو
آن شاخ پر از برف تو گوئی زرهٔ ناز — کرده‌است عیان سیم بری ساعد و بازو
پوشیده به تن سرو یکی پیرهن از سیم — چون پیرهن دختر کان تاسر زانو
تا دامنش از برف و گل آلوده نگردد — بالا زده دامان وفرو چیده ز هر سو
از برف گرانمایه شده خوابگهٔ رنگ — کور است کنون بستر و بالش زپرقو
بس گوهر ارزنده و بس لؤلؤ شهوار — کز برف بود بر زبر تارك تیهو
منقار پر از برف کند زاغ تو گوئی — کز شیر بیالوده دو لب بچهٔ هندو
از باد برهنه شده یکباره تن بید — از برف گران بار شده شاخهٔ نازو
زی باغ بیائید و بپرسید ز دهقان — کان دولت دیروزی امروز تورا کو
آیا ز چه برباد شد آن نو گل شاداب — آخر ز چه خاموش شد آن مرغ سخنگو
درباغ از امروز دگر تا گهٔ اسپند — یك سبزهٔ نورسته نبینی بلب جو
خوش زی که بهار آید امسال به ازپار — گیتی شود آراسته وخرم و نیکو
در کشت همی نعره زند بلبل بیدل — در دشت همی خنده کند لالهٔ خودرو
آن رعد همی کوس زند سخت بقوت — وان ابر همی تیغ کشد سخت به نیرو
آن برق جهان همچو یکی نیزهٔ زرین — کورا فکنی هردم ازین‌سوی بدان‌سوی
گیتی شود از سبزه و گل چون پر طاوس — بلبل به نشاط آید وقمری به تکاپو
از سبزهٔ نوخیز بسر آید گل وسنبل — بر سبزهٔ نو نیز بر آئیم من وتو

گل باز کند روی و «مؤید» بتو گوید
«هنگام گل است ای بدورخ چون گل خودرو»

نثر ادبی :

برف میبارد...

سید قاسم رشتیا

یکمال آرامی چشم میکشایم ، اطاق ازروشنائی نظر زیبائی مملو است که دیده توان برداشت آن‌را ندارد . بی اختیار چشمانم بسته میشود ولی باز بملائمت میخواهم آنرا باز کنم وبه بینم‌این نور سفید ازچیست ؟ آیاصبح شده ویا اینکه در دل شب پر تو مهتاب است که خوابگاه مرا استیلا نموده ویا . . .

اماچشم‌هنوز تحمل‌آن روشنی خیره کننده را ندارد . چند بار پلکك میزنم ودلم میخواهد دیگر از کنجکاوی دست کشیده دوباره بخواب بروم . واقعاً چه فائده دارد این آرامی خوشگوار رافدای تحقیق چیز هائی بنمایم که اصلاً بحال‌من سودی نمی بخشد . . .

اعصاب هنوز خواب است واز سستی دلنشین آن یك کیفیت مطبوع وصف‌ناپذیری برمن‌مستولی شده است . تو گوئی بیخیالی های آوان طفولیت ویابی علاقه گی های آخرعمر است . . .

* * *

این مرتبه چشمانم بلا ارا ده چند بار واز وبسته میشود :

هنوز قوهٔ اراده وحس کنجکاوی ، باذوق آرام ومیل استراحت ، در نبرد است . پس از پلکك زدنهای طولانی بالاخره چشم میکشایم : ابتداء چیزی را تشخیص داده نمیتوانم . تمام اطاق را نور سفید در خشندهٔ استیلا کرده . چقدر آرزو میکنم که دوباره از دیدار این عالم کوچك که عبارت از اطاق خودم باشد ، چشم بپوشم وبلکه سرخود راهم زیر لحاف بکنم زیرا این روشنائی شدید ازپوست چشم هم نفوذ کرده انسان را اذیت میرساند . . .

اما اعصاب لحظه به لحظه بیدار شده ، قوهٔ اراده را بمقابل تمام میلانهای دیگر تقویه میکند .

اکنون چشمهایم نیمه‌باز وبانگاه آشفتهٔ بمقابل خود نظر میکنم. چرا انسان زیر فرمان اینقدر عوامل بیشمارواقع شده است؟ آیا نمیتواند این همه ایجابات‌طاقت‌فرسارا که‌بنام‌ضروریات‌زندگانی یاد میکنند ، مغلوب خود سازد و بمیل حقیقی خود رفتار کند ؟ ...

* * *

چشمم به پنجرهٔ اطاق می افتد و نگاهی به بیرون می افگنم : زمین و زمان تا جائیکه چشم

سفیـد میزند از دور قله های بلند به کهسار وطن بسکه عام می بارد

در یکی ازجاده های درخت دار مامورین بسوی ماموریت های خودمیروند . برفرا که ازروی سرك پاك کرده اند بدو طرف دیوار سفید خوشنمائی بار تفاع نیم متر تشکیل داده است .

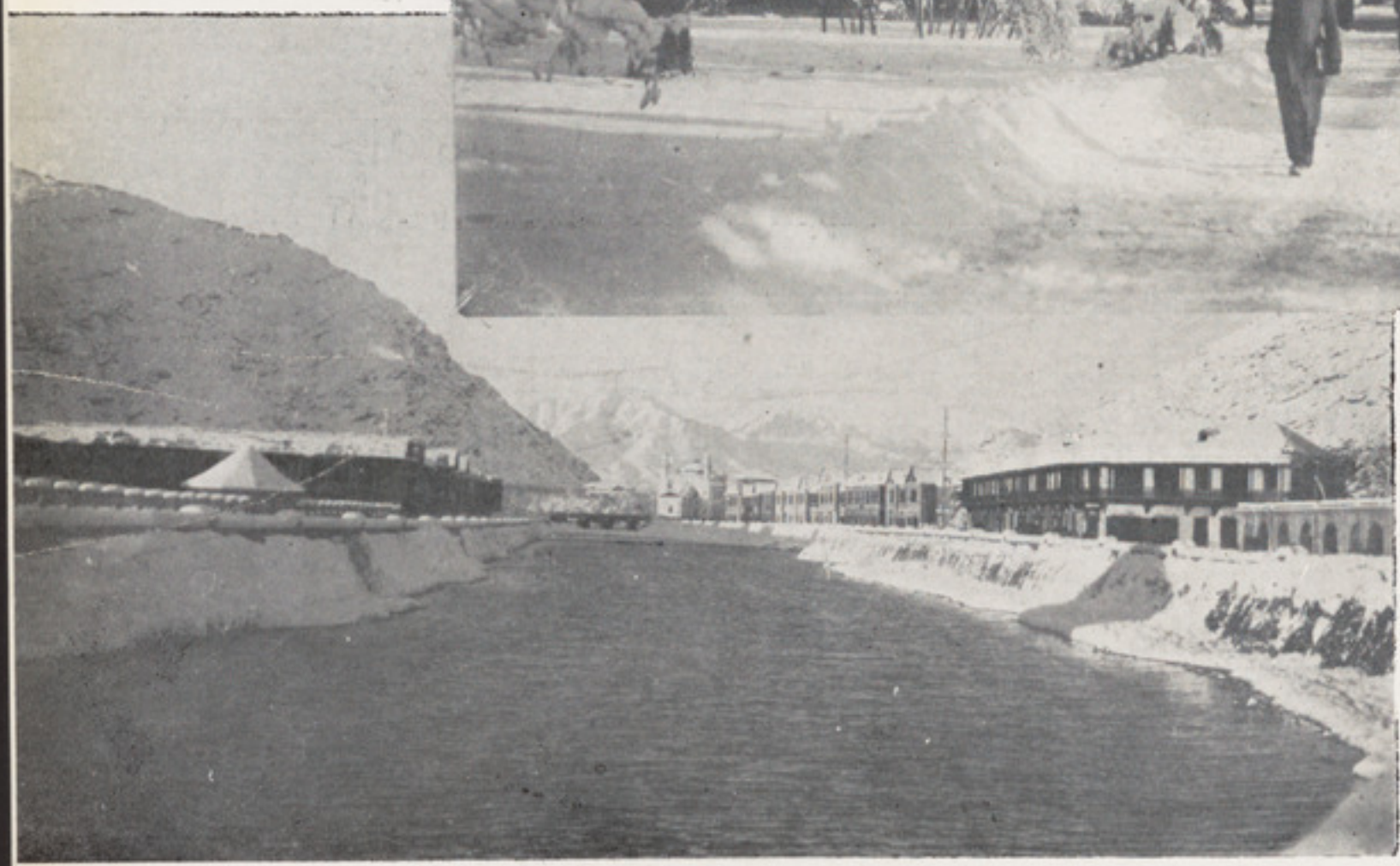

جادهٔ لب دریا در زیر برف .

درآخر مسجد شاه دو شمشیره در میان تنگی کوه های شیر دروازه وآسمائی .دورتردورنمای کوه های پر برف پغمان .همین برفهاست که چشمه سار های کوهستان زیبای پغمان را سیر آب کرده درتابستان مایهٔ سر سبزی و لطافت هوای این ییلاق قشنگ را فراهم می سازد

کار میکند سفید است . کناره های آئینه ، صحن حویلی ، باغچه ، گل بته ها ، چیلهٔ تاك ، شاخسار درختان ، گوشهٔ بام ، سر دیوار ، پایهٔ رادیو تالاق کوها وحتی خمیدگی آسمان ، همه از یك طبقه برف سفید وآماسیده پوشیده شده ..

باین منظرهٔ یك رنگ اماقشنگ ، خیره میشوم : پاغنده های غبارنمای برف را می‌بینم که هنوز از آسمان باریدن دارد . همه بیك اندازه ، بیك سرعت بیك آهنگ ، ازپی یکدیگر خودمی‌آیند . تو گوئی مآل معین و ثابتی را باخون سردی وعزم خلل ناپذیری تعقیب میکنند .

همرنگی ، همسانی ورفتار یك نواخت آنها درین عالم سکوت وآرامی که ازعالم کائنات دیگر حرکت وصدائی بلند نیست ، بر اعصاب خواب آلودم تاثیر مخصوص ومحزونی مینماید .

فکرم بکار های تقدیر متوجه میشود که آنهم بمانند همین پاغنده های سرد وسفید برف با بی اعتنائی دلشکنی بر انسان‌ها وارد شده ، بر بعضی دلها مانند کافور خوشگوار ، وبر برخی دیگر بسان عرق سرد مرگ اثر میکند . . .

درین حالت آرامی جسم وتجرد روح که درپایان خواب بهر انسان دست میدهد ، خیالات دور ودرازی دردماغم روی هم میغلطد وافکار من درعوالم دور ، وبیگانهٔ گردش میکند ، وباد میکنم از آن بینوایانیکه درین دل زمستان نه خانهٔ که دران ازریزش برف خودرا محفوظ دارند ونه پوشاکی که دران جسم افسردهٔ خودرا بپیچند ونه آتشی که بآن تن یخ زدهٔ خودرا گرم سازند . . . فکر میکنم به آن تیره بختانیکه لچ وبرهنه درسر راه های عام روی یخ ها ودر زیر برف باری نشسته دست لرزان خودرا بسوی عطوفت هم‌وطنان وهم‌نوعان خویش دراز نموده ، هرعابریکه میرسد ، دلهای شان ازامید به‌طپش می‌افتد ولحظهٔ خونرا دررگهای کرخت شدهٔ شان گرم میکند . ولی فیصد نود ، این دستهای لرزان که به قیمت آبرو به قوت امید شدیدی درازشده است ، باتکان های مایوسانه وسردیهای حسرت باری برگشته ، روی جسم لرزان ولباسهای ترشدهٔ آنها قرار میگیرد . . .

تصور میکنم ، حالت آن بیچارگانی را که شب بایك مشت اطفال کوچك خود در زیر لحاف ژندهٔ که ازسوراخهای فراوان آن جریان هوای سرد جسم شانرا بی حس میسازد ، میان کلبهٔ بی در وپنجرهٔ خوابیده و ناگهان در دل شب با ثر برفباری زیاد خانهٔ شان بیکطرف غلطیده ، صبحدم که خود و اولاد هایش بیدار میشوند ، اجساد بی حس شدهٔ خویش را درزیر لحاف ضخیم وسنگینی احساس مینمایند که بر لحاف پاره پارهٔ آنها قرار گرفته و سوراخهای آن وصله کرده است و چون چشم میکشایند می بینند ، آن لحاف عبارت از یك ورق برف سفیدی است که ملائك آسمانی بران هاگسترده...

* * *

جریان افکار حواسم را ازین هم دور تر می‌برد . . .

در عالم خیال ، عوالم دیگری پیش نظرم مجسم میشود : می بینم ملک‌های سرسبزی است که درین جوش زمستان تمام کائنات آن، از کمال اعتدال برخوردار میباشد : هوا ملائم ، درختان سبز، جریان آبها مسرورانه ، گلها متبسم ، پرنده گان درپرواز ، میوه‌ها اشتهاانگیز، مردم آرام ، آزادو مسعود معلوم میشوند . . .

این تخیل اعصابم را تکان سختی داده ، بی اختیار آرزومیکنم که درین لحظه به همان سر زمین های پر کیف وذوق انگیز رسیده ، منهم مثل پروانه های خوشرنگ آن، دور چمن‌های قشنگ طواف کنم ، شیرهٔ گلهای لطیف را بمکم وشمیم آنرا فرو برم . . .

باین خیال مثل اینکه در جستجوی وسیلهٔ باشم بهرطرف نظر میافگنم : چشمم به پنجرهٔ اطاق می‌افتد وپاغنده های برف را بهمان رفتار یکنواخت آن مشاهده میکنم که بر برگهای نیم‌خشك درختان باغچه افتاده مثل شکوفهٔ بهاری آنهارا زینت می بخشد . بی اختیار باخود میگویم : شکوفهٔ زمستان ! . . .

و بلافاصله، جریان‌خیالات ، تغیر دیگری خورده به فکر آن دهقانانی می‌افتم که دیدار همین برف بهترین تماشائی‌را برای آنها تشکیل داده ، از دیدن آن آرزو های دور و درازی در دل شان زنده میشود .

بیادآن پیره مرد دهاتی میافتم که با کلمات ساده ولی عمیق و فلسفه آمیزی بمن میگفت : پسر ! این برف ها که بظاهرسرد وخنك معلوم میشود، درباطن حرارت و جود من وتو ، نشاط جسم وجان ما ، وبلکه حیات همهٔ ماوشماو ترقی وبختیاری ملك ووطن ماهمه بسته بآن است . زود باشد که این برف های کلفت واین ابرهای تیره ناپدید گردد ؛ چمن های سبز وخرم باآسمان نیلگون شفاف وآفتاب ملائم وبراق، دوباره به حود نمائی آغاز کنند آنوقت‌از دل خاك واز کشت زارهای مرطوب ، سبزه های نورستهٔ بلند خواهدشد که بعد ها از اثر پرورش فرزندان من وعناصر مهرپرور طبیعت، رشد یافته،خوشه هائی بارخواهد آورد ... بلی‌خوشه های طلائی رنگی که‌محصول آن‌غذای جسم وآرام جان ماوفرزندان مارافراهم میکند . آیا نشنیده ئی که گفته‌اند . کابل بی زر باشد و بی برف نه ... ؟

پس این برف سفید مایهٔ افسردگی نه بلکه مژدهٔ شادمانی هاست . . .

درین بین ناگهان صدای شیرین ومسروری سکوت اطاق‌را درهم شکسته، رشتهٔ خیالاتم را بهم زد وبلافاصله جسم کوچك وسفیدی مانند پاغندهٔ برف، خودرا بآغوشم افگنده ، بآواز ناشکیبائی فریاد میزد : آغاجان برفیم بسرت ! ...

زمین کابل ما نقره کار تنها نیست که ابر دامنه داراست وعام می‌بارد

یك گوشهٔ ازباغ وزارت خانها پس ازبرفباری. جوی آب کاملاً یخ بسته و انتظار ورزشکاران یخ مالك باز را دارد.....

آیا کسی اجازه خواهدداد؟

دریك گوشهٔ دیگرهمان باغ: درختان آلو بالو وبته های نسترن سال دوبار گل میکند. اینکه‌می بینید شگوفهٔ زمستانی است ... سفیدتر، زیباتر...

گرفته است درو دشت‌را بشوشهٔ سیم هوای برف نکوئی بنام می بارد

ولنتاریزم واهمیت آن

درمدنیت موجوده

احمدالله کریمی

درمدنیت های مختلف ، فلسفه یابه تعبیر عمومی تر حرکات تفکریه به تحولات بزرگ اجتماعی راه نشان داده ویااقلاً تحولات مذکوررا افاده نموده است . درفلسفهٔ غرب باسم ولنتاریزم Volontarisme (طریقهٔ طرفداری ارادیت) و انتلکتوالیزم Intellectualisme (طریقهٔ طرفداری ذهنیت) دوفلسفهٔ مهم وبزرگ درجریان است این هردوسیستم باحرکات اجتماعیهٔ ادوار مختلفه یکجاحیات یافته فکریات آن‌هارا بوجود آورده است. سیستم ولنتاریزم معاصر وجدیدترین سیستم هاست که بمدنیت موجودهٔ جهان ازین سیستم کدام سیستم مؤثرتری سراغ نمیشود.این سیستم درعصر ۱۹ ازطرف متفکرین بزرگ آلمان:(شوپن‌هاور) و(نیتشه)بوجود آمده بعد در فلسفهٔ Impérialisme امپریالیزم - (ارنست ولیر) وروحیات تجربی (ریبو) نمو یافته درساحهٔ تطبیقات برآمده‌است . اخیراً درتربیهٔ ارادهٔ (Payot) مزیت ورجحان آن بصورت واضح وبارز اثبات و روح اصول پداکوژی معاصر را تشکیل نمود .

در اینجا مقصد ما این نیست که راجع به اسباب رجحان وبرتری اساسهای نظری فلسفهٔ ولنتاریزم بالنسبهٔ فلسفهٔ(طرفداری ذهنیت) ویا حسیت بحث طولانی کنیم چه‌این موضوع بحث مستقلی میخواهد درین‌مقاله تنهانظریه داریم تادر اطراف اوصاف عمومیهٔ ولنتاریزم وتطبیق آن به بعضی حوادث اجتماعی وفردی به‌یك لسان‌ساده بطور خلص بحث کنیم :

یکی از دستور های مشهور ولنتاریزم این است که « حرکات ، حسیات(۱) راوحسیات هم‌افکار (۲) رابوجود میآرد » یعنی این‌متفکرین‌نظریه دارند که یك فکر پیش‌ازانکه در دماغ پیداشود، درروح صفحهٔ حس ودروجود صفحهٔ حرکت رامیگذراند لیك درین اثناخود را آشکارنساخته بصورت نیم شعوری مخفی میماند .و به‌اینصورت ادعامیکنند که ذهن افکاررا بوجود نه آورده صرف آنراروشن میسازد خلاصه یك فکراولاً درصفحهٔ افعال وحرکات بوجود آمده سپس درصفحهٔ حسیات آهسته‌آهسته نشوونمو یافته

---

(۱) مقصد از حسیات : حظ ، الم ، هیجان ، محبت ، نفرت ، جسارت ، فدا کاری ، خشوع وخضوع .... است .

(۲) مراد از افکار : ادراك ، محاکمه ، مقایسه و بمفهوم مجرد فارسی اندیشه کردن است .

اخیراً در ذهن تکامل میکند و هر فعل متکامل بحال یك عنصر ذهنی میدر آید در ینصورت گو یا فعل وحر کات انسان نسبت به حسیات وافکار آن مقدم تر واساسی تر است . بعضی از متفکرین قبل از شوپن هاور و (نیتشه) یعنی (طرفداران فلسفهٔ انتلکتوالیزم) به عکس این دستور معتقد بودند (۱) یعنی میگفتند که : در انسان اولاً افکار تشکل نموده سپس این افکار حسیات را وحسیات هم افعال را بوجود میآر دمد عا این سیستم عکس سیستم ولنتاریزم است در این سیستم قوت مند ترین جبهه افکار سپس حسیات و اخیراً حر کات میباشد در اینجا لازم است تا این نظریات را بحیات تطبیق داده بنگریم که ولنتاریزم در حوادث اجتماعیه بچه صورت وظیفهٔ اساسی را اجرا مینماید :

تطبیق ولنتاریزم به بعضی حوادث اجتما عیه : در قرون وسطی اساس حوادث اجتماعیه را سیستم انتلکتوالیزم تشکیل مینمود یعنی اگر هر حادثهٔ اجتماعی را تحت غور قرار دهیم می بینیم که قوت مندترین جبهه دران (فکر) است وبه صفحات دیگر وبالخاصه (صفحهٔ حر کت) چندان اهمیتی نمیدادند اما امروز اساس هر حادثهٔ اجتماعیه را بروی سیستم ولنتار یزم مشا هده میکنیم مثلاً درحقوق مدنیت مو جوده که مستند به اساس ولنتار یزم است بر خلاف قرون ما ضیه درافعال واعمال نسبت بـه افـکار بیشتر اهمیت میدهند وحتی میتوان گفت که به افکار تنقیدی (کاریکا تورمزاح ...) موئیده هم تطبیق نمیشود همچنین هر گاه خواسته باشند افکار و کولتوریك جمعیت رااصلاح وبه طرز تفکر وکولتور دیگری در آرند دروهلهٔ اول طرز زندگانی شبا روزی و اصول پوشاك ورویهمر فته مجاهدت ووضعیات و اعمال شان را بهمان طرز مطلوب وایده آل منطبق ساخته تمام وضعیات مخالف ایده آل را تحت کنترول میگیرند تابر خلاف آرزو وضعیت وعملی از ایشان سر زندوقتا که این جمعیت به چنین طرز زنده گی و مجا هدت عمل مینماید دورهٔ حر کت است سپس که به این طرز حیات ومجا هدت اظها ر شوق ومحبت میکنند (دورهٔ حس) و اخیراً که بمفهوم اصلی به اصول تفکر و کو لتور مطلوبه میدر آیند صفحهٔ فکر است مطابق این دستور برای اینکه به افکار یك کتله حاکمیت شود ابتداءً فتح قلوب لازم است فتح قلوب هم در سا یهٔ بدست دا شتن وادارهٔ حیات کار وحرکات استحصال میگردد . مثل فوق بسی مثال دیگر وجود دا رد .

این سیستم بر وفق حیات اجتماعی بحیات فردی هم مورد تطبیق دارد مثلاً : یك طفلیکه چندین سال خود را به افعال قبیحه وسوء اخلاق ما نند دز دی ، کذب ، صر ف مسکر ات ، قمار ، تنبلی وعطالت ، یاوه سرائی ، جعل کاری ودسیسه بازی سپری نموده درسفاهت وسفا کی دارای اعتیاد گشته

(۱) درانگلیز؛ تداعیون، در آلمان عقلیون وطرفداران فلسفهٔ تنور ودرزمان شوپن هاور ـ هه گل وغیره بوده .

باشد هرگا به آن وصیت نموده از خرابی های سفاهت ومضرت ونقص سفاکی وعطالت وتنبلی.... وخوبیهای حیات مرتب ومنظم وشیرنی های کار ومجاهدت بحث را نید وآن را بنهایت اصرار به این اخلاق حمیده دعوت نمائید ازین افکارمجرده بدون صرف وقت دیگر هیچ فائدهٔ صحیح واساسی در براه آوردن آن بدست نیامده این طفل سفیه وسفاك بارجود فرادادن گوش ازین نصائح دلتنگ شده راضی نمیشود که به این آسانی به طرز حیات دیرینهٔ خود وداع گوید چه ممکن نیست که خوبی های حیات مرتب ومنظم صحیح وشیرنی های کارو مجاهدت وخرابی های سفاهت را از روی الفاظ وجملات بفهمد چه فهمیدن این نوع چیزها فعل وعمل میخواهد . این طفل تازمانیکه با لعمل دربین یك جمعیت کار کن وبااخلاق ودارای سجایای عالی وحیات منظم ومرتب بمثل حیات مکتب داخل نگردیده وجبراً بروفق دیگر نفری حرکت وتقلید ننماید یعنی تازمانیکه اولاً صفحهٔ حرکت ، سپس صفحهٔ حس واخیراً صفحهٔ فکر را نگذراند از مفاهیم مذکوره چیزی نفهمیده محض به نصیحت تغیر اخلاق نمیدهد. گرچه به اینصورت طفل سفیه این محیط را به نظر خوب ندیده وطرف رضائیت آن واقع نمیگردد ویك سلسله عکس العمل از خود نشان میدهد امابعداز چندی آهسته آهسته مقاومت سابقهٔ آن برعلیه این محیط جدید تخفیف یافته بالاخره زائل میگردد چندی بعد بمنزلهٔ میرسد که قلب آن از ذوق حیات منظم وصحیح ومجاهدت (حیات جدید) مالامال میشود به اینصورت هرگا دورهٔ حرکت ختم وبالنوبه دورهٔ حس واخیراً دورهٔ فکر طی شود دران وقت میفهمد که مساعی ومجاهدت وحیات منظم چه مفهوم دارد ؟ ولذت آن بکدام پایه است ؟ مسلماً اگر بغرض بلند بردن این طفل از دورهٔ حرکت شروع نگشته ازصفحهٔ فکر شروع شود یعنی با نصیحت به تربیهٔ آن اقدام گردد تمام زحمات بهدر رفته ونتیجهٔ ازان مرتب نمیشود چه از فکر تولید فکر محال بل غیر ممکن است .

بناءً علیه نظریه دارند افکاریکه ترزیق آن به طلاب ویا افراد لازم است باید محیط خادم ومستعد همان فکر گردانیده شود ، تا طفل ویا افراد آن فکر را ازافعال واعمال خود درك کرده وبدماغ جادهند مبنی بر همین نظریه است که درمحیط های تربیه وی مثل مکتب هیچ یك حرکت مخالف اخلاق وتربیه اجازه داده نشده واطفال وافرادیك آن از تحت کنترول ومراقبت دور نمیشوند .

اینك عکس موضوع را تحت مداقه قرارمیدهیم :

هرگاه طفل خوردسال که راجع به ارتکاب اعمال سیئه نه دارای فکر است ونه حس دربین یك جمعیت بد اخلاق داخل گردیده ودرهر امر با این جمعیت همرائی کند بعد از مدتی بهمین حیات باحرکات اتوماتیکی (بدون داشتن کدام حس وفکر)

داخل شده است وامر از حیات میکند به آن Sempati (جاذبه ومیل) پیدامیشود یعنی مجالس شان به مزاج و طبیعت آن خوش آمده تمام اوضاع و حرکات شان را به یك نظر خوب تلقی و ازین نوع حیات ممنون میباشد گویا به اینصورت در سفاهت دورهٔ حس شروع شده بعد از مدتی این صفحهٔ حس منقلب به صفحهٔ فکر میشود و سفاهت تمام روح آن را استیلا و بیك صورت عنصر ذهنی درامده به افعال ذمیمه و قبیحه تفاخر و مباهات مینماید سر از همین تاریخ منطق سفاهت و فکر بد اخلاقی برای آن پیدا و بدورهٔ سوم بد اخلاقی داخل میشود که نجات آن از پنجهٔ نیرومند آن به این دوره محال بل غیر ممکن است.

خلاصه اولاً اجرا کردن، سپس دوست داشتن اخیراً اعتماد واعتقاد کردن است یعنی اولاً بدن (اجراوعمل) بعد قلب (حسیات) اخیراً دماغ (ذهن وفکر) است.

مدعاسیستم ولنتاریزم بمدنیت موجودهٔ جهان بمنزلهٔ اساس بوده درهرشعبهٔ علوم وفنون تطبیق گردیده وبهر صفحهٔ حیات مداخلت دارد چیزیکه علوم وفنون کیمیا، فزیك، طب وغیره راطرف اعتماد واعتبار ما قرار داده محاکمهٔ خشك عقل نبوده همه نتیجهٔ تجربه است وتجربه هم جز از فعل وحرکت چیز دیگری نمیباشد. همچنین واضعین قوانین احکام قوانین را ازمنطق خشك و مجرد دماغ استخراج نکرده بلکه همه درسایهٔ تجربه بدست آمده است.

هفت ساعت برای کار بس است

هفت ساعت برای کار بس است — بیش ازین جان وتن نباید خست
هر که در وقت خود نیارامید — رشتهٔ عمر خویشتن بگسست
زود گردد نیازمند کسان — هر که اوقات کار داد از دست
باید آسودگی ز دست نداد — موقع کار هم ز پا ننشست

(افسر)

بالای : یکی ازجاده های کابل بعد ازبرفباری : هنوز جاده‌ها پاک‌نشده واهالی بشتاب بسوی ماموریت های خویش میروند .
پائین : منظرهٔ برف در مقابل عمارت لابور اتوار (بی - سی - بی)

خیـــال

تیر عمر

محمد اعظم ایازی

دکال اخری شپه ده ، یوسپین ژری په تیاره خونه کی یـوازی پرکټ پروت دی ، شپه ډیره اوژده بیروونکی او تاریکه ده ، تکه توره اوریځ پر اسمان باندی خپره ده ، بریښنا بریښی ، تالنده په ډیر دربی سره غوریږی ، سیلی په زور سره چلیږی ، دسپین ژری زړه خوراپـه دربی سره رپیږی ، ساه ئی لنډه لنډه کیږی ، ډیر غمجن اوحیران دی ، بیره ئی دتیاری ، یـوازوالی ، دتوری شپی یاد تالندی دغورهاری په سبب نه ده ، ده ته خپل تیر عمر په یاد ورځی ، څومری چه ئی ډیر په یادوی ، هغومری ئی غم او اندیښنه زیاتیږی اوپر خپل تیر عمر پښیمانی کوی ، پر مخ ئی د پښیمانی اښکی بهیږی ، تیر عمر ئی د مخه ورته گرزی ، هلکینه ئی په یاد ورځی چه د هیڅ شی غم او اندیښنه به ئی په زړه کښ نه ورتله ، تولی کورنی ، مور ، پلار ، و روڼو او خوندو به د مینی په ستر گه ورته کتل ، هرڅه چه به ئی ویل ، هغه بـه ورسره کیدل ، نه به ئی دلوږی ، او تندی اندیښنه وه ، او نه به ئی د چاپروا درلوده ، هروقت به خوشال او بی پروا وهر څومری چه به ئی دخپلی هلکینی اندیښنه وهله هغو مری به ئی غم او فکر زیاتیده ، او بی اختیاره به ئی ناری وهلی ، آه ! زما گران عمر ! اوه ! زما تیره وقت ! افسوس ، چه دلاس می وتلی ئی ، بیرته په لاس نه راځی ، بیا به ئی دځوانی زمانه په یاد ورتله ، خپله سره او سپینه بڼه ، سم او ښایسته بـدن ، خماری ستر گی ، دمرغلرو په شان غاښونه ، دځوانی دجوش ډک زړه به ئی په یاد ورتی ، په دی زمانه کښ به ئی دځوانی دجوش په سبب پر ستر گو توره تیاره وه هیڅ به ئی نه لیدل مور او پلار چه به څه نصیحت ورته کاوه او دنیکی لاری به ئی ورښوولی ، ده به ئی هیڅ خیال نه کاوه ، داخری چه به پیاد ورتلی ، پښیمانی به ئی لاډیره زیاتیده ، او په افسوس سره بـه ئی ویل ، های ! کشکی می هغه وقت داخیال او فکر کولای ، او خپل گران عمر می په خوشو کارونه تیرولای ، دمور او پلار خبری می منلای ، او دآخرت دپاره می تیاری کولای ، بیا به ئی ناری کړی ، آه ! څه وکم ! هیڅ می په لاس نه راځی عمر تیر سوی دی ، څرنگه می مفت دلاس وایست ، اوس که پښیمانی ورپسی وکم ، هیڅ فائده نه کوی ، تیر عمر بیرته لاس ته نه راځی ، افسوس ! چه ما خپل ځان او عمر په داسی خبرو (وقت لاډیر دی)

خراب او بر باد کی ، دائی و ویل او د خپل
ځایه څخه پورته سو ، کړپ ، کړپ د کړ کی
وخواته روان سو ، کړ کی ئی خلاصه کړه ،
وئی کتل چه شپه لاهغسی توره تیاره ده ، تکی
توری اوریځی پر اسمان باندی وهری خواته گرزی ،
سیلی چلیږی ، دتالندی دربی دی ، برینبنا برینبی ،
دونوپانړی رژیږی ، ښاخونه ئی ماتیږی ، زړه ئی
دهیبت او دبیری په سبب په کوګل کی دربیږی
اوپرخپل تیرعمرئی دفراق ! ښکی پرمخ توئیږی ،
اوپه ډیر حسرت دخپل ځان سره وائی ؛ های !
څه وکم ، تللی عمر بیرته لاس ته نه راځی ، داچه ئی
وویل ، بیرته خپل ځای ته راغی اوپر کټ باندی
پریووت ، پـه دی وقت کښ ئی مور ، پلار ،
ورونه ، خوندی ، دوستان ، اواشنایان پـه یاد
ورغلل ، چه هډونه ئی په قبر و کښ خاوری شوی وه ،
داسی ورته معلومیده چه مورئی دی په بغل کښ
نیولی دی ، ترستر گوئی اښکی بهیږی او ومخ
ته ئی ولاړه ده ، او ورته وائی ؛ آ زویه ! تیر
وقت بیرته لاس ته نه درځی ، دپلار نورانی بڼه ئی
له مخه ورته ولاړه ده ، اودازغ ځنی راوزی ،
ای زویه ! څه چه مودرته ویل ، ستاد ښیگڼی
دپاره مو ویل ، لیکن تاسی به نه اوریدل ، ورونو
اوخوندو ئی گوتی په غاښ نیولی ومخ ته ئی ولاړی
دی ، اودستر گوڅخه ئی اښکی دولی په شان بهیږی
دوستان اواشنایان ئی ټول غمجن اوفکر من ورته
ولاړ دی ، اوپه ډیر افسوس ورته وائی ورورہ !
وقت تیر سوی دی ، اوس موږ څه کولای نه سو ،

کاردلاس وتلی دی ، په دی وقت کښ هغه ټولی
خبری په یاد ورځی ، چه په ډیره بی پروائی اوبد
اخلاقی به ئی دمور ، پلار ، ورونو ، خوندو ، دوستانو
او اشنا یانو سره کولی ، موربه ئی خپه کوله ،
دپلار خبره به ئی نه منله ، دورونو او د خوندو
سره به ئی بدسلوکی کولی ، د دوستانو اواشنا
یانو سره به ئی مرسته نه کوله ، داخبری او دا
ډول بدسلوکی چه به یه یاد ورتلی ، زړه به ئی
ډیر دربیده ، اوسابه ئی لنډه لنډه کیدله ، اوویل
به ئی ، آه ! څه وکم ، عمر تیرسوی دی ، اوس هیڅ
کولای نه سم ، که داسل واره وژاړم ، بیرته لاس
ته نه راځی ، ډیر وبیریده ، بیاد کړ کی وخواته
روان سو ، ریږ دیده ، کښته پورته کیده و کړ کی
ته ئی ځان ورساوه ، کړ کی ئی خلاصه کړه ، گوری
چه هوا لږ څه دریدلی ده ، لاکن شپه لاهغسی تیاره ده
بیره ئی لږ څه کمه سوه ، بیاخپل ځای ته بیرته راغی
په دی وقت کښ ئی بیا خپلة تیره زمانه په یاد
ورغله اوپرخپلی اوسنئی زمانی باندی ئی افسوس
کاوه ، چه په کښ نه هغه ځوانی اونه هغه جوش و ،
اونه هغه زړه اونه دزړه هغه جوش او هوس
پاته سوی و ، بیابه ئی دخپلی ښیگڼی زمانه په
یاد راوسته ، چه په هغی کښ به ئی دبدی په نسبت
دنیکی وخواته هڅه کوله ، روژی به ئی نیولی ،
لمونځونه به ئی کول ، حج ته به تی ، زکوة به ئی
ورکاوه ، وږو اومسکینانو ته به ئی ډوډی اوخیرات
ورکاوه ، ځاهان او مسجدونه به ئی ابادول دعلماو
اوپیرانو خدمت به ئی کاوه ، داشیان چه به په

یاد ورتله ، لږ څه به‌ئی خپل زړه ته‌دادورکاوه، لیکن بیابه‌ئی دزړه بی‌قراری نه کمیدله ،په‌دی وقت کښ زړه‌ئی بیاپه رپیدو کښیو زی، اوفکر کوی ، چه دامی څه و کړه چه‌برتیر وشیا نو می دزړه داد کاوه ، ددی وروستنی پوه‌می ولی له مخه خیال نه‌کاوه ، اوس خوهیڅ کولای نه سم نه‌هغه هلکینه اونه هغه ځوانی سته ، نوبه‌ئی‌په زوره ناری کړه ، های! ګران عمر ! اوه! زماد ژوند مبوی ! څرنګه می مفت دلاس وایستی ! بیا وبیریده دکړکی وخواته وزغاست، دکړکی بوه‌پله ئی خلاصه کړه، وئی کتل، چه‌اسمان صاف‌دی بادنه‌چلیږی، تیاره‌لری‌سوی‌ده، ستوری پرآسمان ځلیږی ، په رونایی‌تیاره هم‌لږ څه کمه سوی ده دزړه دخو شالو لو دپاره به ئی دستو رو ډك اسمان ته کتل ، چه‌نابیره‌داسمان په مینځ کی‌بوه رونا ورته بنکاره سوه، او په‌هغی‌کښ ئی‌بوه بنایسته پیغله ولیده ، ډیر ئی په‌خیر ورته و کتل هر څومری چه‌به‌ئی‌هغی‌ته کتل، هغومری‌به‌هغه نزدی ورته‌راتله ، اخرومخ ته‌ئی راغله اوورته ودریدله ده‌چه‌ئی‌بنایست ولید، ورته حیران‌سو، په‌پاك زړه اودمحبت په ستر ګوئی ورته وکتل پوښتنه ئی ځنی و کړه ، ته څوك ئی ، دلته څرنګه راغلی ئی ، دی ورته وویل ، زه تل ژوندی او سیدو نکی ښیګڼی یم ده پوښتنه ځنی و کړه ، ستادقابو کولو دپاره څه تدبیرهم سته ؟ دی ورته وویل ؛ « هو » ډیر اسان‌دی، اوډیر ګران‌هم‌دی؛ هرڅوك چه‌دخدای څخه بیریږی اودخدای دبندګانوسره ښیګڼی کوی ، هغه ماقابو کولای‌سی، په‌دنیا کښ‌هیڅوك تل اوسیدونکی نه‌وی ، فقط بنی‌ادم یوداسی شی دی ، چه‌تراخره پوری پاتیږی هرڅه ښګڼی چه څوك دبنی ادمانو دپاره کوی، هغه‌تل پاتیږی ، څه‌مادی شیان ، چه‌دی، هغه ټول اخرفنا کیږی، فقط ښګڼه تراخره پوری پاتیږی ، زه دټولو بنی ادمانو روح‌یم ، که‌څوك غواړی چه‌ماپه قابو کښ راولی. نوورته ښائی چه‌دبنی ادمانوپه‌ښګڼه کښ کوښښ وکی، داچه‌ئی وویل، هغه محبوبه‌ئی دستر ګوڅخه نهامه سوه ، اوسپین ژری بیرته‌خپل ځای‌ته راغی ، اودناامیدی په حالت کښ‌پرخپل کټ کښینوست ، بیائی خپله تیره زمانه په یاد ورغله ، اووئی لیدل چه په‌خپل ټول عمر کښ‌ئی دبنی ادمانو دښګڼی دپاره هیڅ کار کړی نه‌دی، اوټول کارونه‌ئی په ذاتی اغراضوپاره درلوده ، خپل داحال چه‌ئی ولید ، نوددی محبوبی دقابو کولوڅخه ناامیدسو ، خپله اخری زمانه چه ئی لیدله ، دخپل بهتری امیدئی په کښ نه‌لیده ، نوډیر مایوس اوبی قرارسو، اوپه زورئی چغاری کړی ؛ های ! تیره وخت ! بیازه تالاس ته راوستلای سم ؟ های ، های ! مابه لس زړه اشرفی ورکړی وای ، که چیرته بیرته تیروقت لاس ته راتلای ، اوبیرته ځوان کیدلای، داچه‌ئی وویل، سره‌ساه‌ئی دخولی‌څخه راوایسته اوبی هوش سو، ازمده وروسته ئی ولیده چه غوزوته ئی دخوزو خبرو آواز راتی ، شیرینه مورئی راغله اوورته

ودریده ، په بغل کی ونیوه ، پر مخ ئی مچ کی ، بلاوی ئی اخستی ، پلارئی ورته راغی ، کچنی ورونه او کمکی خوندی ئی شاوخوا ورته ولاړی وی ؛ مورئی ورته وویل ، زوی ! ولی دومری ډیر ژاړی ؛ اودومری ډیری سکلی وهی ، ولاړسه ، مخ پری مینځه ، کالی دی واغونده ، اختر دی ، ورونو اوخوندی دی درته ولاړی دی ، دی وینې سو ، وپوهیده ، چه خوب می لیده ، او په خوب کښې زوړ سوی یم ، ټول خوب ئی وخپلی مورته ووایه ، هغه ټول خوب له سره تر اخره پوری واوریده ، ورته ئی وویل ؛ زوی ! نو ته داسی مه کوه لکه چه هغه پښیمان سپین ژری سړی کړی وه ، بلکه هغه کوه چه هغی ښایستی پیغلی درته ویلی دی ، هلك چه داواوریده ، د کټه ځخه راپورته سو ، اوپه ډیره خوشالی سره ئی وویل ، آها ! دازما دژوندلمړی روغ ده ، زه به هیڅکله د هغه سپین ژری په شان کار ونه کم ، اوضرور به خپله معشوقه ولاس ته راولم ، چه خپله ښایسته ښه ئی په خوب کښې وماته راښکاره کړی وه !

ورونو ! دایو دعبرت خوب دی ، ددی ځخه موږ باید عبرت واخلو ، اوخپل عمر دښو کارو په کولو کښې خرڅ کو ، اوپه غفلت اوبیکاری ئی دلاس ځخه ونه باسو ، اود خدای د بندگانو سره تل ښیگڼی کوو ، داسی ونه سی چه د هغه سپین ژری په شان په اخر کی پښیمانی وکو ، هغه وقت به پښیمانی هیڅ فائده راته ونه کی اودمچ په شان به د پښیمانی لاس پرسر وهو !

ای د وطن ښاغلو ځلمیانو ! وینې سی ، جگ سی ، یو دبل سره د ورور گلوی لاس ورکی ، اودورونو په شان دخپل گران وطن د ترقی د پاره او دخپل عزیز ملت د ښیگڼی د پاره د خپل محبوب او ښاغلی پاچا المتوکل علی الله ترسیوری لاندی داسی خدمتونه او فداکاری وکی چه ټوله دنیا د حیرت گوتی په غاښ درته ونه سی ، شکر دی چه د ذات شاهانه دلوړی توجه په سبب ، چه د خپل عزیز وطن او گران ملت د ترقی او تعالی د پاره ئی لری ، اوس مو په وطن کښې دهری خوا آرامی او هوسا گلوی ده ، او د ترقی ټولی لاری راته خلاصی دی ، استقلال مو په ښه ډول ټینگ دی ، دا وقت باید چه غنیمت وشمیرو او دژوندوقومو په شان د وطن په خدمت کښې ئی په صداقت او جدیت سره خرڅ کو ، او خپل ملت او وطن د پردو د احتیاج ځخه وسا تو او د وطن ټول ما یحتاج په خپل وطن کښې راغونډ کړو اوس د غفلت او بی خبری زمانه نه ده دسعی او کوښښ زمانه ده ، اوس هر ملت چه بیده او بی خبره وی . ضرور دی چه مال او کالی به ئی غله یو سی ، و دنیا ته و گوری ، د عبرت ستر گی خلاسی کی ، زموږ سپین ژرو عمر خو اوس واخر ته رسیدلی دی ، د گور پر غاړه یو ، نن یا صبا به در ځخه ولاړ سو ، عزیز او گران وطن مو پرتاسو سپارلی دی ، تاسو خود نادرشاه د باغ غوړیدلی گلان یاست . ټول امید و نه مو پرتاسی باندی دی .

افغانستان و تحقیقات تاریخی

« نطقی است که ازطرف دانشمند فرانسوی موسیو ژو زف ها کن مدیرهیئت عتیقه شناسی فرانسه درافغانستان به تقریب سالگرهٔ بیست و پنجمین سال ولادت اعلیحضرت معظم همایونی در رادیوی پاریس ایرادشده ، چون نطق مذکورحاوی یك سلسله معلومات دلچسپ نسبت به عملیات عتیقه شناسی وحفریات تاریخی اخیره در مملکت ما میباشداز آن روبه اقتباس آن پرداختم »

کمتر مملکتی خواهدبود که تاریخ گذشتهٔ آن مانند افغانستان انقلابات و گیرودارهای تاریخی را بخاطر بدهد و کمتر مللیست که عشق حریت وآزادی رابه پایهٔ افغانیان رسانیده باشد استقلال افغانستان که محصول مقابله ومجادله های بلندیست بقیمت جان نثاریها وقربانیهای سنگینی بدست آمده است . هنوز ده سال نشده که تشنجات و کشمکش های داخلی به نسبت تحولات واصلاحات بی احتیاطانه در اوضاع گذشته ، در مملکت روی کار آمده وحرص وآز دشمنان وبد خواهان افغانستان را به برهم زدن روح وحدت ویگانگی استقلال آن تحریك نموده آنرا بمخاطره می انداخت .

ولی یگانه مردیکه ارزش اخلاقی او مانند عقل ودانش وفهم سیاسی اش بلند وعالی بود وقبلاً درحالات ومواقع زحمت آوری اندازهٔ کفایات ولیاقت خود را نشانداده بود یعنی اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی مملکت را ازاین مخاطره نجات بخشید . آن فقید معظم بکمك و همراهی سه برادرشان ، والاحضرت سردار محمد هاشم خان صدراعظم حالیه ووالاحضرت مارشال شاه ولیخان فاتح کابل که اکنون به بهترین صورتی مملکت خود رادرفرانسه نمایندگی مینمایند ، ووالاحضرت مارشال شاه محمود خان وزیر حربیه بیك سلسله عملیات اصلاحی که دراول امر اوضاع اداری را درست کرد ، تشبث ورزیده وباوجود اشکالات وخیمهٔ مالی ، تشکیلات مادی مملکت را برقرار نمود . ودرحالیکه این جهان راوداع میگفت برای یگانه فرزندشان اعنی شاه جوان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه ، که امروز افغانستان جشن بیست و پنجمین دورهٔ حیات ایشانرا اشتهار مینماید ، یك مملکت آرام و مسعودی را باقی گذاشت .

نه تنها همین ترقیات مادی است که توجه این پادشاه جوان را بخود جلب مینماید بلکه قبلاً درموقعیکه در (لیسه میشله) مشغول تحصیل بودند

ذوق زیادی به معلومات و مطالعات تاریخی داشتند .
این ذوقی که پیش از وقت آشکار شده بود ،
امروز در اثر بازدید هائی که اعلیحضرت از موزهٔ
کابل بعمل می آورند و نیز از صحبت هائی که
باعلمای عتیقه شناسی فرانسوی میفرمایند خوبتر
ثابت میگردد ـ و هر کس میداند که عتیقه شناسان
فرانسوی از تاریخ انعقاد قرارداد فرانسه ـ افغان
که در سنه ۱۹۲۲ بتوسط موسیو فوشه بعمل آمده ،
در افغانستان مشغول عملیات حفاری در جاهای عمدهٔ
متعلق به آثار عتیقه بوده ، تفحصات مینمایند موقع
آنست که گفته شود ماموریت و وظیفهٔ اکتشاف
آثار عتیقه که من آنرا اداره و رهنمائی مینمایم
در تحت حمایهٔ واقعی شخص شاه و توجهات
وپشتیبانی جلالتمآب سردار محمد نعیم خان وزیر
معارف افغانستان بوده ، حفریاتیکه بعمل آمده
اولتر آن معلومات و مطالعاتیرا که بتوسط دانشمند
هنر شناس فرانسوی موسیو فوشه محکم و بر قرار
شده ، در خاك افغانی ادامه میدهد . حقیقةً
علاقهٔ جلال آباد ، برای عتیقه شناسی
که در تلاش رسیدن به علاقه جات خارج هندی
بودائیت بوده و درضمن خطسیر خود میخواهد
راه کاپیسا (کوهدامن) و باکتریان (باختر)
را که توسط جانشینان اسکندر کبیر ، یونانی
ساخته شده بود پیدا کند ، بهترین نقطهٔ حرکت
بشمار میرود . همین خط سیر است که در ابتدای
سنوات قرن ۱۹ در بین ۱۸۲۳ و ۱۸۲۶ اولین
مسافرین اورو پائی بالخاصه « کلووا گوست کور »
فرانسوی و (چارلس مسن) انگلیس در سیاحت
افغانستان خود آن راطی نموده اند .

هر دو نفر آنها وظیفهٔ روشن ساختن و پیدا کردن
توقفگاه های خطسیر اسکندر را در خاك افغانستان
برخود گرفته بودند .

عینا همین وظیفه است که ما آنرا از سر گرفته
و در وسعت دادن نظریات خود در اراضی که مذهب
بودائی با عناصر یونانیت یکجامی شود ، جدوجهد
داریم . ازین جهت است که یك تعداد زیاد جاهائی
بودائی در بین ۱۹۲۲ ـ ۱۹۳۶ بتوسط اعضای
نماینده گی هیئت عتیقه شناسی فرانسه در افغانستان
کشف شده است اشیای مکشوفهٔ ترکیبی را از
عناصریکه از سوریه ، هندوایران استعاره شده اند
نشان میدهد . از ستمبر ۱۹۳۶ تا اگست ۱۹۳۷
اعضای هیئت عتیقه شناسی فرانسه یك سلسله
تحقیقات و تفحصاتیرا راجع به آن نقاط مربوط به
عتیقه شناسی که بعضاً بفاصلهٔ دوری از همدیگر
واقع اند ، بعمل آورده اند . پائز ۱۹۳۶ به غور
و ندقیق و حفاری در اراضی وسیعهٔ حصهٔ سیستان
قدیمی افغانی که در ۱۳۰۰ کیلومتری جنوب
غرب کابل نزدیك سرحد ایران واقع است صرف
شده چون رسیدن به بلا دمرده و مستور از ریگ
سیستان خیلی زحمت آور است ، انتخاب یك موتر

شش عرابه‌ئی صحرا گرد مفید ثابت گردیده و موتر مذکور که موسیو بونیفاس به‌مهارت عجیبی ادارهٔ آنرا می نمود تهیهٔ آذوقه را تأمین کرده و در کشفیات واستخراج خیلی سهولت پیش نمود از ابتدای اپریل ۱۹۳۷ به‌جانب شمال کابل به‌شش کیلو متری باجایگاه منطقهٔ (نیسه) قدیم مواجه شدیم و در این جاست که اعضای هیئت عتیقه شناسی مادام‌ها کن، موسیو کارل و موسیو مونیه با کتشافات قابل ملاحظهٔ که قسمتی از آن در « موزهٔ گیمه » معرض نمایش گذاشته شده توفیق یافتند. بعد از ۳۱ ماه می از حفرگاه های نمرهٔ ۲ و ۳ آثار و اشیای زیادی از زیرسقف های ویران، بااحتیاط فوق العاده بذریعهٔ مادام‌ها کن استخراج شد .

تعداد زیادی از ظروف شیشه ئی که اصلاً درسواحل سوریه (شامات) بعمل آمده و درافغانستان بعد از ابتدای قرن اول میلادی آورده شده اند کشف گردیده که بوضعیت قابل ملاحظهٔ محفوظ مانده و شفافیت مادهٔ شیشهٔ آنها بکلی دست نخورده است . ونقوشی که دران‌ها دیده میشود صحنهٔ شمشیر زن‌های قدیم را نشان میدهد . اشیائیکه بعد ازخارج کردن دفینه های یونانی شده و یونانی ورومائی (گریکو-رومن) که دربین آنها گذاشته شده بود، ظاهر میگردد، عبارت است از تخته های عاج منقش که استر خارجی صندوقچه های جواهرات را تشکیل داده؛ چوب بندی آن که از چوب نازك است تقریباً بکلی از بین رفته. تخته ها وحاشیه‌های منقش، به خاك و یا یك ورق ابرك وصل شده است واینها اسناد کمیابی بشمار میروند که اصلاً ازهند مرکزی وناحیهٔ ماتهورا بدست آمده اند . این مکشوفات از این رهگذر خیلی پر معنی میباشد که تا کنون خاك هند کمترین اثری از کار دستگاه‌های عاج تراشی قدیم عرضه نکرده است . عاج های مکشوفهٔ بگرام « نیسهٔ قدیم » ازصنعت نهایت ظریفی نمایندگی میکنند که بعضاً دران از تاثیرات دور است بین النهرینی که باریزه کاری تزئیناتی خالص هندی مخروج ومشترك شده اند گواهی میدهد. اینست که وقتی صورت یك شخصیکه از دوطرف دو دیورا دربغل فشار میدهد، درمعرض نمایش گذاشته می‌شود ترجمه وتفسیر آن از نقطهٔ نظر تصویر شناسی نظر به بعضی تشبیهات به صنعت (قدیم سومر) راجع می‌شود . این مکشوفات بطور واضح نشان میدهند که نباید مبدأ ومنشأ صنعت یونانی و بودائی (گریکو بودیك) را درخارج افغانستان سراغ نمود. حفرگاه « موسیو مونیه » اثرهای مهمهٔ این صنعت مرکب واختراعی را که می توان گفت درخود افغانستان بوجود آمده است، بها تفویض میدارد . دورتر، بسمت شمال غرب، همکار ورفیق ماموسیو کارل، درمحل یك معبد مخروبهٔ بودائی مشغول عملیات است . کارل مسندها و کرسی هائی

را که بانقوش و مجسمه ها مزین اند استخراج می نماید. این کار خیلی زحمت آوراست چه، خاك های که کشیده میشود یك قسم کلوخه های خاکی را تشکیل میدهد که در بعضی جاها مانند گچ سخت است. خوش بختانه نتائج حاصلهٔ، زحمتی را که همکار ما به کندن زمین متحمل می شود از یاد می برد. بعضی رسمها و نقوش بایك تازه گی ذوق آوری ظهور می نماید. یکی از آنها نشان میدهد که یك «بودی زاتوامیتریا» گل سدرهٔ آبی را در دست داشته گل قشنگ مذکور از هالهٔ سرخ رنگ، بصورت زیبا وجالب توجهی خود را جدا میکند وقدسیت مذکور سر خودرا باوضع دلفریبی خم مینماید. مجسمه های گلی ساده، نظر به خشونت بوقلمونی ورنگ آمیزی خودها به تصویر های دیواری شباهت دارند. کلیه چیز هائیکه از اینجا کشف می نمائیم اجرای دقیقانهٔ یك پروگرام واحدی را نشان میدهد که در تحت ونظارت یك نفر صاحب فن، همکاری نزدیکی را در بین نقاش ومجسمه ساز قائم واستوار ساخته است. درخاتمه میگوئیم که نمایش اکتشافات ما، درکابل بتوسط اعلیحضرت محمدظاهرشاه ودرپاریس بتوسط آقای رئیس جمهور، بحضور والاحضرت مارشال شاه ولیخان وزیر مختار افغانستان افتتاح گردیده است.

«مترجم علی احمد نعیمی»

انتخاب دوست

بروزگار جوانی بیازمای کسان — ببین فرشته خصالند یا که دیو وددند
برای خویش رفیق شفیق گلچین کن — زمردمی که هنرپیشه اند وباخردند
ملامتت نکنند ار بدند خویشانت — باختیار برای تو منتخب نشدند
ولی بنیك وبد همنشین تو مسئولی — بهمنشینی مردم باختیار خودند
معاشران تو گر چند تن زخوبانند — غمت مباد که ابناء روزگار بدند

(افسر)

قیافهٔ کابل بعد از برفباری

عمارت هوتل کابل و یك گوشهٔ جادهٔ ابن سینا بعد از برفباری

منظرهٔ برف درگوشهٔ شمالی جادهٔ ابن سینا: دورتر حصهٔ از عمارت وزارت دربار. پلیکه بنظر میآید مدخل عمارت انجمن ادبی است.

قابل توجه طبقهٔ نسوان

مجاهدات زنان در جاپان

منقول از مجلهٔ ایشیاء Asia

مترجم مهربان الدین انصاری

یکی از مجلات درطی مقالهٔ می نویسد :ـ جریانات عالم ، زنان جاپان‌را خواه مخواه ازچاردیواری خانه ها وقیود روایات قدیمه بیرون میکشاند . این‌مسئله درین اواخر که جاپان درجنگ گرفتار است وزنان مقام‌عسکررا احراز کرده دسته دسته بطرف چین رهسپار میشوند بسرعت خود بسی افزوده است . اگرچه نشر این مقاله قبل ازمخاصمه های سیاسی شرق اقصا است مگر چون دربن سطور مسائل اساسی مطرح بحث است لذا بیان آن‌خالی از فائده نمیباشد. سیاحینیکه بجاپان می‌آیند زنان جاپانی‌را چنین تعریف میکنند : « اینها مخلوقات لطیفی‌اند که باجامه های ابریشمین خویش مانند شمپرك های خوشرنگ جلوه مینمایند . » لیکن چون این اشخاص گذری بوده ، بطور درست نتوانسته اند اززنان جاپان وصفی کنند . اینها زنان جاپان را وقتی می بینند که باالبسهٔ قشنگ شان ازمنازل بدر شده بیرون میگردند . بدیهی‌است که زنان به تجمل وزینت نسبت بمردان بیشتر علاقه دارند وچون درمحضر عام عرضه میگردند بهترین لباس را زیب تن میکنند .

قدمهای سریع و گامهای تیزی که جاپان درتحصیل تمدن غرب برداشته است‌نسبتاً زحمت وفشار را برزنان این مملکت اضافه کرده است . ازیکطرف شوق اقتصاد وترقی صنعتی واز طرف دیگر روایات سخیفهٔ قدیم که هنوز هم عدهٔ را درچنگالهای متین خود داشته ، زنان جاپان را بزندگی پرمشقتی دوچارساخته وازین گذشته بعضی عوامل‌پیچیدهٔ دیگر عدهٔ زن ها را که ظاهراً بالباسهای ابریشمی وفاخری ملبس اند مجبور ساخته که درصدد تحصیل پول که امثال شان درپنجاه سال پیش ازین تاریخ بخواب خود هم ندیده‌بودند ، بیافتند . این‌سخن هم‌دوراز حقیقت نیست کهٔ زنان جاپان آرزوی حیات مجللی را درخارج خانه بدل میپروراند . وبلکه میتوان گفت این آرزوی شان از اروپائیان که درآنجا آزادی اقتصادی زنان امربدیهی شده‌است بیشتر واضافه تر است . جملهٔ « آزادی اقتصادی » یك ندای غیبی‌ایست که بگوش‌زنان جاپان میرسد مخصوصاً بطبقهٔ تعلیمیافته‌وثروتمند . حتی‌این‌جمله

برای غربا وآنانیکه جهة معیشت خود زحمت میکشند وکارمیکنند هم باعث شادمانی زیادیست . امابدبختانه بیچاره ها تاحال کوچکترین فائدهٔ هم ازان برای خود حس نکرده اند . تازه ترین احصائیه ها نشان میدهد که ۷۵ فی صد دختران فارغ التحصیل مکاتب عالی در تلاش اند که خارج خانه کار کنند هکذا دخترانیکه از دارالفنونهامی برایند در پی کارومامو ریت می افتند این دختران پوره میدانند که رفتن بمکتب مجادله است برضد عادات وروایات قدیمه . حس آزادی در دماغ همهٔ شان تولید ومیخواهند درسایهٔ حیات آزادی ازقید چاردیواری خانه ونگرانی مطلقهٔ پدر وشوهر وحسر نجات یابند و برطبق خواهش خود ها درخرید وانتخاب لباس و رفتن به تفرج گاه ها وجاهای تحصیل و استفادهٔ معنوی دست مستقلی داشته باشند .

تعداد این دختران آزادی طلب ، نسبت بآنانیکه ازرهگذر فقر وگرسنگی منزل راترك ودر میدان کار وزحمت قدم میزنند ، کمتراست . زنان جوان طبقهٔ زراعت پیشه که نتوانسته اند ازشغل زراعت اجردرستی حاصل کنند باشوق تمام درفابریکه‌ها وکارخانه‌ها وخانهای دیگران مشغول کار شده اند . درعلاقهٔ شمال که درآنجا فقرو فاقه نسبت بدیگر جاها بیشتر شیوع دارد هرقریه بطور متوسط سالانه صد دختر را برای این کارهاروان میکنند . زنان ودختران اشخاص بیکار شهری نیز فامیلهای رنگ پریدهٔ خود را بخانه گذاشته برای تحصیل معاش درکارخانه‌ها ، دکانها ، وخانه ها مستخدم میشوند .

زنان جاپان خواه ازرهگذر گرسنگی وخواه تمنای آزادی همه‌ازکارهای خانه‌ازقبیل جاروب وشست‌وشو ودوخت بیزاروخواهان کاردربیرون میباشند . مگر باوجود این ازباعث پارهٔ مشکلات ومصائب در کار کردن به بیرون هم قناعت پوره ندارند .

اگرچه مسئلهٔ عالم گیر بیکاری جاپان رانیز تحت اثرات مدهش خود گرفته مگر درین مملکت قوانین قدیم خانگی هنوزهم حکمر واست واین قوانین مذهبی واعتیادی هنوزهم اصرار دارد که زنان بهمان حالات اولیه و تحت همان فشار های مدهشه باقی مانند دختران هنوز هم حق ندارند دروقت عروسی ازمیراث پدر بهره گیرند . آنچه برپدرحق‌دارند همان تغذیه وتهیهٔ لباس شان‌است درآوان دختری ـ اکثردختران باحس خروار های ابریشم وصندوقهای زینت وعطرو خوشبوئی را درمقابل تعلیم وتربیت هیچ میدانند وهمه وقت آرزوی این را دارند که در دارالفنونها تحصیل کرده بعد از فراغ ، داکتر ، معلم تائپست وکتابدار وغیره وغیره شوند وتا وقتیکه زندگی تنها ومجرد دارند بقدر کفایت پول حاصل کرده زندگی خوبی بسر برند باوجود این هم هیچ یك از ان ها

نتوانسته اند بقدر امکان پول زیادی تهیه کنند که ثروت مند شوند وچون درمال پدر هم حقی ندارند آزادی کوچك شان نمی تواند در خاك اجتماعی ریشه دواند وقتابقید عروسی در آمدند باآزادی شیرین خود وداع میگویند وبزودی درین آرزومی افتند که اگر طلاق نشوند اقلاً از زینت های زنانه والبسهٔ ابریشمی فاخره بقدرامکان بهره ور گردند چنانچه این مسائل درنزد زنان باید نسبت به تعلیم وتربیه که پول زیادی برآن داده اند و درمقابل فائدهٔ کمی ازآن گرفته اند مهمتر شمرده میشود .

شوهر وخصوصاً خسر ، این مسئله را ننگ وعار تصور میکند که زن ازخانه بدرشده کار وزحمت بکشد وفامیل را درتأمین اعاشه کمك نماید. وخیلی خجالت میکشند هرگاه مهمانی درخانه بیاید وزن بالباسهای زیبا برای خدمت وتهیهٔ چای ولوازم مهمانداری بیاایستاده نباشد، بعضی اوقات میگویند: « اگرچه غریب هستیم ولی اینقدر درپستی غرق نیستیم که بگذاریم زن در تهیهٔ معیشت ما همت گمارد » . اگرچه شوهر ها متجدد و تعلیم یافته واز اهمیت آزادی اقتصادی زنان هم پوره خبر باشند مگر بقدری به دبدبه ونخوت بار آمده که لحظهٔ نمیتوانند بی وجودزن که درخانه امورخانگی را انجام دهد ، زندگی نمایند .

خانه های جاپانیها هنوزهم بهمان نقشه وپلان تعمیر میشود که زنها بطور دائمی خدمات خانگی رابدوش داشته باشند. صاحب خانه دراطاق مجللی که محض برای نمایش ثروت وتوانائی خانواده تعمیرشده نشسته ، نمیداند که مطبخ خانه اش درکجاست . حالانکه مطبخ دریکی از زوایای دوردست منزل وقوع دارد وبیچاره زن درآنجا باهمان چراغهای قدیم وذوغال چوب مصروف پخت وپزاست . انواع این منازل دارای اطاقهای متعدد وبی شماراست که اکثریه بیکاروبدون خدمت فقط برای نشان دادن حشمت خانواده ترتیب یافته باوجود این زنها خانهٔ مذکور را مجبوراند که همه روزه از کمترین وکوچکترین بی ترتیبی وبی انتظامی پاك بدارند بیچاره زنها که به انواع این مشقات آغشته اند بمشکل فرصت مییابند که درپی آرزوها ومقاصد عصری خود بگردند لیکن باوجود این زنان جاپان از تربیهٔ اولاد وکار خانه عارنداشته آنرا بهترین و قیمت دار ترین وظائف خویش میشمارند تنها از افراط درین وظائف وپارهٔ فشار های روحی متأثر ودر صدد استخلاص خود ازان میباشند بعضی ها خیال میکنند که برخی وسائل میخانیکی که جهة تسهیل کار ها وامور عائلوی درامریکا معمول است هرگاه درجاپان نیز مورد استفاده قرار گیرد امکان دارد که از مشقات وزحمات زنان بکاهد مگر چون چنین وسائل درین مملکت گران تهیه میشود و گذشته ازین استخدام نفری جهة این چنین کارها آسان وکم خرج تراست نظریهٔ مذکور رانمیتواند منتج

به نتیجهٔ تصور کرد وروبهمرفته بعضی اعضای خانوادها مخالف این کاراند ، ومیگویند وجود ماشین زنهارا تنبل وبیکاره میسازد. ودلچسپی های اجتماعی یك عائله رابرهم میزند .

زنهای جاپان نه تنهادر داخل خانهٔ خود مواجهه به زحمات اند بلکه درخارج نیز باامثال آن دست وگریبان میباشند . ماموریت واستخدام زن های شوهر دار کمتر مورد قبول می افتد .

هرگاه زنی رضایت اعضای فامیل خود را حاصل کرده در میدان کار قدم گذارد ، اداره ومقامیکه مشار الیهارا استخدام میکند اولین پیشنهادش این است که خودرا ازقید ازدواج فارغ سازد . هرگاه دختری باکدام عضو ادارهٔ مربوطخودعشق پیدا کندودرصدداز دواج برایند فوراً هردو ازخدمت برطرف میگردند. چه عشق هنوز هم دربن مملکت جرم محسوب میشود وعشاق مانند رسوم ازمنهٔ قدیمه به نفی ومرگ وشکنجه تهدید میشوند .

این قوانین مذهبی ومرسومی عائلوی زنان طبقات بلند را از آزادی منع میکند مگر درطبقات ناتوان چندان تاثیری نکرده دختران زنان ، خواهرزن متعددی را ازمنازل شان خارج وبرای تهیه وتأمین معاش درمیدان عمل وزحمت عرضه میدارد . مطابق احصائیهٔ « ادارهٔ کارگران دراوهارا» ۱،۵۰۰،۰۰۰ زن درکارخانه ها ، ۷۰۰،۰۰۰ زن درخانه هابطور خدمه ، ۳۵۰،۰۰۰ دردکانهاواداره ها ۲۰،۰۰۰ درامورحمل ونقل ۲۲،۰۰۰ درتیلفونخانهامشغول کارمیباشند . ازین گذشته هزارهازنان دیگر بشغل های مختلف مصروف اند ، که تمام این تعداد بواسطهٔ تنگدستیها ومجبوریت های داخلی خانهای شان بامورفوق توسل جسته اند . احساسات برجسته وعالی فداکاری که زن ومرد جاپانیها ازچندین سال باین طرف بآن معروف ومعتاد اند اکثر دخترانرا مجبور میکند که باجبین کشاده ومسرور درمیدان سعی وزحمت داخل شده والدین از کار افتادهٔ خودرا درتأمین اعاشهٔ شان معاونت کنند حتی بعضی ازان مزد زحمت وثمرهٔ عرق جبین شانرا درتهیهٔ شراب پدرمی خوار خود بصرف میرسانند . واکثر خواهران به خوشی ها وساعت تیریهای آوان جوانی پشت پازده تمام همت خودرا صرف سعی و عمل مینمایند تادرتهیهٔ لوازم وسامان تعلیم برادران خودمساعدت وکمك کرده باشند . ونیز چون تمام مردم باین فکراند که باید پسران درزندگانی مقامهای بلند تری را اشغال کنند تعداد مردان در فابریکه ها وکارخانه جات کمتر به نظر میرسد . وتعداد زنان که درین مشاغل تشبث میکنند روز مره از رهگذر احتیاج در تزاید است . زنها در کار خانجات اجرت کمی نسبت به مردها دارند. باوجود این منتهای کوشش وپابندی در وظائف خود بخرج میدهند همین عوامل صاحبان موسسات

صنعتی را وادار میکنند که حتی الامکان عمله جات خود را ازین طبقه استخدام کنند . ونتایج این امر ، فوق العاده بنفع شان تمام میشود چنانچه همه وقت یك کارخانه که دران زنها کار میکنند از کار خانه هائیکه مردها دران مشغولیت دارند از هر حیث عقب نمانده و بلکه بیشتر ترقی و رونق داشته زنان جاپان همه وقت مصروف خدمت اند . در خانه تکالیف شوهر ، خسر واطفال همه بگردن زنهاست وامثال این مشغولیت ها بزن اجازه نمیدهد که دقیقهٔ جهة تفریح و گشت و گذار بمعیت شوهر خود به پردازد وشوهر نیز که هنگام تفریح از مصاحبت زن خویش محروم است برفاقت بادیگر زن اقدام میکند و در کافی ها و هوتلها دانس خانها باهر زن طرح رفاقت می ریزد . در جاپان در هر کوچه و رهگذر ، دکانهای تفریحی برای جوانان آماده است درچنین جاها زنهای باتجمل مصروف خدمت اند که از هر حیث جلب توجه جوانان را بنمایند . اکثر اینها زنانی اند که شوهران بیکارهٔ خود را بمنزل گذاشته جهة اعاشهٔ فامیل خود بدین جاها شتافته اند .

شوق وحس سپورت درطبقهٔ زنها نیز نفوذ یافته و بعضی از آنها ازین رهگذر باسمای جدیدی از قبیل « ستگ گرلز » و « سکی گیشا » که الفاظ مخلوط انگلیسی و جاپانی است موسوم گشته اند . اول الذکر زنانی اند که مردان را در گشت و گذار های تفریحی شان عصای راه گردیده در همچو مواقع با ایشان راه بلد میگردند .

وآخر الذکر اشخاصی را که در دهات جهة قدم زدن بر برفها می آیند همراهی کرده همراه آلات سکی (یخمالك) ایشان را بر برفها میبرند و پس از اختتام این تفریح جوانان مذکور را در قهوه خانه همرائی میکنند . بد بختانه اضافه از ۷۰۰،۰۰۰ زن باین شغل مصروف اند .

اجرت زنان در کارخانه جات ۳۰ فیصد تا ۶۰ فیصد کمتر از اجرت مردها میباشد باستثنای بعضی زنها که درکارهای مخصوص مشغولیت دارند مهمترین زنهای تنخواه دار از قبیل معلمه ها میباشند که آنها هم کمی اضافه تر از ما یحتاج حیات خود معاش دارند . تودهٔ زنهای کارگر از قبیل دختران که در اداره ها ، دکانها ، کارخانه های دستی مصروف اندخیلی خوش میباشند که از ۲۵ تا ۳۰ ین (معادل ۱۰۰ تا ۱۲۰ افغانی) ماهانه بدست بیارند وبا این مقدار کم هم بعضی ازآنها گذشته از زندگانی خود تامین زندگی بعضی منسوبین خود را نیز بدوش میگیرند کار های دستی ساده که به پیمانه های بزرگی ذریعهٔ زن های شوهر دار اجرا میشود عایدات بسیار کمی دارد مثلاً یك مادر بیچاره برای تامین خوراك ولباس خود ویك طفلش روزانه ۵۰ سین (۲ افغانی) باید کمائی کند که برای این کار روزانه باید ۱۲۰۰ دکمه را به پیراهن بدوزد یا ۶۶۵ بندل کاغذ رابرای بازیچهٔ اطفال خمیر

کنند . چون پنجه های زنان جاپان درین امور چالاکی فوق العاده دارد بنا برین این قسم کار ها عیناً بدان میماند که خس وکاه را بطلا بدل کنند . وهمین زنها میباشند که صنعت بازیچهٔ اطفال را در جاپان بپایهٔ بلندی ترقی داده ومشهور عالم ساخته اند .

ازین گذشته از برکت وجود همین زنها ست که جاپان درپیداوار ابریشم درتمام دنیا مقام اولیت را دارا گشته زنان زراعت پیشهٔ جاپان ساعتهای فراغت خود را در تربیهٔ پیله بصرف میرسانندو تعداد این زنها تا به دو ملیون میرسد و دختران که درکارخانهٔ ابریشم سازی مصروف اندتا ۴۰۰،۰۰۰ نفر بالغ میشوند . روی هم رفته در کارخانه های تهیهٔ پنبه، سند وپشم نیز بهمین تعداد بزرگ دختران مشغول کاراند . وبطور عموم ۸۱ فیصد تمام عمله جات را درعالم منسوجات زنها تشکیل میدهند درامور زراعت نیزازنصف بیشتر زنها مصروف اند. مجموعاً گفته میتوانیم درعالم صنایع این مملکت، زنهاسهم بزرگی دارند. اگرچه زنهاقرار فوق مقام بزرگی را درحیات اقتصادی جاپان احراز کرده اند مگر تاحال هیچ یك اقدام اساسی برای بهبودی واصلاح اوضاع شان بعمل نیامده وهیچ یك صدائی برای رفاهیت احوال اقتصادی شان از طرفی بلند نشده . ولی این زنها بطوری با دلگرمی و قوت قلب سرگرم وظائف خود اند که هیچگاه شکایت ودل سردی ازخود ابراز نمینمایند .

از لحاظ آزادی اقتصادی اکثر زنها از ازدواج محروم زیسته اند وآنانیکه ازدواج هم کرده اند پس از مدتی باختیارخود در پی آزادی و طلاق خود برآمده اند . ازجملهٔ زنهای شوهردار آنهائی در مقاصد خود کامیاب اند که از عرق جبین خود اعاشهٔ خود را تامین کرده ویا از شوهران عایدات بیشتری دارند واین مسئله درهر نوع خانواده خواه غریب وخواه دولتمند صادق است . وزنهای هم دیده شده که اعاشهٔ عائله های خود را تامین کرده اند . اکثر زنان که کارهای مهمی ازقبیل داکتری، معلمی، نویسندگی وامثال آن دارند برای تربیهٔ اطفال خویش وانجام دیگر امور خانگی کسی دیگر را استخدام میکنند مشروط براینکه خسر ویاخودشوهر باو همدردی داشته نگذارند بواسطهٔ وجود اطفال دروظیفهٔ اوسکته وارد آید. بالعکس هرگاه اقربای شوهر از وظیفهٔ اوحسد برند کارهای طاقت فرسا وسختی را برایش عرضه میکنند شوهر بی انصاف هم بولیرا که زن بزحمت تمام بدست می آورد به امور بیجاورفیقه بازی برباد میدهد بیچاره زن که بکمال خسته گی شب ازکار برگشته بخانه میآید سفره راخالی مییابد. گاهی اقربای شوهر بخیال اینکه زن او کمائی گر است باتمام متعلقین خویش بدان خانه هجوم می آرند وشب وروز ها درین جا بسر میبرند وزحمات فراوانی برانها وارد می آرند انواع این مسائل وجود طلاق را درمملکت

جاپان فراوان ساخته اگر چه مطابق قانون زن پس از طلاق بر اطفال خود هیچ یك حقی ندارد باهم این زنان جاپان باین زحمت تن میدهند و درصدد طلاق خود می برایند اگرچه شوهر زن را بغایت دوست هم دارد و از حقوق او آگاه هم باشد چون زن طلاق خود را حاصل کرده شوهر بواسطهٔ پابندی به قوانین عائلوی دیگر عقب او نمیگردد.

* * *

حیات نسوان در جاپان اگرچه باین اندازه تاریك معلوم میشود ولی هیچ یك از آنها یاس وناامیدی را بخود راه نداده بکمال پافشاری مشکلات ومتاعب حیات را متحمل شده درشاه راه زندگی پیش میروند.

هراداره ودفتر چه رسمی وچه ملی یکی دو نفر دختر بصورت خدمه استخدام کرده است که این دختران باآستین های کوتاه وخوشنمای خود بایك شطارت مخصوص خدمات مخصوصی خویش را انجام میدهند.

در اینجا لازم است بعضی زنهای را که در حیات خود شاهد کامیابی را در آغوش دارند فهرست کنیم:

شخص اول را یك نفر رومان نویس تشکیل میدهد که ماهانه در حدود ده افسانه مینویسد وتقریباً ۱٤ هزار افغانی عاید دارد. بعد ازان یك نفر داکتر که از خود موسسهٔ بزرگ طبی وشفاخانهٔ زنانه را دارا است ازان پس یك نفر آرتست قشنگ است که دربین تمام آرتست های جاپانی مقام بلندی را اشغال کرده. یك نفر دیگر مبالغ کثیری از رهگذر مقاله نویسی برای مجلات زنان ونطقها بدست آورده این زن گذشته ازین بعضی محافل خصوصی از آنها منعقد کرده آنهارا درخصوص حیات عصری وزندگانی امروزه هدایات میدهد. شوق گرم جوشی امروزه درفرا گرفتن اسلوب وطرز تجمل اروپائی اگرچه کمتر است مگر مردمان این مملکت نه فقط برای تجمل وبلکه برای اینکه زودتر به پوشیدن این البسه آزادی پیدا کنند شوق نشان میدهند. دربین زنهای برجستهٔ این مملکت یك نفر دیگر نیز است که بشغل ستینوگرافی (مختصر نویسی) درشرکت فورد امریکا دریوکوهاما اشغال وماهانه ۵۰۰ ین (۲۰۰۰ افغانی) معاش دارد که این تنخواه معادل است به تنخواه مامورین بسیار بزرگ مملکت جاپان.

در قبال تمام موانع وسدهای که درپیش راه زنان افتاده موجب حیرت است که زنان جاپان تااین اندازه درحیات خود را کامیاب ساخته اند. جریانات عالم بیشك این طبقهٔ مملکت را از چار دیواری خانه های شان واز قیود روایات قدیمه بیرون میکشد وهمین صبر، تحمل، وپافشاری آوان محبوسیت است که درحیات امروزه سلاح برانی بوده و تمام مشقات را برایشان سهل وراه امیدی را درحیات بروی شان باز میکند.

آیا گاهی یك درخت
اینقدر شکوفه میکند
آنهم پشه خانه ... ؟

درخت پشه خانه
کهن سالی است
در وسط باغ
وزارت معارف
(بستان سرای
سابق) .

کارگران ماشین
خانه ، در جاد
پر برف بسوی
ماموریت های
خود میروند ...

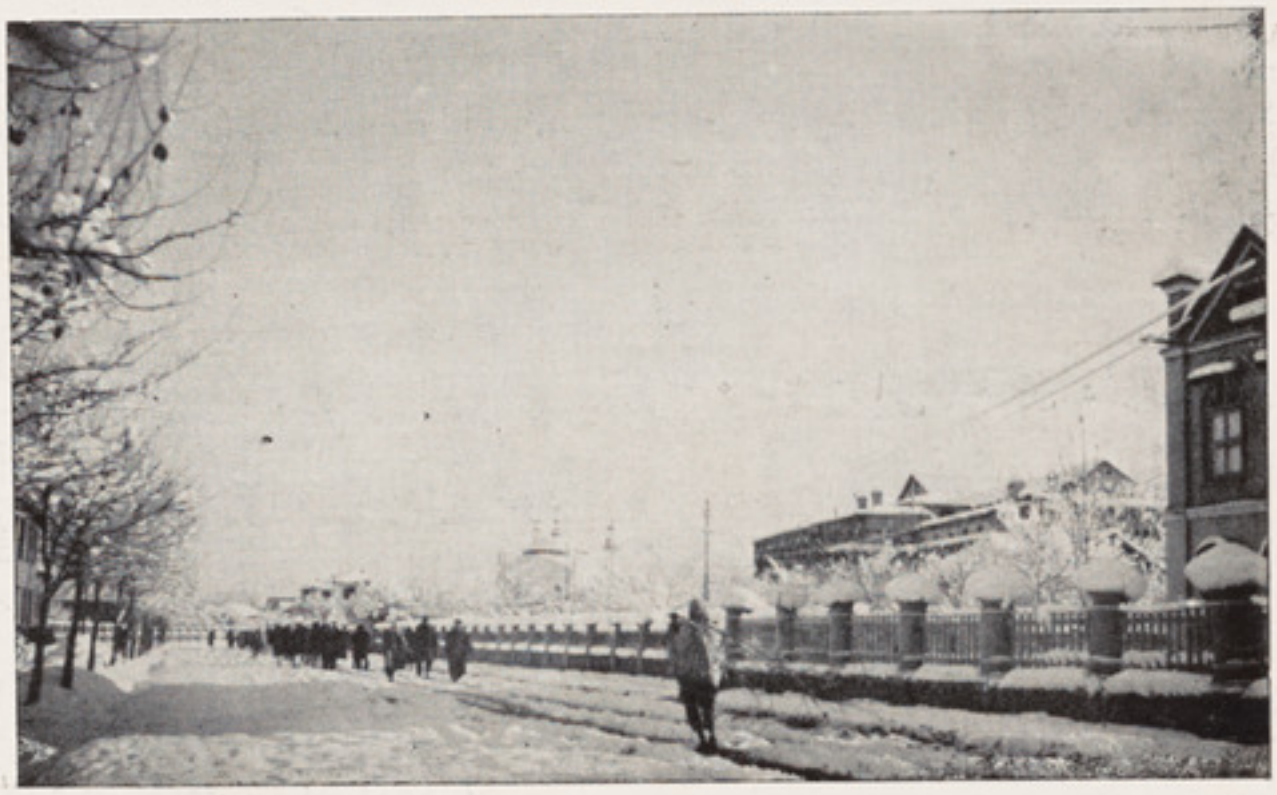

بالا : جادهٔ باغ علم گنج و
دورنمای عمارت مکتب نجات .
پهلو : مسجد علیا رتبه
در جادهٔ اندرابی .

«عکاسی آقای محمد شریف خان»

بیتابی شایق

زین محفل نباشد گر بدستم جام لبریزی
زساقی التجا دارم نگاه نشه آمیزی

ندانم با کدام ابروی کج پیوسته گی دارم
که درچشمم هلال عید باشد تیغ خونریزی

باین تیزی که کشته کوهکن را میتوان گفتن
که اول تیشهٔ فرهاد بوده نعل شبدیزی

دلم از دیدن سنبل بسی آشفته میگردد
پریشانم نموده نکهت زلف دلاویزی

بگوشم نالهٔ مطرب کجا تاثیر می بخشد
دلمرا برده آهنگ نشاط افزای مهمیزی

بداغ من مزن ناخن که سوزد خرمن هستی
اگر از سینه بیرون آورم آه شرر خیزی

دل غم پرور برا ای رفیقان برده ام باخود
بخاك من بیندازید آب عشرت انگیزی

دوا خون دل وپرهیز از آسایش دنیا
ندارد غیر ازین عاشق دگر درمان وپرهیزی

بهر مژگان زدن «شایق» دوعالم رازند برهم
چو چشم او بدنیا دیده باشی فتنه انگیزی

نوید و صائب

شاعر خوش گفتار کابل آقای نوید غزلی به تتبع شاعر معروف صائب اصفهانی سروده و برای درج مجله بما اهداء کرده‌اند که اینك با اصل غزل صائب یکجا از نظر خوانندگان گرام گذارش داده میشود .

صائب میگوید :

روز یکه چشم برخ او باز میکنم — برخود زیاده از همه کس ناز میکنم
ابرام در شکستن من اینقدر چرا — آخر نه من ببال تو پرواز میکنم
از بس رمیده است زهم صحبتان دلم — از بال خویش وحشت شهباز میکنم
از سوختن سپند مرا نیست شکوهٔ — احباب را بسوی خود آواز میکنم
از بس نشان دوری این ره شنیده ام — انجام را تصور آغاز می کنم

با سینهٔ که نیست در او آه را قرار
صائب تلاش محرمی راز میکنم

* * *

نوید گوید :

یك رخنهٔ زلای قفس باز میکنم — بالم اگرچه ریخته ، پرواز میکنم
با آنکه ریخت بال پر از تنگی قفس — پرواز مینمایم و اعجاز میکنم
جان کندنست پر زدنم از نشاط نیست — رقصیکه زیر چنگل شهباز میکنم
ازبسکه گشته حوصله‌ام تنگ درچمن — آتش به‌آشیان زده پرواز میکنم
خوابست کوهکن که جوابی نمیدهد — دربیستون که‌هرقدر آواز میکنم
مقصد ز شعر گفتن من اینقدر بود — کزنوك خامه عقدهٔ دل باز میکنم

نقش سخن به کلك فسون کارخود «نوید»
تصویر مینمایم و پرداز میکنم

غزل

از طبع جناب «بیتاب»

چون ماه من امروز درین شهر دگر نیست
آن خوبی و آن حسن در اولاد بشر نیست

آشوب خطش انفس و آفاق گرفته
این فتنه کجائی است گر از دور قمر نیست

موقوف نگاهی است علاج دل بیمار
افسوس که هیچش بمن خسته نظر نیست

بایست بسودا زدگان کرد مدارا
زین نفع که مارا ست ترا هیچ ضرر نیست

دل مائل اظهار محبت بود آری
لذت چه از ان عشق که جانانه خبر نیست

دل را بتو دادیم نگهدار عزیزش
این مخزن اسرار کم از گنج گهر نیست

امشب زچه بیوقت خروسان بفغان اند
این روشنی زان روی سفید است سحر نیست

فرهاد ز که صورت شیرین بدر آورد
ای بیخبران عشق مگوئید هنر نیست

زان روز که بر حسن معانی شده شیدا
چشمم همه چون آینه حیران صور نیست

آن شوخ چو با غیر زند بادهٔ گلگون
قوت دل «بیتاب» بجز خون جگر نیست

* * *

باشد بسر هوای تو گل پیرهن مرا
زان سازگار نیست هوای چمن مرا

باشم بحشر درصف عشاق سرخ رو
شادم که ساخت تیغ تو خونین کفن مرا

پیمان خود درست به پیمانه میکنم
دل گر شکست آن بت پیمان شکن مرا

دارد ز رنگ و بوی تو سیمین بدن نشان
زین باغ شد پسند گل نسترن مرا

ای عشق عقل سوز کجائی که سربسر
افسرده کرده وسوسهٔ علم و فن مرا

شاید نمك زخنده برو ریخت نو خطی
زینسان که تازه ساخته زخم کهن مرا

دندان خود ز لذت دنیا تمام کند
آمد خوش این طریقهٔ و بس قرن مرا

در گلشنی که بلبل شیرازتر صداست
نابد پسند نغمهٔ زاغ و زغن مرا

زانرو که حسن و عشق ز یك چشمه زاده اند
«بیتاب» خویش ساخته وجه حسن مرا

د وطن په قدر پوشئی چه کمال دی

زموږ فاضل ورور جناب سعدالله خان چه دعسکر دمحا کماتو په دائره کښ دکنډکمشر په حیث مقرردی ؛ دپښتو د ادب سره خاصه مینه اوپه خپله ژبه کښ خوږه طبعه لری . دده وطنی او ملی احسا سات دملا حظی وړدی .

په دی ورځو کښ چه ده دخپلی طبعی یوڅو نظمونه پښتو ټولنی ته وړاندی کړه، دلته د ادب پیژندونکو له خوا ښه تلقی اوپه درنه سترګه وکتل شوه . خصوصا ددوی لاندی « دوطن خدمت » نظم ، دښواحساساتو نه ډك دی .

هر کله چه دده مسلك عسکری دی ، اوپه دومره موده کښ یی اوس دپښتو ټولنی سره ځان معرفی کړو ، نوموږ هم دی په دی څو لیکو سره خپلو دادب شو قمند انو ته معرفی کو و :

جامعی لره خدمت کسب وکمال دی — تنبلی قوم له موجب د انفعال دی
په دنیا کی گوری څه رنگه احوال دی — هر بشر له بد ترین جرم اغفال دی
د وطن پقدر پوشئی چه کمال دی

په وطن کی حراست ددین ، ایمان شی — چه وطن ورڅخه ولاړ قوم پریشان شی
د بشر په جامعه کی بی نشان شی — د شمال جنوب خطه و رباند دال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

وطن ځی له هغه قوم چه تن اساوی — تن اسا ملت پر سختو مبتلا وی
دملی تمام اعزاز و نه جلاوی — نتیجه د تنبلی رنج و ملال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

د دنیا له اقتضا نه خبر دار شئی — له فنونو برخه واخلی لاس په کار شئی
چه وطن موشی معمور تاسو نامدار شئی — مهمل قوم تل د دښمن پر تیغ حلال دی
دوطن پقدر پوشی چه کمال دی

جنگ پر برق او کیمیا کیږی جهان کی — چه بی برخی وی له فن پرزی میدان کی
حکمت خیر دی ورشی و گوری قرآن کی — له حکمت ځنی انکار کول وبال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

په تنها دوعا دملك نه شی ساتنه تو کل نه مقدم ده جهد غو بنتنه
ورځی و کړی له عالمو نه پښتنه په دلار کی پیغمبر ښکلی جنجال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

داخبر دزړه پر غوږ واوره ملته اوس ازادیه ددښمن له اسارته
ښه موقع ده فایده واخلی له فرصته چه وخت فوت شی ندامت عبث خیال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

ازادی کی چه دملك نه کاخدمت ځوك غنیمت نه گنی دارنگه نعمت ځوك
اوپه کی نه صرف وی تول توان وقدرت ځوك استخلاص ئی له غلیم ځنی محال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

دوطن دقوم په عزم کی اعلا شی پر بیدار ملت نازل کله بلا شی
دهرقوم چه پرهمت قایمه ملا شی محصل د ترقی په استقلال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

په دنیا کی کام حاصل شی له ثروته ثروت هر کله تولید شی له حرفته
خبردار چه لاس وا نخلئی له زحمته دتش لاسو همیشه عزت پامال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

فداکار ځوانان وطن لره زینت وی ځکه تل به ترقی ته په فکرت وی
مستدعی دابادی او امنیت وی مملکت لره حساس زلمیان اقبال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

په جهان کی پرعزت باندی یادیږی هغه قوم چه په پرجهد ملك آبادیږی
دبی ننگ قوم شرافات تول بربادیږی فهیم قوم پرملك ښندلی سرومال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

څه فائیده چه په پرپای کی ندامت کړی وخت مودادی خپل وطن لره خدمت کړی
چه حاصل ځان ته اوصاف دملیت کړی حریت له موپوره داشلم کال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

داوطن دی چه تهیه موږ ته روزی کا د تهامو شؤ نا تو اندوزی کا
له ځامنو یه دښمن چشم سوزی کا دناموس له گلستان چارپیر دیوال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

وطن ځان ته انتخابه معشوقه کړی اۀ د ښکولی محبوبی سرصدقه کړی
مخلان ددی ناموس تمام شقه کړی بی ننګی دقوم به بکر له زوال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

دحسرت ګوتی به چچی پرغا شو خپل لکه مچ به سر ټکوی پر لاسو خپل
خدای دنه کا که ولویدی له پښو خپل کړی کو ښښ څومو بدن لره مجال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

د مفتوح مللو حال خو را ابتر وی غور زولی کوز له شرمه ځنی سروی
د اغیارو په تحقیر ور ته نظر وی ددښمن دطعنی سوز داور تمثال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

«سعدالله» ازمعلومیږی چه انسان یه چه دملک د نعمتو نو قدر دان یه
خپلو ورو نو اګاهی ته په فغان یه منور د خود مفهوم د قیل و قال دی
دوطن پقدر پوشئی چه کمال دی

از مناظر برفباری های اخیر کابل

مدخل بزرگ مکتب نجات که برای باز شدن انتظار رسیدن اولین دسته شاگردان ساعی را دارد.

نوی نسل ته

له طبع څخه د جناب سید شمس الدین خان « مجروح »

ای زلیمه دوطن دا ته په کار یی
که نن زوی یی درا تلونکی نسل پلار یی

رذائل دمعزز نکړی گوره غوره
ترینه ښه څیزونه وا خله دزړه سره

گوره تیر نه شی له خپله نام وننگه
چه پیا له وانخلی تشه له فرنگه

درا تلونکی نسل پلاره وایم تا ته
دخپل پلارنیکه ښه نوم دگوره سا ته

زحمت کشه او زیار کښ اوسه مدام ته
لمړی دین ساته نظر کښ روسته قام ته

دژ و ندون سا تنه ډیره شوله گرانه
گوره نشی جد و جهد کښ ستو ما نه

په دنیا کښ اول توره بیا قلم دی
چه چا کړه راه تینگ دادواړه کاری سم دی

ددوستانو سره گل شه او گل اوسه
د دښمن سره اغزی غوندی تل اوسه

ستابه خاوره شی په دری څیزه معموره
فکر تیزه ، اوقلم تیز ، اوتیره توره

علم وفن کښ له هرچا ځنی په سر شه
د جگړی دکارو بار ه ځنی خبر شه

ترقی هر گوره نشته په لباس کښ
دعرفان ښیښه مشعل واخله په لاس کښ

دا افراط دا و سنی تهذیب بلا ده
چه دنیا په دی غضب نن مبتلا ده

هم تفریط نشته ځمو نږه په آئین کښ
منع دی رهبا نیت ځمو نږه دین کښ

ځان دساته له هغه له دی جنجا له
چه و انوړی له جادی د اعتداله

خپل عمل دلاری مل

گل پاچا الفت

یوه ویلی ما په عمر کښ با لکل
ظلم نه دی کړی هیڅکله په بل

بد می چا ته کله نه دی رسید لی
په درنه ستر گه می هرچا ته کتلی

احترام می تل ساتلی دا نسان دی
شفقت می مدام کړی په حیوان دی

ښه می کړی څوك می نه دی ازار کړی
رانه خوښ دی همسایه او ټول وگړی

په دی حال کښ هم زه روغ نه پاتی کیږم
دتقدیر په غشی بی گنا لگیږم

یونا څا په راځی کاڼی له هوا
نلری دبیگنا هو هیڅ پروا

ولیږی زما په سر له لاسه د تقدیر — په ازار کښې زمانه کوی تقصیر
بی سببه رسیږی راته ضرر — تصادف دی بی شعور او بی خبر
ما کم بد کړی چه وینمه جزا نن — زه د چاله لاسه و کړمه ژړا نن
بل پری غګ که خبر نه یی له خپل ځانه — شکایت کړی له تقدیر او له اسمانه
تا به هم کله وی کاڼی غور زولی — یو نا څاپه به په چاوی لګید لی
در په یاد کړه ټول جزیات د خپل عمل — دی د هر چا خپل عمل دلاری مل
کایناتو کښې دی پروت ښه انتظام — سنجیده دی د تقدیر واړه احکام
بی شعوره چه و نګڼی فلك — هر یو کار ته مقرر دی یو ملك
چه رسیږی در ته هر څه لږ او ډیر — د هغه سبب وی پټ در نه یا هیر
چه سبب شی در نه ورك او علت پټ — تصادف له لاسه تل وهی سنګټ
بد مدام در ته له خپل لاسه رسیږی — او ر له خپلی لمن شا مدام لګیږی
ښه رسیږی در ته تل له لویه خدایه — چه راضی نشی هیڅکله له همایه
نو په خپل عمل لا نور هم نګران شه — د تقدیر په کارو باندی نیك ګمان شه
چه سړی لږ څه په فکر د تحقیق شه — په خپل تولو حرکاتو کښې عمیق شه
ور په یاد شوه یو ه ورځ چه ده بی پامه — غور زولی و دا کاڼی له خپل بامه
یو نا څاپه وولید لی په بل باندی — چه ولاړو بی خبره ټیت دلا ندی
همدا کاڼی وهغه سړی سا تلی — او له ځان سره یی ډیرو ګرز ولی
چه پری واخلی انتقام له هغه چا — چه یی دی وپری ویشتلی بی ګنا
لاس یی بر نشه موده شوه ډیره تیره — قهر یی سوړ شه ویلی زه تیره په تیره
زه هغه یمه و یشتلی خو په سهوه — نو به ښه وی چه زه و کړم ور ته عفوه
نو یی کاڼی له خپل کوره که ګذار — خبر نه دی چه راځی څوك په دی لار
پری لګیږی هغه څوك چه په خطا — خلق و لی او ځان بو لی بیګنا
د قدرت کارونه واړه دغه شان — په تدبیر او انتظام لری جریان
بی احتیاطه چه څوك و کړی حرکت — که دی نه دی بل هم نه دی ملامت
له تقدیر سره شته هر قسم تلك — د مظلوم انتقام اخلی تل فلك
ته جزا له خپل عمل سره تله — که د ولید تفاوت و کړه ګله

بنه او بدد انسان تولدی په حساب
بی سببه چاته نه رسی عذاب

مکافات وی له عمله ځنی زیات
یو په لسه لری اجر حسنات

خو جزا دبدو نه وی تیت او پاس
په احتیاط خوزوه دلته خپه اولاس

څه چه وکړی هغه به ریبی تل
اوری هر څوك په جواب کښ خپل ویل

داحسان جزا به ووینی احسان
نو دخو بنه چه کړی گل که زوزان

تفاوت لری حاصل کښ هره ځمکه
ته دهم زړگی دکر دپاره بنه که

پکښ وکره بنه تخم د « الفت »
نو به ووینی له هر چا محبت

له خپل خدای سره اخلاص پیدا زړه کښ ساته.
له مخلوق سره بی هم کړه مینه زیاته

که وای، که نه وای

محمد گل نوری

که تر مینځ دد وو مینو بلنون نه وای
هیڅ مین به غمز ده او غمجن نه وای

د سپوږمی مخو صفت به هیچا نه کړ
که مین نن آشفته په حسن نه وای

ترنن روځی به صفت د لیلی چا کړای
که حیران ور پسی قیس مجنون نه وای

قدر منه به پر چا خو ښځالی نه وای
د غمو که سلسله پر درون نه وای

نن به چا کاوه صفت د خوږ لنیو
ور پسی که تلخگی د بیلنون نه وای

نن رشتیا به پر د نیا چا نه ویلای
د لعنت په پیټ که بار دروغجن نه وای

د کافر او مسلمان تو پیر به چا کړای
سور دوزخ که د کافرو مسکن نه وای

شپه اوروځ به په هر چا باندی یوه وه
که په روځ کی پر آسمان لمر روشن نه وای

د بلبل او پسرلی به سره څه وه
که دی وروسته دخزان اندیښمن نه وای

دخوشحال دشاعری قدر به نه وو
شاعران په ده پسی که ژاولن نه وای

که د بدو تاوان نه وای په نړی کی
د نړی په ښو به څوك عزتمن نه وای

بیگانه که په نړی کی پیدا نه وای
خپل به هیڅکله پرخپل قدرمن نه وای

خوار « نوری » به ولی گډوو په بدلو
که لړلی په غمو د وطن نه وای

نازکـــــو

پښتو کوونکی : قیام الدین « خادم »

دا دډاکټررابندراناتهه ټیګوردیوی افسانی ترجمه ده ؛ د دی افسانی ارکان دری اشخاص دی چه هغوی زه په دی خپله ترجمه کښ د ناز کو ، امین ، او بیئی په نومو نوسره ستایم . ځکه چه په ترجمه کښ ما اصلی نومونه بدل کړی دی .

په دی افسانه کښ دعشق اومحبت خورالطیف او ژوراحساسات په داسی پیرایه کښ ښودل شویدی ، چه په او ستلو سره یی سړی زړه نه شی ټینګو لی ! رښتیا ده چه شعراء دانسا ثانو په زړو نولوبی کوی !

« خادم »

(۱)

« بیئی ! »

« ویده شه امین جانه! ډیره شپه تیره شویده »

« که شپه تیره شوی وی ، وی دی کنه ، اوس زماد ژوندانه یوڅو ورځی پاتی دی . ـ هو ، ما دا ـ فکر کاوه چه ناز کو دی پلار کره لاړه شی . زه نه یم خبر چه پلار یی په دی ورځو کښ چیری دی ؟ »

« رام پور کښ »

« هو ، رښتیا ! هملته یی ولیږ ئی ؛ دا باید دیو رنځورسره ډیره موده ونه اوسی ؛ دا پخپله هم ضعیفه او ډنګره ده »

« مګر زویه ! داخو واوره ، په داسی حال کښ هغه تا کله پریښو دی شی ؟ »

« څنګه ، هغه خبره شویده چه ډاکټر څه ؟ . . . »

« هغه پخپله ګوری ؛ پرون چیر ته د هغی غوږ ته دا خبره رسیدلی وه چه پلار کره به ځی نو په ژړا ژړا یی ځان ووژلو »

په اصل کښ د « بیئی » په دی وینا کښ د رښتیا نښه هم نه وه ، د « بیئی » او « ناز کو » په مینځکښ چه کومی خبری شوی وی هغه لاندی لیکل کیږی :

« لوری ! ګمان کوم چه دپلار د خوانه تا ته کومه اطلاع راغلی ده ، ځکه چه ماستا دتره زوی « اسلم . » د لته ولید . »

« هو ، په مخکښ جمعه کښ زماوړه خوردتی نه پریکوی ، په دی رسم کښ زه هم باید اوسم . (۱) »

« ډیره ښه ده لوری ! ته ورته یوه ښه غاړه کی ورولیږه چه ستا موریی و وینی نو ډیره به خوشحاله شی »

« نه زه پخپله د تلو په فکر کښ یم ، ځکه

---

(۱) معلومیږی چه دتی نه پریکول هلته کوم مخصوص رسم لری لکه زمونږ سنت ګری . « خادم »

چه ماخپله کشره خوردپیره موده کیږی چه نده لیدلی، اوس می یی لیدوته ډیره تلوسه ده »

« په دی کښ ستاخه مطلب دی؟ ته امین یوازی پریږدی اوځی؟ تاندی اوریدلی چه دا کتر دده په متعلق څه ویلی دی؟ »

« هغه خوویلی دی چه اوس لا کوم خاص سبب .... »

« که هغه و، هم ویل نوڅه وشوه، ته پخپله د ده حال نه وینی؟! »

« د دری ورو نو یسی یوه خور پیدا شویده هغه په مورو پلار ډیره گرانه ده، ما او ریدلی دی چه د هغی دتی پریکولورسم په ډیر ښه شان سره ادا کیږی. که زه لاړه نه شم نو موریه می ډیره.... »

« هو، هو، زه خوستاد موریه مزاج دومره بلده نه یم، مگر په دی پوهیږم چه که ته امین پریږدی اولاړه شی، نو پلار به دی ډیر خپه شی »

« ته هغه ته خط ولیکه چه د لته اوس د پریشانی کوم خاص سبب نشته، که زه هلته لاړه شم هم .... »

« ستاو یناصحیح ده که ته لاړه هم شی نوڅه ډیر نقصان نه کیږی، لیکن په دی ښه پوه شه چه که ماستا پلار ته خط لیکلو نوڅه چه زما په زړه کښ دی ټول به ورته صاف صاف ولیکم. »

« چه داسی وی، نوستا لیکلو ته اړوضرورت نشته، زه به پخپله د خپل خاوند نه اجازه وغواړم او هغه به یقینا .... »

« او، کم عقلی نجلی! ماستا ټولی نخری منلی دی، اوستا ټول نازونه می په سراخستی، هرڅه می په پټه خوله زغملی دی، لیکن دا کار دی یو ستر گی رپ هم نه شم زغملی، ستا پلار ستاله حاله ښه خبر دی، ته هغه نه شی غولولی! »

هر کله چه « ببئی » له هغی څخه لاړه نو ناز کو ډیره خپه شوه، خوله یی تاوه کړه پرخپل کټ کښ پریوته.

په دی مینځکښ د دی گواندی خور ینگه راغله، اوهغی ددی د خبگان سبب و پوښتید.

« خوری! څه درته ووایم! - ازخوو گوره داخومره دشرم خبره ده: زمایوه کشری خورده اوس د هغی دتی د پریکولو رسم دی، د کاله خلك مانه پریږدی چه لاړه شم! »

« اوه، ماویل چه ته خو به د تگ خیال هم په زړه کښ نه تیروی، ولی اوس معلومیږی چه ستا اراده بل څه ده؛ ښه نو، میره دی په داسی حال کښ پریږدی اوځی؟ »

« چه زه د لته یم، هم ما دهغه څه خدمت نه دی کړی، که ما کوم وخت کوشش هم کړی وی نوهم د لاسه می ندی شوی؛ دا کور داسی یو کوردی چه یوستر گی رپ می هم زړه نه غواړی چه دلته اوسم »

« ته هم یوه عجیبه ښځه یی! »

« عجیبه صحیح، لیکن زه تاسی خلقو غوندی بهانی نه شم کولی، زه دخبروساز ولو دفن څخه بیخی نابلده یم، اوتل چپه خوله ناسته یم، چه

دخلقو په زړه کښ زما په باب نورڅه ونه گرزی . »

« ښه نو ، خپل مطلب خو ووایه ! »

« زما تگ ډیر ضروری دی ، او ما د تگ نه څوك نه شی منع کولی »

« اوی ، ته خود عجیبه شاها نه مغزو والا ښځه یی ! »

(۲)

چه تش دا یی واوریده چه ناز کو د پلا رکاله ته دلیږلو په خیال په سرو ستر گو وژړل ، نو امین ډیر ناقراره شو په خپل کټ کښ را کښیناست ، بالښت یی را کیښ او سر یی ور باندی کښیښود ، نو بیا یی وویل : « ببئی ! دغه کړکی خولږه بیر ته کړه ، او دا ډیوه خوله دی ځایه څخه لری کړه . »

د کړکی نه د باندی هری خواته تیاره او سکوت حکمفرماو په کړکی کښ هغه ستوری ځلیده چه د کلونو کلونو څخه یی د ډیرو مرگونو مناظر لیدلی وو .

دامین ستر گو ته د شپی په توره پرده باندی د ناز کو ځلیدونکی څهره نقش کړی په نظر راغله ، اووی لیده چه د ناز کو په غټو غټو تورو اوښکلو ستر گو کښ اوښکی رغړی ، داسی ور معلومیده چه په دی اوښکو کښ به ټوله دنیا غرقه شی .

« ببئی » چه دامین دا سکوت او ارامتیا ولیده نو لږ شانته یی تسلی وشوه ، او فکر یی وکړ چه گوندی ویده دی .

په دی کښ امین ناڅاپه خیز کړو ، اوویی ویل :

« ببئی ! تاسی ټولو دا خیال کاوه چه ناز کو دومره باریکه مزاج لری چه زمونږ په کور کښ هیڅکله خوشحاله او په خندانه شی او سیدی . لیکن ته خو اوس گوری — »

« هو ، زه اوس گورم زویه ! — زه نه پوهیدم لیکن په ازمیښت سره دانسان حقیقت معلومیږی »

« ببئی جانی ! »

« بچیه دویده کیدو کوشش وکړه »

« ډیر ښه دی ، مگر دا خو واوره ، کوم وخت چه تا دا فکر کاوه چه زه د ناز کو زړه نه شم خپلو لی ، نو ما خو دا خره پوری د خپلی دغی ناکامی خیال په صبر سره وزغملو ، لیکن تا — ! »

« نه . زویه ! زه هیڅکله تا ته د دی خبری کولو اجازه نه شم درکولی چه ما زغم نه دی کړی ، ستا د ستر گو د پاره ما هم زغم کړی دی . »

« زما ما غزه خو تا ته معلوم دی چه یو موټی خټه نده چه څوك یی د ځمکی څخه واخلی او په قبضه کښ یی کړی . ما دا خبره حس کړیده چه ناز کو ته د خپل دماغ حال ندی ور معلوم ، او کومه ورځ به یوه سخته واقعه — »

« هو ، امین جانه ! ستا خبره صحیح ده »

« نو ځکه ما کله د دی د ضدی طبعیت وخوا ته کله مخ ندی ور اړولی »

« ببئی ، یو سوړ او سیلی ویست ، غلی شوه . دی یوزل نه ، بلکه په وارویی دا لیدلی وو چه امین به کرئی کرئی شپی د باران په لمده برنډه کښ

قدم واهه اودخوب ځای ته به نه تلو . اکثره وختونه به دسر دردنه ناقرارشو، او کښ به ناست اوددی خبری په ارمان به و (لکه چه ببئی پوهیده) چه نازکو راشی اوسریی زورکړی .

لیکن په همدغه حال کښ به دی دسیل او تفریح اوسینما تللو تیاری کوله . په دی کښ به چه هرکله «ببئی» پکی وهلو دپاره ورتله ، نو دی به دی له هغه ځایه را بیرته کولو . هغه ددغه خوږ سره آشنا وه چه دامین په ټټر کښ پټو، هغی څو واره امین ته ددی وینا کوشش کړی وچه « بچیه! ددی کم عقلی نجلی دپاره دومره ځان مه کړوه ، پریږده چه په دی کښ پخپله دغو ښتلو خواهش پیدا شی . پریږده چه داد شیانو پسی ژړل او بیتابه کیدل زده کړی . » لیکن دا خبری به نه ویل کیدی ، ځکه ممکنه ده چه ددی خبرو دوینانه څه غلط فهمی پیدا شوی وای . امین په خپل زړه کښ دنازکو دصورت بت جوړ کړی و ، ده ته ددی خبری په یاد ډیر تکلیف رسید لو چه دده په برخه چه دمینی کومه حصه رسیدلی ده دهغی نه دی بالکل محروم دی . ده به برابر ددغه بټ عبادت کاوه ، قربانی به یی کولی، اودغه شان دآرزو دپوره کیدوامید دده دزړه نه هیڅکله ونه ووت .

«ببئی» بیایو وار فکرو کاوه چه گوندی امین ویده شوی وی ، لیکن ده بیا سررا پورته کړو، اووی ویل : «زه پوهیږم چه ستا په زړه کښ دا راغلی وچه زما ژوند دنازکو سره په راحت نه تیریږی ، نوځکه ته ورنه خپه شوی یی ؛ لیکن ببئی جانی! ژوند دهغه ستورو په شان دی چه اوس په آسمان باندی دگلانو غوندی په رقص کښ دی هغوی ټوله تیاره په خپلی نورانی لمن کښ نه شی پټولی ، په مینځ مینځ کښ یی خالی ځایونه پاتی کیږی . مونږهم په ژوندانه کښ غلطیږو او په غلط فهمی اخته کیږو ، ولی بیاهم دهغی په مینځکښ داسی خلا پاتی کیږی چه دهغی نه در ښتینولئی پلوشی راووځی اومونږ ته رارسیږی نه پوهیږم چه له کومه ځایه دومره دخوشحالی او مسرت جذبات راغلی دی چه په هغی باندی زما زړه نن ودان دی . »

ببئی په ورو ورو دامین دسر په زور کولو شروع وکړه دده اوښکو دتیری داوڼ اغوستی و

« مادا فکر کاوه ببئی ، چه هغه دومره ساده بوله او وړه ده چه خدای زده هغه وخت به څه کوی چه زه ـ »

« وړه ده ، امین جانه ! ـ هغه ډیره هو ښیاره اوپوه ده زه هم وړه وم، کوم وخت چه زما څخه زما دژوندانه او زما دراحت اومسرت واکدار واخستل شو . لیکن هغه تل ترتله زما په زړه کښ ننوتی و. ستا څه خیال دی : دا گوندی زما دپاره څه نقصان و ؟ـ زیاتی لا دا چه خوشحالی گوندی دانسان دپاره څه ضروری شی دی ؟ »

شکوفهٔ بهار وشکوفهٔ زمستان : نسترنهای باغ دلکشا سال دومرتبه گل میکنند .

بهر طرف نگری برگ نسترن ریزد اگر بروی زمین ور ببام می‌بارد

« ببئی جانی ! داسی معلو میزی چه هر کله دناز کو په زړه کښ دبیدار ئی خیال پیدا شی نومابه ـ »

« امین جانه ! دهغی دپاره زړه مه زهیروه، تش همدو مره گوندی نه ده کافی چه دهغی په زړه کښ بیداری پیدا شی، بیداری او احساس! »

ناڅاپی امین ته یوه بدله ورپه یادشوه چه ده ډیره موده مخکښ اوریدلی وه :

« ای زړه ! هر کله چه زمامین زما ور ه ته راغی ، نو ته وبښ نه شوی ،او هر کله چه بیر ته په تلو کښ شو ، نو تادده دقدمونو اواز واورید اوپه خود شوی ؛ آه ، ته په تیا ره کښ و بښ شوی ! »

« ببئی جانی ! څه وخت دی ؟ »

« نهه بجی »

« تراوسه نهه بجی دی ! ـ داسنگه ؟ ما خو فکر کاوه چه گوندی دوه یادری بجی به وی ، تا ته معلومه ده چه زما نیمه شپه دنمر پریواته له خوا شروع کیږی ، لیکن ته څنگه غواړی چه زه ویده شم ؟ »

« بیگاتا سود ډیره پوری خبری کولی ،اوس نوپه کاردی چه زر ویده شئی »

« ناز کو ویده شویده ؟ »

« اوه ، هغه خوتاته ښوروا تیا روی »

« ببئی ، ته ټوکی کوی او که رښتیا هغه ـ »

« رښتیاوایم ،په دی کښ دتعجب څه خبره نشته، هغه خو تا ته هر قسم شیو نه پخوی ؛ هغه یوه وړه کنکی اوکاری ښځه ده »

« ماخوویل چه ناز کو به په دی نه پوهیږی چه ـ »

« یوی ښځی ته ددی خبرو ښو داو دپاره څه ډیر وخت نه دی په کار ، چه ضرورت پیښ شی نو هر څه پخپله مینځ ته راځی »

« صباچه ماد کب ښوروا وخوړه دومره خوند وړه وه چه گمان می و کړو چه تابه پخه کړی وی »

« نه زویه! ته گمان کوی چه ناز کو به گوندی ماستا کار ته پریږدی ؟ هغه پخپله ستا کالی هم وینځی ، ځکه چه هغه پوهیږی چه ستا د خیر و اوناو لتیاو څخه بدرا ځی . که ته ددی قابل وای نولیدلی به دی وای چه هغه ستا دنا ستی ځای خو مره صاف او ستره ساتی . که زه دا پریږدم چه د کوتی نه دی چا پیره و گرزی نو ممکنه ده چه تادپاره خپل سر ، ورکاندی ؛ لیکن هغه په دی آرزو کښ مړه ده »

« ببئی ! دناز کوصحت ؟ »

« داکتران داوایی چه دا باید ستا کوتی ته ډیره پری نه ښودل شی ، ځکه چه زړه یی ډیر نرم دی ، اولږشانی تکلیف باندی کړی مړی کیږی . »

« لیکن ببئی جانی ! ته هغه دی ځای ته له راتلو څخه په څه شان منع کوی ؟ »

« داسی چه هغه زماد حکم په تعمیل کښ وړاندی وروسته والی نه کوی ، لیکن زه ور ته لږلږ پسته ستاحال رسوم »

ستوری په آسمان کښې داوښکو دڅاڅکو غوندی رپیده، امین دهغه ژوند دشکر ادا کولو دپاره خپل سر ټیټ کړو چه اوس په رخصتیدو کښې و. هغه یوسوړ اوسیلی وایست اولږشانی په بی صبرئی سره یی وویل: « ببئی! که ناز کو تر اوسه وینبه وی، نوڅنګه زه تش یو؟ »

« ډیره ښه ده، زویه! لږ صبرو کړه، زه اوس ځم، ورته به غږ کړم، رابه یی ولم »

« زه به یی دډیره پوری نه معطلوم، تش پنځه دقیقی؛ زه ورته یوه ډیره ضروری خبره کوم »

ببئی سوړ اوسیلی وایست پاڅیده، او دناز کو دراغوښتو دپاره لاړه، په دی مینځکښې دامین رګ جلت شو، او دده زړه په زوره زوره په لویدو شروع وکړه، دی ښه پوهیدو چه ده هیڅوخت ناز کو ته دخپل زړه درازویلو موقعه نده موندلی دواړه رباپونه یو تر بله بیل وو، او ددی دواړو یو اواز کول اسان نه وو. ډیر زله به دامین په زړه کښې هغه وخت درخی جذبات پیدا کیده چه ده به ناز کو دخپلو خورینګو سره دزرکی غوندی په ککړو ولیده، امین به دا الزام په خپل سر اچولو؛ ده به فکر کاوه چه ددی کم عقلو نجونو غوندی وړی وړی او غیر مربوطی خبری زه ولی نه شم کولی؟ دا خبره نه وه چه ګوندی په ده کښې دداسی خبرو صلاحیت نه و، ځکه چه ده دخپلو همځولو ملګرو سره په هر قسم موضوع باندی ښی ازادانه خبری کولی شوی، لیکن هغه لنډه وینا چه دسړو دساعت تیری سبب کیږی دښځو دپاره بالکل بیخونده او ناوړه ثابتیږی. تاسی یو فلسفیانه تقریر تر ډیره پوری جاری لرلی شی، او دا هم کیدی شی چه دخپلو غیر متوجه اوریدونکو هم څه ډیره پرواونکړی، لیکن په لنډو خبرو کښې چه لږی وی، نوهم ددوه ژبو یووالی ته اړتیا شته، ماښام به چه امین دناز کو سره په ازاده برنډه کښې کښیناستو، نو اکثر به یی ددی خبری کوشش کاوه چه کوم دلچسپ او مسلسل بحث ورسره وکړی، لیکن دی، هیڅکله په دی کار کښې نه وکامیاب شوی، دده دخبرو تار به همیشه شلیدو تر دی چه داسی به معلومیده چه دماشام چپو الی هم ددی پښیمانتیا احساس لری.

دامین دا یقین راغلی وچه دناز کو زړه دانه غواړی چه دماسره کښینی او خبری وکړی؛ او داله ده څخه دپاڅیدو او تللو دپاره نا ارامه اوسی، نوځکه ده به غوښتل چه کوم دریمګړی ددوی مینځ ته راشی، ځکه چه ددوهٔ په نسبت د دری ؤ په مینځکښې خبری کول آسانه وی. په دی وخت کښې به ده دا فکر کاوه چه هر کله ناز کو ماته راشی نوزه به څه وایم.

لیکن په داسی مصنوعی او جوړو شوو خبرو به دهغه تسکین نه کیدو، دی به ددینه ویریدو چه چیری دنن ورځی دغه پنځه طلائی ساعتونه خوشی دلاسه ونه ووځی، بیاهم وده ته دپټو خبرو کولو دپاره تش یو څو دستر ګور په نور پاتی وو.

(۳)

« داخه دی لوری ! چیر ته خونه ځی ، هن ؟ »

« هو ، زه رام پورته ځم »

« داخه وایی ، تابه څوك بوزی ؟ »

« رحمت ! »

« اوس نه ، لوری ! بیابله کومه ورځ »

« لیکن ما د گادی ټیکس اخستی دی »

« نوخه وشوه ، ددی نقصان تلافی په آسانی سره کیدی شی . نن مه ځه ، سباته ولاړه شه بیخی دوخته ! »

« بیبئی ! زه ستاپه ښه او بد فال نیولو یقین نه لرم ، په نن تگ کښ څه نقص دی ؟ »

« امین ، تاته یو څه وائی »

« ښه ، اوس خولا ډیر وخت دی ، زه به لاړه شم ، هغه به وگیرم رابه شم . »

ډیر ښه ، زه به دا نه وایم ، لیکن د ډیره پوری به زه هلته نه اوسم ، ځکه چه سبا زما د خور دتی پر یکولو ورځ ده اوزه باید نن ولاړه شم . »

« آه ، زمالوری ! دخدای دپاره لزه خو زما داخبره واوره ، خپله بیړه او پریشانی لزه په ضبط کښ کړه ، او څه قدری ورسره کښینه ، ستا دحرکاتو څخه ده ته څرگنده نه شی چه ته ځی »

« زه ددهٔ دپاره څه کولی شم ، گادی به لزشانی ولاړوی ، رحمت به په لس دقیقو کښ راشی . زه دومره قدری « دده » سره کښیناستی شم »

« نه ، تش دومره کفایت نه کوی (لزشانی په وارخطائی سره) زه تادداسی پریشانی په حال کښ هغه تـه بیخی نه ورولم ، کمبختی ! ته نه پوهیږی ، د کوم شخص روح چه ته په داسی بیدردی سره په خپلی بی پروائی تپی کوی ، هغه ډیر زر ددی دنیانه رخصتید و نکی دی . زه تا خبروم چه ته به دمرگ دورځی پوری دغه نن ورځ یاده لری ؟ خـدای هر څـه وینی . تانـه به یـوه ورځ درمعلومـه شی . »

« بیبئی ! تاته مناسب نه ده ، چه ته مادغسی رتی ! »

« آه ، زما خوږه زویه ، زمادزړه سره ، ته څه رنگ داسی ژوندون کوی ! ـ ددی گناه څه اندازه نشته لیکن بیاهم زه دا (ناز کو) نه شم را منع کولی »

«لزپسته بیبئی » د مریض کوتی ته بیارا ننوته ، ددی دا امیدوچه امین به ویده وی . لیکن د دی دپل اینبودلوسره امین وخـوزید . بیبئی تری پوښتنه وکړه « ته دهغی له حاله خبرشوی ؟

« څه وشوه ؟ ـ : څنگه ، ناز کورانغله ؛ بیبئی جانی ! تادومره ډیر ساعت چیر ته نیر کړ ؟ »

« زه چه له دی ځایه لاړم ، گورم چه هغه په سورو سورو ژاړی ، ځکه چه دهغی په غفلت سره ستاد څښلو شوده ټول سوی وو . ماد هغی دتسلی دپاره وویل چه ته ولی ژاړی ؛ شوده خو نورهم ډیرپیدا کیږی . لیکن هغه په دی ډیره

خپه وه چه زه ولی دومره بی پروایم چه دیوی مهمی پرهیزانی په باب هم رانه بی احتیاطی کیږی . تر ډیرو مشکلاتو اوسختیو وروسته ماهغه قراره کړه ، او وی می وړه په کټ کښ می پری بسته ، نوځکه می هغه نن ته رانه وسته . پری یی زده چه ویده شی .

امین د بیئی دناوخته راتلوڅخه ناقرار و ، لیکن ددی په خبروی لږشانی تسلی وشوه . هغه لږ څه ددی نه ویرید وهم ، چه که چیری د ناز کو ژوندی تصویر دده مخی ته راشی نو دده په زړه کښ چه دناز کو کومه مجسمه ده هغه به ټپی شی ! داسی واقعات دده په ژوندانه کښ مخکښ هم پیښ شوی وو په دی خیال سره دده زړه دخوشحالی نه ډك شوچه ناز کو دده دڅښلو دشودوپه سولوخپه شویده ـ

« بیئی جانی ! »

« وایه زویه ، څه وایی ؟ »

« زما بالکل دایقین راغلی دی چه زما دژوندانه دقیقی ختمید ونکی دی ، لیکن زه په دی باندی څه خوابدی او دلګیر نه یم . ته ما دپاره خپل زړه مه کړوه ، اوخبګان مه کوه »

« نه ځیګره ! زه به خپله خوا نه بدوم ، زما په دی خبره لږهم یقین نشته چه یوازی « ژوند » ښه شی دی او « مرګ » نه دی . »

« بیئی ! زه تاته رښتیا وایم چه مرګ خورا ډیر نازك اوخوږ شی دی ! »

امین داسمان توری فضا ته وکاته ، او دائی زړه ته راغله چه ګوندی ناز کو دمرګ په کالو کښ وده ته راځی ، ده ته خپله ځوانی غیر فانی په نظر راتله ، اوستوری ددعا ګانو ګلان وو چه مادر ګیتی دده په سر شیندلی وو ؛ داسی ورو بیر ښیدله چه یو واریی بیاد خپلی ناوی څهره په تیاره کښ ولیدله ، (۱)

دشپی توره تیاره دناز کو دتورو او نورانی سترګو دمحبت شیند ونکو پلو شو څخه معموره شوه . ناز کو : ددی کورناوی ، یوه وړه بی پروا نجلی ، په یوی ښکلی مجسمی بدله شوه ؛ امین خپل لاس پور ته کړ او وی ویل : « په آخره کښ پرده جګه شوه ، په دی توره تیاره کښ ستا راز په ډاګ شو . آه ، ښکلیه تصویره ! تاڅو مره دفعی په خپل یاد زما زړه په حرکت راوستی دی ، لیکن شاید چه ستا یاد ګیرنه به مانور ونه پخسوی . »

(٤)

« زه خوپه تکلیف کښ یم ، مګر داسی هم نه بیئی ! لکه ته چه ګمان کوی ؛ ما ته داسی را بریښی چه ګوندی زما ټول زحمت او تکلیف زما دژوندانه څخه جلا کیږی لکه ـ دباره ډکه بیړئی چه ددروندوالی څخه ورو وروځی ؛ او کوم وخت چه کوم دبار غورز ولو بندرته ورنز دی شی ، نو دټول باره سره په پوره جلتئی لاره پری کوی

(۱) دادهغه ځای رسم دی چه دواده په موقعه کښ شاؤ اوناوی په یو شال کښ تاوه وی ، او ورلاندی ، شاؤ دخپلی ناوی مخ به ائینه کښ ګوری .

دغه شان زما د تکلیف اوزحمت شیبی هم په ډیری جلتئی سره تیر یزی . بیا هم زه داشیبی و ینم ، لیکن زما وسه پری نه رسی . ببئی جانی ! ما ناز کو د دری ورځو څخه نده لید لی . »

« زویه ! دا دویم بالنبت دسر لاندی کښیږده !»

« ببئی ! داسی معلومیزی چه ناز کو هم زه ددی غم اواندوه دکښتئی غوندی پرینبی یم چه داوبو په سر درومم . »

« زویه ! دالز دانار شربت وخښه ، حلق دی وچ شوی دی »

« ما پرون بووصیت لیکلی دی ، هغه ما تا ته درښودلی دی ، او که نه ؟ زماندی یاد »

«ماته درانبو دلوڅه ضرورت دی امین جانه !»

« هر کله چه زما مورمره شوه نو ما سره هیڅ نه وو؛ تا، زه وروزلم او ودی پاللم نو ځکه ماویل»

« خوشی خبری مه کوه زویه ! دما سره تش همدغه کور اولزشانی جایدادو ، باقی څه چه دی ټول تا گټلی دی »

« لیکن دا کور ؟ »

«اوس هغه کورچیری دی ځکه چه تاپکښ دومره آبادی کړیده چه اوس اډومعلو میږ ی نه، چه زما پخوا نی کور چیری وو »

« زه پوره یقین لرم چه په واقعه کښ چه ناز کو دتا سره کومه مینه لری ـ »

« هو ،هو ، زه پو هیږم امینه ،مگر که ته اوس ویده شی نوښه به وی »

« که څه هم ماټول جایداد دناز کو په نامه لیکلی دی ،لیکن ببئی جانی !

په عملی طور سره هغه ټول ستا دی ، ځکه چه هغه به هیڅکله ستاد حکم نه غاړه ونه غړوی »

« گرانه زویه ! ته ولی دومره سودا کوی ؟ »

« ماسره چه څه دی هغه ټول ستا په بر کت زما لاس ته راغلی دی،هر کله چه ته زما وصیت وگوری، نوهیڅکله به داسی زړه کښ رانه ولی چه»

« امینه! داڅه وائی؟ستادافکر دی چه ته خپل ټول جایداد ناز کوته ور کړی، نوزه به گوندی زړه بدی شم ؟نه زویه! ماداسی کم ظرفه مه گڼه!»

« لیکن تاته خوهم ـ »

« امینه ! دی خواو گوره ! زه به گوره دتانه خوا بدی شم ، ته په رو یو ماخو شحالوی ! »

« آه ببئی ! زه څه ووایم چه زما په زړه کښ څه دی ، کاشکی چه درو پونه زیات بوښه شی ماتاته در کولی شوی ! »

« هغه خو تا را کړی دی امینه ! دبس نه دی هم زیات را کړی دی ، ښه نو، تش داماته نه ده بس چه ته راغلی نوزما وران کور دی ودان کړ؟ـ تاماته دومره څه را کړی دی چه که هغه چیری اوس خلاص هم شی ، نوزما به ستانه گله نه وی ـ

هو ، هو ، گرانه !هرڅه دناز کو په نامه ولیکه خپل کور ووز روپئی پیسی، گاډی ځمکه؛ مدعا هرڅه چه دی . زه اوس دومره دروند بار نه شم وړی . »

« په‌اصل کښ ماته معلومه شویده چه‌اوس په تا کښ دژوندا نه څخه دخوندا خستلو جذ به نده پاتی ، لیکن ناز کو دو مره وړه ده‌چه ـ»

«نه ، نه ، ته داسی خبری باید دخلی څخه‌ونه باسی ! که ته دی ته خپل ټول‌جایداد ور کوی نووری کړه ، لیکن هر څه چه دخوند اخستلو خبره ده نو ـ »

« ببئی ! څه پرواده که هغه خوند وا خلی ؟»

« نه ، نه ، هغی دپاره به‌خوند ! خستل ناممکن شی ؟ دهغی حلق به‌وچ اغزی‌شی‌اوداټول شیونه به هغی ته دخاورواوایرو غوندی‌په نظر راشی»

امین غلی شو ، هغه ددی خبری فیصله نه شوه کولی چه‌دا رښتیاده‌او که نه ؟ او دا کومه دافسوس خبره‌ده او که نه ، چه دده نه پرته‌به دنیا ناز کوته‌بی‌مزی او بیخونده شی . دده زړه ته دارا غله چه گوندی ستوری‌ورته دا وائی : په حقیقت کښ داخبره‌صحیح‌ده ، مونږدزر گونه بلکه‌دبیشماره کلونوڅخه داخبره گور واوپوهیږو چه ددنیا ټولی رنگینئی دعیش و عشرت ټول سامان بیفائده دی .

امین‌سوړاوسیلی وایست‌اووی‌ویل: په‌حقیقت کښ چه کوم‌شی دور کولو دی زه‌هغه‌نه‌شم پریښودی »

« کوم څه چه ور کوی زویه ! داڅه کم‌شی‌ندی، زه‌له خدایه غواړم چه‌ته دی‌ته څه‌ور کوی ، هغه دهغی‌په‌اندازه کول او عمل زده کړی . »

« ببئی ! لږدانار شربت‌را کړه ، زه‌لږه تنده حس کوم ؛ ښه ، نازکو پرون ماته راغلی وه ؟»

« هو ، هغه خوراغلی وه خو ته ویده وی . هغه ستاسر ته کښیناسته ، ترډیره پوری‌یی در ته پکی‌وهلو ، بیاهغه ستا کالو وینځلو ته لاړه »

« څومره دتعجب خبره ده ، زمایقین دی چه‌ماهغه وخت په‌خوب کښ لیده چه « ناز کو زما کوټگی ته دراننوتو کوشش کاوه ، دروازه لږشانی بیر ته‌وه . اوهغی ټیلو هله ، لیکن هغه نه بیر ته کیده » بیاهم تاته په کاروو چه‌لږڅه خودی هغه دی‌ته ملتفته کړی وای چه‌زه اوس مرم. که‌نه، زمادمرگ خبر به‌هغی‌ته بی‌اندازی زور ور کړی . »

« زویه ! دا دوشاله دی په‌پښو واچوه ، ستا پښی ډیری یخی شوی دی »

« نه ، ببئی ! زه‌په‌خپل‌ځان داسی کوم شی نه‌شم اچولی ! »

« امینه خبری ! دا دوشاله خوتاته ناز کو اودلی‌ده ؛ هر کله به‌چه‌ددی دخوب وخت‌شو ، نودی‌به دارا واخسته اوناسته به‌وه‌اودله‌به‌یی . پرون خلاصه شوه. »

امین دوشاله واخسته‌اوډیر په ورو ورو یی ورباندی لاسونه وهل . ده‌ته داسی وبریښیده چه گوندی په‌دی دوشاله کښ هغه لطافت اونزاکت موجود وی لکه دناز کو په گوتو کښ چه‌دی، اودده دمینی‌خیالات دشپوشپو په بیدارئی کښ ددی دوشالی د تار و نو سره او دل شوی

دی . دا ، تش هغی اودلی نه وه ؛ بلکه په دی کښ د ناز کو دلاسو نو دلگیدو لطافت هم شامل و. نوځکه هر کله چه ببئی دده په پښو دوشاله واچوله ، نوده ته داسی وایسیده لکه چه تیری متعددی شپی نازکو ناسته وی ، او دده ستری ستومانه پښی یی په خپلو پستو پستو لاسو نو کښیمنډلی وی .

« ببئی ! زما خودافکر رچه گوندی ناز کو به په اودلو نه پوهیږی»

« نه زویه ! دیوکار په زد کړه څه زیات وخت نه تیریږی ، په دی کښ څه شك نشته چه ماورته ښوونه کړیده ، لیکن بیاهم ډیر نقائص پکښ پاتی دی»

« پریږده ، نقائص دی وی ، مونږ خوبی دپیرس نمایش ته نه لیږو . دا ، سره دنقائصو زماپښی تودوی»

اوس نو دامین په مغزو کښ دناز کو هغه تصویر ولیکل شوچه په شپوشپو ناسته وه او دوشاله یی جوړوله . داخومره خوندوراوپه عین زمان کښ دتکلیف کارو ؛ تر دی وروسته ده یوزل بیاپه ډیره مینه په دغه دو شاله باندی گوتی ووهلی .

« ببئی ! دا گتر لا ندی شته ؟ »

« هو ، هغه به نن شپه دلته پاتی کیږی »

« لیکن که مهربانی وکړی ورته ووایی چه دخوب راو ستونکو داروڅخه ماته ښیگنړه نه کیږی ، زه ورباندی نه په قرار کیږم ، بلکه زه ورباندی لا په تکلیف کیږم ، مانن شپه وبښ پریږدئی ؛ ببئی ! ستاباد دی چه زماواده دویساك په ځورلسمه شپه شوی و ، سبابه هماغه ورځ وی ، اودهغی شپی ستوری به نن په اسمانکښ ځلیږی. وی به چه ناز کو هیر کړی وی ؛ زه غواړم چه نن دی ته هغه ورځ ورپه یاد کړم . لږه خوبی دبوی دقیقی دپاره را وغواړه . . . . . ته ولی داسی غلی ناسته یی ، زه گمان کوم تاته دا گتر ویلی دی چه زه دومره کمزوری اونحیف شوی یم چه په لږ شانی تحریك به . . . . . لیکن زه تاته رښتیا وایم ببئی ! چه زه تا اوښکی توبوونکی گورم نو ټینگیدی نه شم ، ته دڅو ورځو څخه بیخی چپ شوی یی ، نن شپه ته ولی په تکلیف او دومره ناقراره یی؟»

« وای ! ماوبل چه په ژړا ژړا به زماتولی اوښکی خلاصی شوی وی ، لیکن زه گورم چه اوس لا یوبل درباب په چپو کښ دی ، زه اوس ددغه اوښکو په توئیدلو کښ معذوره یم . »

« ببئی ! ناز کو به راوغواړی چه زه ورته دخپل واده شپه ور یاده کړم ، چه بیاسبا »

« د زړه سره ! زه دغه دی ځم ، غنی به دروازه کښ ولاړوی که څه شی ته دی حاجت و نوده ته غك کړه »

ببئی دناز کو کټ ته ورغله ، په ځمکه کښیناسته په ژړا شوه اووی ویل « آه ، راشه ، راشه ، تش یووارخوراشه ، او ، بی کړکی نجلی ! دهغه چاروستنی ارمان خوو باسه چه هرڅه یی ستا په

نامه کړی دی . چه اوس یی څا په‌خوله کښ ده دده په وژلو کښ تا ته څه فائده ده ؟! »

امین د پښو کښهارو اوریدو ، نو یو ناڅاپی یی خیز کړو اووی ویل « ناز کو ! »

« زه غنی یم باداره ! څه وایی ؟! »

« میرمن دی دلته راولیږه »

« کومه میر من ؟ »

« یره خپله میرمن دی ! »

« هغه لا ترا وسه بیرته نده راغلی »

« بیرته؟ له کومه ځایه ؟ »

« درام پور څخه »

« هلته کله تللی ده ؟ »

« دری ورځی و شوی »

چه دایی واوریده ، دامین ټول بدن بیحسه شو سرگردانی ور پیښه شوه ؛ دی د بالښتو نو څخه را وښوئیدو اوهغه دوشاله یی ځمکه وغورزوله چه دده په پښو پرته وه .

هر کله چه ببئی ډیره پسته راغله ، نوامین د ناز کو نوم هم وا نه خست . نو د ببئی دا زړه ته راغله چه گوندی د ناز کو په نسبت دامین هر څه هیر شوی دی .

په دی کښ امین یو ناڅایه وویل ببئی ! ماتاته هغه خوب ویلی دی چه بیگامی لیدلی و ؟ »

« کوم خوب ؟ »

« هغه‌چه ناز کو دروازه ټیلو هله او دروازه دیوانچ نه‌زیاته نه‌بیرته کیدله . اوهغه‌له‌دی کبله چه را ننوتی نه شوه دباندی ولاړه وه . اوس ماته معلومه شوه چه‌زما دمرگه پوری به‌ناز کو دباندی ولاړه اوسی . »

ببئی غلی‌وه ، دی حس کړه چه په درو غو خبرو چه دی امین ته نوی اسمان جوړ اوه ، هغه په‌ځمکه را لویدلی دی . که په‌چا باندی دغم اوخبگان تیاره را خوره شی نوصبر دی کوی هر کله چه دخدای قهر نازلیږی ود هغی نه‌بیا خلاصون نه کیږی .

« ببئی ! کومه مینه چه‌تا دماسره څرگنده کړیده هغه به‌زمادبل ژوندانه پوری یاده وی ، مادخپل ژوندانه فضا ددی مینی په نور باندی رڼا کړیده . »

« رښتیا وایی ، بچیه ! لیکن ته پوهیږی چه زه یوه ښځه‌یم ، نوځکه‌په‌ما کښ کمرزورئی‌هم‌موجودی دی ، ماخپل ټول ژوند په‌دی کښ صرف کړیدی چه تاته تکلیف ونه‌رسیږی لیکن سره د دی هم زه په‌دی مقصد کامیابه نه شوم »

« ببئی جانی ! افسوس دی چه ماته مرگی دومره فرصت رانکړ چه ماڅه زده کړی دی په‌هغی باندی می‌عمل هم کړی وای . ماد ژوندانه په صحیفه کښ داهم اوستی دی چه‌دکوم شخص په مینه کښ سستی کیدل خو را لوی فریب او غولیدل دی . »

« که ته هرڅه‌و وایی خوږه زویه ! مگر تا هیڅکله خپله کومه خبره په‌چا باندی نده ځای کړی، بلکه تل دی نورو ته پر یښی ده چه هغوی پخپله پوه شی. »

« ببئی جانی ! بیاهم زه‌یه دی‌یوه‌خبره په رښتیا سره فخر کولی شم چه ما د خپلو خو شحالیو د حاصلو لو دپاره هیڅکله کومه غیر منصفانه‌رویه نده غوره کړی. او نه می‌دخپلو خبرو دمنلو دپاره په چا باندی سختی او زور کړی دی . ځکه چه په دروغو او تصنع باندی زما تسلی او تسکین نه کیدو ـ څوك دی ببئی ـ ؟ ـ هغه څوك دی ؟ »

« چیرته ـ ؟ امین جانه ! هلته‌خو څوك نشته »

« ببئی ! ورشه ، بله کوټه کښ وگوره ـ ماخیال وکړچه ـ »

« نه ، زړ گیه ! ماته خو څوك نه ښکاری »

« لیکن ماته خوصافه دارا معلومه‌شوه چه ـ »

« نه زویه ! هیڅ نشته ، ته غلی شه ، گوره ډاکټر صاحب را ځی . »

ډاکټر صاحب درا ننو تو سره وویل « دلی گوره ، ته باید دناروغ سره دومره کښی نه‌نی. ستاله کبله دده‌په جذباتو کښ هیجان‌پیدا کیږی ته ځه‌ویده شه، زما معاون به‌دده سره‌اوسی »

« نه ببئی ! زه تانه پریږیدم »

«ښه دی زویه ! زه‌به هغه گوټ کښ کښینم»

« نه ، نه ، ته‌به دما سره ناسته اوسی . زه ستا لاس نه پریږدم ، ستا په لاسو کښ زه لوی شوی یم او ستاله‌لاسو څخه به‌ما خدای اخلی »

ډاکټر وویل : «ډیر ښه» ته‌پاتی کیدی‌شی، لیکن امین خانه! ته باید ددی سره بیخی خبری ونکړی ، هنن ! اوس ددارو دڅښلو وخت دی ، واخله وڅښه . »

« زماددارو دڅښلو وخت ؟ دا بیخی خو شی اوفضول خبره ده، هغه وخت تیر شو . اوس‌ماته دارو راکول محض دنیاغولول دی . تردی وروسته زه دمرگ نه ویریږم هم‌نه ! ببئی‌جانی ! مرگ په‌خپل کارلگیا دی . لیکن ته‌ولی دیودا کټر په صورت زما دزیات تکلیف او بی صبرئی اسباب راغونډوی؟ دی له دغه ځایه لیری کړئی، دباندی‌یی وباسی ، په‌دی وخت کښ ماته یوازی ته‌بس‌یی، بل‌څوك دی نه‌وی بی‌له تاهیڅوك نه ! نورو دروغو ته حاجت نشته »

« زه دیوډاکټر په‌حیث داوایم‌چه « ددی جذباتو دهیجان څخه تاته دنقصان رسید لو اندیښنه ده »

« تاسی لاړشئی ډاکټرصاحب! مانور مه‌زهیروی ، ببئی ! ډاکټرلاړ ؟

« هو ، لاړ »

« ډیرښه وشوه ، ښه اوس راشه ، اوزماسر په‌غیږ کښ کښیږده »

« ډیرښه‌دی زویه ! مگرته اوس ویده‌شه »

« نه، بیئی ! که زه ویده شم، ببابه هېڅکله ویښ نه شم. زه باید اوس لږشانی ویښ اوسم څه رنگ ته اواز نه اوری ؟ څوك راځی ! »

(۵)

« زویه ! لږشانی خوسترگی بیرته کړه، وگوره، هغه راغلی ده، یووار خوسترگی وغړوه وگوره ! »

« څوك راغلی ده ؟ راته ښکاری چه دا هم خوب دی ؟ »

« خوب ندی ځیگره ! ناز کو دخپل پلاره سره راغلیده ! »

« ته څوك یی ؟ »

« څنگه، ته یی نه وینی، وگوره دغه ده ستا ناز کوده ! »

« نازکو ؟ څنگه ؛ دروازه بیرته شویده ! نه، بیئی جانی ! هغه دوشاله ده ؛ هغه دوشاله ده ؛ دامحض یو فریب دی »

« دا دوشاله نده امین جانه ! داستاناز کوده، چه ستاپه قدمونو پریوتی ده . ددی په سرلاس را کاږه، او دعا ورته وکړه . ناز کو ! داسی مه ژاړه، اوس دیوڅو شیبو پوری غلی شه، ژړاته ټول عمر پروت دی ! »

یك زن خوب مرد را کافی است

یك زن خوب مرد را کافی است — بیش از ین هم دگر نمی شاید
گر فزون شد ز عمر خواهد کاست — هیچ بر عیش هم نیفزاید
از یکی بیش اگر بخواهی زن — بجز اندوه و غم نمی زاید
ایکه زن بیش خواهی وگوئی — که بقرآن خدای فرماید
گر خدا گفت با عدالت گفت — وان ز دست تو بر نمی آید
بر سر زن اگر بخواهی زن — هیچیك زان دومی نیاساید
گاه باشد زن از تو گیرد یاد — چشم بر روی غیر بکشاید
ور زن پارسا چنین نکند — خویش را بهرکس نیاراید
هر چه از شوی کج روی بیند — راه صدق و صفا بپیماید
پروراند بجان و دل فرزند — جان درین ره نثار بنماید
دل بدیگر زنی نباید داد — مرد را هم خجالتی باید

یك گوشه از باغ سلطنتی « دلکشا » پس از برفباری .

در کاخ بلند خوش تماشا دار از آینهٔ دریچه ها دیدن برف

درحمان بابا پر قبر مشاعره

رحمن بابا په پښتو کښ دهغه مقام خاوند دی چه سعدی یی په فارسی کښ لری .

که څه هم په پښتو کښ په زرو شاعران او ادیبان تیر سوی دی مگر درحمن او خوشحال وخای ته نه دی رسیدلی یا په بل عبارت رحمن بابا او خوشحال خان دپښتو په شعر او کښ خاص غوره والی لری ځکه ددوی افکار او حسیات چه دشعر په ژبه ښکر گند سوی دی دپښتو په روح کښ یی دونه اغیزه کړیده چه هر پښتون که نر دی که ښځه اولوی دی که وړوکی ددوی دحکیمانه نصیحتو او دوطن دمینی دتعلیماتو څخه برخه اخیستی ده او دخپل فطرت جزویی گرزولی ده اوله دی کبله ددوی گفتار په پښتو کښ متل گرزیدلی دی او دوی یی په خپل ټول ژوندون کښ خاص دستورالعمل گڼی که چیری یوه پښتون ته دیوی خبری دمنلو دپاره که څه هم ډیره ناوړه وی یو بیت درحمن یا خوشحال ددلیل پر ډول وویل سی بیله دی چه دی یی په ښه اوبد کښ فکر وکی منی یی او دامنل یی په ځای هم دی ځکه ددوی په اشعارو کښ هغه مضمونونه دی چه دیوه پښتانه دفطرت او جذباتو سره سم دی. او ترخوشحال هم درحمن مقام دپښتو په زړو کښ ډیر لوړ دی .

ځکه دخوشحال مقال خاص سړی او درحمن مقام خاص وعام وگڼی پیژنی .

او درحمن مقام ددی څخه پیژندل کیږی چه نر او ښځه کم او لوی یی دبابا په نامه یادوی او دعامو او خاصو پښتنو دخواه دبابا لقب ورکړی سوی دی .

دبابا کلمه په پښتنو کښ ډیره غوره کلمه ده او ډیر لوی اهمیت لری زما په خیال پښتانه دپلار څخه هم بابا ته په درنه ستر گه گوری او په پښتنو کښ تر اوسه یوازی دووکسو دا نوم گټلی دی چه یو احمد شاه بابا او بل رحمن بابا دی او دواړو هم په حقه سره گټلی دی .

او یو ملت هغه وخت د ترقی اولوړ والی مقام ته رسیدلی سی چه د خپلو مشرانو په قدر پوه سی او عزت یی وکی او ددوی دروندوالی په نظر کښ ونسی او پرهغه لارچه ددوی د پلرو او مشرانو ددرندوالی سبب گرزیدلی وه باندی ولاړسی نو دادی چه پښتانه په دی سر پوهیدلی او دی خبری ته یی اوس مخ را گرزولی دی لکه چه ز موږ د سرحد وروڼه څوروځی دمخه د خوشحال خان پر قبر سره ټول او مشاعری یی وکړی او بیا مو دپښتون په مجله او د طلوع افغان په اخبار کښ ولیدل چه درحمان بابا پر قبر هم سره ټولیږی او مشاعری کوی .

د خوشحال په‌مشاعره خوموږ هغه وخت خبر
سوو چه وخت را څخه تیرسوی ونومو حال پلن
واړاوه‌او درحمن بابا په مشاعره کښ که څه هم
بی وخته خبرسواوښائی چه اوس دی تیره سوی
وی مگر بیاموهم وغوښته چه د خپلو ورو ڼو سره
په دی نیکو احساساتو کښ شریك سو اوموږ هم
درحمان بابا د روحانیت څخه برخه واخلونو دادی
چه د خپلوافکارو سره سم موڅه وو یل اودلته
نشر یږی اونور پښتانه وروڼه که وروسته خبرسی
اوڅه ووایی اوراوی لیږی هم وار په وار به‌یی
نشرکو د مشاعری طرح داده :

(د پښتو خدمت په شان درحمان و کړه)

(امین الله « زمریالی »)

* * *

دجناب امین الله خان (زمریالی) وینا

ای پښتو نه ! په‌پښتو دی بیان و کړه
که ته پوه یی ونایوه ته فغان و کړه

ته ترکله‌به ناپوه پخپل ژوندون‌یی
اوس ولاړ سه دتیرعمر جبران و کړه

روځ په‌روځ دی پښتنوالی ځی له لاسه
پای دی مرگ دی دځان اوس لادرمان و کړه

کله لمر «دمغ بچه» دپښو خلخال کړی
نه شر میږی ! ته خبر دانسان و کړه

په‌پر دی «خطو کاکل» دچاښه‌نه‌سی
پا څه مینه د درخو ادم خان و کړه

دزاړه کاروان اورونه ته‌تازه کړه
درحمان په دودگفتار د لقمان و کړه

هم‌حمید او پیر محمد غوندی ادیب سه
هم بیان دی ته په‌څیر دحنان و کړه

ته ترڅو «دمغ بچه» په‌خیال چنگیږی
دخوشحال‌غوندی‌شرنگی دکاروان‌و کړه

ستا دژوند اوخپلوا کی معنی پښتوده
په‌نیستی یی تماشه د خپل ځان و کړه

دیهود په رنگ مین په پیسو مه سه
دمسلم په‌څیر خدمت په‌وجدان و کړه

زموږ پښتو اوپښتنوالی «شاه‌ظاهر» کی
هم‌ته یاد دالغازی «نادر خان» و کړه

که‌ته غواړی «زمریالیه» چه‌پښتون‌سی
«دپښتو خدمت به‌شان درحمان و کړه»

* * *

دجناب سعدالله خان کند کمشر وینا

ای پښتو نه‌له تقلیده هجران و کړه
خپلی ژبی ته‌خدمت هسی شان و کړه

چه څرگند نام ونشان دپښتنو شی
غفلت پریږده لږڅه توخته دځان‌و کړه

په پښتو کی‌مفهوم‌ننگ‌او شجاعت دی
پر دی لوړی مرتبی‌خپل عرفان و کړه

پښتون نه‌دی‌چه غیرت‌ورسره‌نه‌وی
په دماغ کی‌ځای دجذب‌وهیجان‌و کړه

دپښتو خدمت لازم په هر پښتون دی — که پښتون ئې پرې یقین وایمان وکړه
د تعلیم او اتفاق نسخې را وا خله — اسا رت محرق مرض له درمان وکړه
که شرف دقومیت غواړی مأمو نه — اجتناب دبې علمی له طوفان وکړه
په یو کل کله سور ژمی پسرلی شی — دخپل ورونو جمعیت کې اعلان وکړه
بې وزرو مارغه تر ژالی تللی نه شی — داخوت په وزرو کام ته طیران وکړه
پر کوښښ دازا دی مقام حاصل کا — بیا عروج د ترقی پر اسمان وکړه
که بیرغ دمطلوب غواړی چه قایم کړی — اقتباس له آیا تو د قرآن وکړه
«سعدالله» که ادیبانو کې ځان شمیری — ستایش د نامه وړی رحمن وکړه

* * *

دجناب «خادم» وینا

یو نظر ته په احوال دجهان وکړه
بیا دقام دنا جوړیو درمان وکړه

هله پاڅه چه فرصت درنه تیر یږی — تجسس دلار دتللی کاروان وکړه
که ختل غواړی معراج دترقی ته، — په ملت کښې دی تعمیم دعرفان وکړه
که فلک دی داگ؟ گلشن په بیمهرئی کړ — په دباغ دخپلو او ښکو باران وکړه
قلم واخله، توره کښېنږ دی له لاسه — تگ په لاره دمیره خوشحالخان وکړه
که ملنگ بی نور دی نه کیږی له وسی — دپښتو خدمت په شان د رحمان وکړه
ملنگ نه دی عالمگیر دخپل ادب دی — په دوه لاسه یی تعظیم د آستان وکړه
باغ وبن دملی ژبی نن غوړیږی — په الفت نظر په دی گلستان وکړه
په میدان دحب دقوم کښې ظاهرشه — په سر او بی لکه فخر افغان وکړه

دملی ادب ژوندون دقام ژوندون دی
دا، په زوره ای «خادم» اعلان وکړه

* * *

دجناب «الفت» وینا

یو نظر خو درحمان په دیوان وکړه — لږ څه ذکر دپښتو د سحبان وکړه
پخوانی دی درپه یاد کړه ای پښتونه! — تاسف په هغه تللی کاروان وکړه
په مزار دخدمتگارو دوطن خپل — پسرلی غوندی دا وښکو باران وکړه

سرلوئی که په دنیا کښ زیاته غواړی — شپه اوورځ دکام خدمت په شه بنان وکړه
که غو ښتو نکی دشهرت بی تر قیامته — دمنصور په شان په دار حق بیان وکړه
رود نیل دی که د حکم تابع نه دی — دفرعون دغرق په اوښکو فرمان وکړه
نن دازغ دهر پښتون غو ز ته ر سیږ ی — « دپښتو خدمت په شان درحمان وکړه »
چاچه وکه دپښتو خدمت خوشحال شه — ای خادم ! را شه ته ا متحا ن وکړه
نن هر قام په ملی زغ دی راویښ شوی — پښتو نخوا کښ په پښتو یوا ذان وکړه
اول وکړه دپښتو خد مت « الفته » ! — نو د خپل لیا قت هله ا علا ن وکړه
ترڅه وخته به پردی چراغ ته ناست یی — یو نظر خو په طلوع د افغا ن وکړه

* * *

دجناب محمد شریف خان حبیبی وینا

ا ی پښتو نه تل عمل په قرآن وکړه — پیر وی دپاك رسول په ایمان وکړه
و وطن ته خپل خدمت په وجدان وکړه — تلافی دی دخپل نوم او نښان وکړه
« اطاعت دی دپاد شاه د فرمان وکړه »
جبیره دی دما فات او تا وان وکړه — دپښتو ژبی علاج او در مان وکړه
انگروزه دی دغیرت پر جهان وکړه — هم سا تنه دایما ن له شیطا ن وکړه
« حیوان نه ئی کا رو بار دانسان وکړه »
وړاندی والی په صنعت ترجاپان وکړه — د وطن په جا مو چله د ځان وکړه
دیو رپ په شان طیران پر اسمان وکړه — یا په تل کی دابحار و جولان وکړه
« یالقمان غوندی دعقل دکمان وکړه »
ن تر هرچا چه مبره اوتور یالی ئی — په نا مه دی د اسلا فو نا مو الی ئی
په پر دی ژبه گویان لکه پر دی ئی — چه وا صل ته ستا گو رم پښتنی ئی
(د پښتو خد مت په شان د « رحمان » وکړه)

* * *

دجناب « نوری » وینا

ای پښتونه ښه خدمت په وجدان وکړه — ښه خد مت دی د ملت او د ځان وکړه
لمړی لاس دی په رسی دعلم بند کړه — ښه حرمت او ښه عزت د عرفان وکړه
دحیوان غوندی کارو نه راسه پریږ ده — دانسان غو ند دی کار د انسان وکړه

درحمن له قبره دا نا ری را خیژی — په پښتو کی سر بازی دافغان و کړه
راسه مټ پر خپله ژبه علم و فن کړه — امتیاز دی دخپل ځان د جهان و کړه
په مجلس کی په پردی ژبه گرمه کړه — په خوږه مورنی ژبه بیان و کړه
له مشر قه تر مغر به پښتو تیت که — دپښتو ناری دی پاس پر اسمان و کړه
په پښتو کی یا رحمن سه یا حمید سه — یا کارونه دختك خو شحال خان و کړه
چه خپل عمر په حکمت کی لقمان خرڅ کی — په پښتو کی حکمتی د لقمان و کړه
په خدمت کی دپښتو سستی و نه کړی — په پښتو کی دی خدمت په ایمان و کړه
چه ملی ژبه دی نن پا لله کیږی — په نن روڅ کی ته ناری دجان جان و کړه
دپښتو دباغ باغوان با ندی ناره کړه — آ بیا ری دی دپښتو دبو ستان و کړه
ای «نوری» نوری خبری راسه بس که — ته یاداشت نن دغازی نادرخان و کړه

* * *

دجناب غلام رحمن خان (جرار) وینا

په صیقل د ثنا ژ به جو هری کا — خپله خوله درب په اسم عنبری کا
صد صلوة پخو له ادا پیغمبری کا — پسی له هغه د سیالا نو همسری کا

استعاذ درب په نوم له شیطان و کا
د پښتو خدمت پشان د رحمن و کا

مناسب چا په لیمو او بنی بهیر کی — لمن خپله درنو او بنو غدیر کی
په فراقئی د سیخ غوښه خپل ضمیر کی — تل مطلع د قصیدی هغه شهیر کی

په فراقئی د سرو وینو باران و کا
د پښتوخدمت په شان د رحمن و کا

خوك به وستائی د گل په ځانگه گل بیا — نه به راشی د گل مدحی ته بلبل بیا
نه به توری زلفی پرانیزی سنبل بیا — نه به وزانگی د نجونو په وربل بیا

داسی تیره به بن ولی خزان و کا
د پښتوخدمت په شان د رحمن و کا

چه ملهم ئی د پښتو په پښتی اینبی هغه سور انگار دعو د پر قطی اینبی
د ضدور پرزای ئی زړه پر نتئی اینبی بی له اوره ئی سور اوړ په ستی اینبی

پښتنو ته په سرو وینو اعلان وکا
د پښتو خدمت په شان د رحمن وکا

لکه مړ به چه په دم پورته عیسی که ده هم هسی د پښتو کالبوت په سا که
د پښتو لاس ئی بید وید موسی که د پښتو بوډائی پورته په همسا که

هزار شکره د رحمن د رحمن وکا
د پښتو خدمت په شان د رحمن وکا

د پښتو د خدمت غر په ولو کښیږ ده بس دی بس دی دادرانه خو بونه پریږده
د پیشرفت او ارتقا په لوری لیږ ده د صبا د بی پتی له ویری ریږ ده

د پښتو سره کومك او احسان وکا
د پښتو خدمت په شان د رحمن وکا

دامی فرض کړه مقابل د رحمن نه ئی ؟ ایاته څښتن د فضل وجدان نه ئی ؟
مهذب په علم او فن او عرفان نه ئی ؟ شین ځمری دشنو ځنگلو افغان نه ئی ؟

خپله سعی په مقدار د خپل توان وکا
د پښتو خدمت په شان د رحمن وکا

پښتنو او یو وړو ته می دا شور دی که ولس که قبیله که قوم کور دی
د پښتو خدمت ځمونږ په غاړه پور دی د ناراسته مخ په دی په هغی تور دی

تجربه په خپل همت او ایمان وکا
د پښتو خدمت په شا د رحمن وکا

داپښتو ده چه چا وگاڼه مخدوم نیك هغه پریښو د تاریخ په پاڼه نوم نیك
په دنیاشو لکه لمر هسی معلوم نیك په تحریر په تقریر چا بللی شوم نیك

دخوشال خټك په مثل بیان وکا
دپښتو خدمت په شان درحمن وکا

دادب په ژبه وستایه پښتونه زرجړاوه په خوږ خوږ بیتونه
دتاثیر خولی جاری که له وینبتونه رحمت واخله د آسمان دفرینبتونه
هلالی جلوه، دادب په آسمان وکا
دپښتو خدمت په شان درحمن وکا

چه دخپلی ژبی ئی کړی اقتدار دی دهغی سړی پرخای عزت وقار دی
خپله ژبه دمذهب اسلام مدار دی خپله ژبه پردښمن دبم غوزار دی
حفاظت دخپلی ژبی، لسان وکا
دپښتو خدمت پشان درحمن وکا

هرتعلیم دبل په ژبه سیر دکوه وی یو بلبل دبل بلبل په ژبه پوه وی
معرفی پخپله ژبه هره گروه وی فرق دخپلی دپردی په منځ کښ گروه وی
یوه منده د پښتو په میدان وکا
دپښتو خدمت پشان درحمن وکا

چه ظاهر دی لاس نیولی پښتو وهوا! شو مجلس د پښتو ورد کتو وهوا!
مبارك شه وخت دلمرد ختو وهوا! خوشالی ده دظلمت په وتو وهوا!
اطاعت په زړه د دی خاندان وکا
دپښتو خدمت پشان درحمن وکا

اعتماد بخود باید داشت

همچو فانوس پردهٔ تا چند بود باید بدست غیر بپای
چونکه دست از سر تو بردارند راست دیگر نیاید آن بالای
شمع برپای خویش چون بستاد روشنی بخش گشت و بزم آرای
سرفراز است اگرچه بگذارد هر که چون شمع بود پابرجای
تیره بختی است تکیه بر دگران نپذیرفته مرد روشن رای
(افسر)

یك کتیبهٔ تاریخی

سنگی است که از ساحل دریای کوکچه درجوار شهر فیض آباد از یك عمارت قدیمی (جسر) بدست آمده تصویر آن را جناب فاضل شاه عبدالله خان بدخشی برداشته بامعلومات ذیل بما اهدا فرموده اند.

* * *

خطیکه بروی سنگ کنده شده و در عکس هذا خوانده می شود.

قد بنی هذا الجسرا لممدود والسدا لمسدود فی ایام سلطنة السلطان السلطان المؤید من الله الصمد (سلطان شاه محمد) خلد الله ملکه فی شهور سنهٔ ست وستین وثمان ماته (فی اربعین یوماً)

٨٦٦

بانی این جسر (که فعلاً خرابیگاه آن در کنار شمال دشت قرق فیض آباد بدخشان در ساحل دریای کوکچه واقع بوده و این سنگ منقورهٔ تاریخی هم در برابر جسر مذکور به ساحل همین دریای کوکچه موضوع و از شهر فیض آباد بدخشان دو میل بطرف شمال غرب فاصله دارد) سلطان (شاه محمد) می باشد که درحدود سنه ٨٥٥ تا ٨٧٠ در بدخشان حکومت داشته و آخراً بدست سلطان ابوسعید کورگان درمحال کشم بدخشان شهید گردیده و در مغرب قریهٔ (جرشاه بابا) کشم مدفون شده و فعلاً مزارش بنام (مرقد شاه شهید) یاد میشود.

تالیف : داکتر محمد ناظم

ترجمهٔ : عبدالغفور «امینی»

سلطان محمود

(۱۵)

قسمت دوم

فصل نهم

روز های آخر سلطان

نیروی جسمانی سلطان دراثر تکالیف وسختی هائیکه درمحاربات عدیده ، بتخصیص درمحاربات تابستانی هند ، متحمل شده بود ، روز بروز می کاست. وقرارمعلوم درسوق الجیشی ۴۱۸ هـ (۱۰۲۷ ع) (۱) بمقابل «جاتها» مکروب ملاریادروجودش راه یافت واین مرض ، مزمن وسبب ازسل اسهالی گردید(۲) . سلطان مدت ۲ سال باین مرض شدید مبتلا بود (۳) ولی نمیخواست بدان مغلوب شود وسعی میکرد آنرا ازمردم پنهان دارد وباوجودیکه اطباء به استراحت کامل توصیه میکردند ، معذلك سلطان امور یومیهٔ خویش را اجرا می نمود ـ وبرحسب معمول دربار میکرد و روز دو مرتبه نفری را بحضور می پذیرفت (۴) . برعلاوه به تعقیب سلاجقه شتافته آنهارا ازخراسان اخراج نمود

(۱) سبط ابن جوزی (صفحه اول ازورق ۲۲۰) میگوید آخرین ناخوشی سلطان دریکی از سفر های هند برایش عارض گردید .

(۲) سبط ابن جوزی صفحه اول ازورق ۲۲۰ گردیزی (ص ۹۲) میگوید سلطان مرض دق داشت. غالباً مرض ملاریای اوبه سل امعاء منجرشد .

(۳) ابن اثیرج ۹ ص ۲۸۱

(۴) ابن اثیر ج ۹ ص ۲۸۱ گردیزی صفحه ۹۲ فرخی صفحه دوم از ورق ۴۱

وبه ری لشکر کشیده « منوچهر » راجبور باطاعت ساخت . حتی درسیاحت سالانهٔ که درامپراطوری خود بعمل می آورد ، اهمال نورزیده ، وتابستان ۴۲۰ ه (۱۰۲۹ ع) رادرخراسان وزمستان آنرا در بلخ بسر برد (۱) . ولی آب وهوای بلخ بوجود سلطان سازش نکرده بغزنه برگشت و دراواسط ربیع الثانی ۴۲۱ ه (۲) در حدود (۲۲ اپریل ۱۰۳۰ ع) بدان جاواصل شد .

لاکن تبدیل مقام هم صحت او را اصلاح نکرد وپس از یك هفته توقف درغزنه بساعت پنج بعد ازظهر روز پنجشنبه ۲۳ ربیع الثانی سنه ۴۲۱ ه (۳) مطابق (۳۰ اپریل سنه ۱۰۳۰ ع) بعمر پنجاه ونه سالگی ازجهان درگذشت (۴) ودرهمان روز بوقت نماز خفتن درباغ « فیروزی » که تفرجگاه مرغوب سلطان بود ، دفن گردید (۵) .

سلطان دررنجوری مزمن خود ، طاقت وحوصلهٔ حیرت انگیزی از خود بروز داد ومانند شخص مریض در بستر نمی افتاد ـ بلکه روزوشب به متکانکیه کرده ونفس آخرین را هم در همین حالت بر آورد (۶) .

مرگ سلطان باحیاتش موافقت وهم آهنگی خوبی داشت ـ یعنی سلطان تادم واپسین ، آبدهٔ اعتماد بنفس ، تهور ، عدم هراس ازخطر وبالاخره آبدهٔ مدافعه بامواقع بود . سلطان چنانکه حیات داشت وفات نمود . وحتی بامرگ مقابله میکرد .

سلطان اندکی قبل از فوت ، امر کرد جواهر شاهی رابحضور بیاورند . درین وقت هفتاد رطل جواهر را دید که بقطار ترتیب یافته و در جلو نظر او برق میزنند (۷) و بمکن درامای مدهش ایام زندگی او از قبیل شهر های سوزان قلاع مخروب ، میادین خونین جنگ ، نعره های هول انگیزمفرورین ، ناله وآه مجروحین وبالاخره چکاچاك اسلحهٔ فاتحین ، درپیشروی او تجسم کرده . احساسات تأسف انگیزی دراعماق قلبش نفوذ نمود

---

(۱) گردیزی ص ۹۲ (۲) گردیزی ص۹۲ (۳) بیهقی ص۱۲ گردیزی ص ۹۲ سبط ابن جوزی صفحه اول ازورق ۲۲۰ وهمین تاریخ درلوح سنگ مرقد سلطان نوشته شده . رجوع بکتاب « سوریه » ج۶ص۶۱ـ۹۰ ومجلهٔ انجمن آسیائی بنگال ج ۱۲ص۶۷ و ۶۸ (۴) بحساب سنهٔ قمری ۶۱ سال داشت . (۵) بیهقی صفحه ۱۲ سبط ابن جوزی صفحه اول ازورق ۲۲۰

(۶) سلطان مسعود مقبرهٔ باشکوهی برآرام گاه پدرتعمیر نموده وپول سرشاری بدان وقف نمود . رجوع به بیهقی ص۳۱۰ سلطان پس ازمرگ هم خیلی مورد احترام بود ، حتی علاوالدین جهانسوز که درقرن بعد غزنه رابه خرمن آتش تحویل داد ، بمقبرهٔ سلطان دست دراز ننمود . مگرازدست اخلاص مندان سلطان که همه وقت بغرض استمدادروحانیت سلطان ، بمرقداو شتافته چوب وخاك آنرابقسم تبرك باخودمیبردند ، ونیزازدست افواج هلاکو خان بنای آرامگاه سلطان خیلی صدمه دیده . اخیراً « لارد ایلن بورو » دروازه های مقبره رابگمان اینکه دروازه های سومنات اند ، کنده بهند نقل داد . آثارباقیهٔ یك بنای بزرگ نیز بفاصلهٔ تقریباً یك میل ازشهرغزنه واقع وازبی ثباتی شان وشوکت بشر شهادت میدهد .

(۷) گردیزی ص۹۲ ابن اثیر ج ۹ص ۲۸۱ سبط ابن جوزی صنحه اول از ورق ۲۲۰

وسیل سرشك از دیدگانش فروریخت ، وبه تلخی بگریست (۱) .

دقایق واپسین حیات سلطان ، حتماً بسابقهٔ این اندیشه که سلطنت وسیعهٔ وی که با اینقدر زحمات وخون ریزیها ، صورت گرفته سقوط خواهد کرد ، غم انگیز تر گذشته . چشمان دوراندیش وتیزبین سلطان درافق بعیدی ابر سیاهی رامشاهده میکرد ، که طلایهٔ طوفان سهمگینی بود . زیراسلاجقه که سلطان آنان را درخراسان ، اجازهٔ اقامت داده بود(۲) بسرعت زائد الوصفی روبه تقویت میرفت . موفقیات حیرت انگیزی که سلطان در حیات جنگجویانهٔ خویش بدان نایل شده بود ، در وقت مرگ او ، متزلزل و در شرف سقوط مینمود .

قسمت سوم

فصل دهم

طرز ادارهٔ سلطان

نظام اجتماعی وسیاسی که دین اسلام ایجادنمود ملاك آن قانون مساوات بشری بود. خلفای راشدین ازین قانون بشدت پیروی میکردند. ولی هنگامیکه سرحدات دنیای اسلام روبوسعت گذاشت ، نظریات سیاسی دائر به نژاد های مفتوحه دران دخالت یافته کار بجائی رسید که حکومت ملی روزگار اولیهٔ اسلام ازمیان رفته ، درعوض حکومت مطلقه ومو روثی (باساس ونمونهٔ حکومتی که شمشیرعرب درایران برروی کار آورد) جانشین آن گردید . واگرچه درجلوس خلیفه انتخاب نامناسبی بعمل می آمد ، ولی درواقع ازان وقت ببعد ، حکومت اسلامی مرادف حکومت مطلقه واستبدادی گردید.

سلطان محمود

سلطان مانند سامانیهای بخارا ، یکی از مطلق العنان ترین حکمرانان درنوع خود بشمارمیرفت ، ودر عین حال اقتدار امور مقننه وقضائی واجرائی سلطنت ، و اختیار حیات و ممات رعایا را بدست داشت (۳) .

---

(۱) سبط ابن جوزی (صفحه اول ازورق ۲۲۰) بحوالهٔ « ذیل الصابی » می نویسد وقتیکه سلطان این جواهرات رابدید خیلی بگریست . نویسندگان ، بعد ، مثل میرخوند ، این گریهٔ سلطان راچنان تعبیرمیکنند که سلطان دولت دوست بوده ودراین حال افسوس خورد که چرا قسمتی ازان را بفقرانداد . ولی این حرف اساسی ندارد ، چه سلطان مسلماً دربین معاصرین خود به فیاضی وسخاوت مشهور بود . وتفسیریکه من کرده ام بصحت مقرون تر است زیرا باواقعات حیات سلطان خوبتر توافق وسازگاری میکند .

(۲) طبقات ناصری ص ۱۱۹

(۳) عتبی ص ۵ درباب اختیارات پادشاه رجوع شود به بیهقی ص ۱۰۸ ـ ۱۲۰ وعتبی ص ۵ واربعه رسائل مولفهٔ الثعالبی ص ۱۶۰ وعیون الاخبار ابن قتیبه ص ۳ وسیاست نامه ص ۱۱۰

سلطان ابداً در وظائف خود بی‌عمل نبود، چه ثبات وحسن امور دولتی درقرون‌وسطی تا اندازهٔ زیادی به شخصیت زمامدار مطلق انحصار داشت. سلطان در تمام حیات، مساعی خسته گی ناپذیری دراجرای امور طاقت فرسای دولتی مبذول فرمود واگرچه وزیر از دوران ملایم چرخهای امور مملکتی مسئولیت رسمی داشت، ولی سلطان شخصاً بهریك از دوائر حکومت (۱) نگرانی داشته واز انجا که صاحب استعداد ولیاقت فوق العاده بود، نمی گذاشت صاحب منصبان لشکری وکشوری اودرامورمرجوعهٔ خویش سستی ورزند همینکه ظلم، جبر وتعدائی بملاحظهٔ اومیرسید، فوری درصدد تلافی وتأدیب می برآمد. گردش های متواترهٔاو درسلطنت وسیعه‌اش، در قلوب حکام ولایات دور دست هم سلطه ونفوذ ورعب سلطان را جایگیر می ساخت. سلطان در امور مأمورین عالیهٔ دولتی، خصوصاً بر صاحب منصبان عسکری، نظر بیدارومرا قبی داشت. واز انجا که جاه طلبی یکنفر جنگجو را که در رأس ولایتی مقرروعائدات آن در تحت اختیارش باشد، بخوبی میدانست، ابداً نمی گذاشت حکام وی درین ولایات دور دست، طرح دسیسهٔ بریزند. وبرای این منظور، سلطان ازنیروی فوق‌العادهٔ خویش کار گرفته نظم وامنیت را درسلطنت وسیع‌خود، برقرار ونجبای پر شور مملکت را همواره بزیر اقتدار میداشت.

سلطان خود فرمانده وسپه‌سالار قشون خویش بوده، یاشخصاً درمحاربات حاضر می‌شدویااوامر لازمه را از پایتخت صادر میکرد. سلطان محکمهٔ اعلای مرافعه بوده به‌اعلی وادنی‌علی‌السویه وبی طرفانه اجرای عدالت می نمود (۲). از جواسیس ومخبرین‌عموماً نگرانی میکرد. سیاست خارجه را بشخصه دردست اجراداشت ومکاتیب مهمه را خود مسوده میکرد. مامورین عالی را خود مقرر می‌نمود وبرای ازدیاداطلاعات، باوزرا هم مشوره میکرد. در شناخت مأمورین لایق، چشم‌بینائی داشت، چنانکه ازاجراآت اشخاص دست نشاندهٔ او مشهود است. در ادبیات نیز استعدادوبهرهٔ وافی داشته وعدهٔ بزرگی‌ازشعرا وارباب قلم بدربارش حضور داشتند، واز طرف سلطان‌بقدرمرتبه عنایت وعطایائی میدیدند. بعبارهٔ مختصر، سلطان مرکزی بود که بدور او تمامی فعالیت های دولت اجتماع ودوران داشت.

دیوان شوری

سلطان درامور دولتی مکلف بمشوره باوزراء نبود(۳). ولی از آیهٔ کریمهٔ وشاورهم فی الامر تأسی نموده(٤)درامور مهمه ومواقع نازك مجلسی از صاحب منصبان مهم لشکری و کشوری ترتیب میداد وآراء ایشان رامی‌شنید. ازانجمله صورت گذارشات مجلسی که سلطان برای شور و تأمل

(۱) عتبی ص ۳۰٤ (۲) بیهقی ص ۱۸۲ (۳) بیهقی ص ۲٦٦ (٤) سیاست نامه ص ۸٤

در واقعهٔ قتل شوهر خواهر خود ابو العباس خوارزم شاه انعقاد نموده بود ، تاکنون محفوظ ونمونهٔ خوبی از استقلال فکر وخود مختاری سلطان می باشد. درحالیکه تمام مأمورین بزرگ ملکی ونظامی حضور داشتند ، سلطان آنها را چنین مخاطب ساخت :

« باخوارزم که مردم آن بیرحمانه شوهر خواهر من وشاه خویش را مقتول نموده اند چه باید کرد ؟ تازمانیکه قاتلین شاه بسزا نرسند ، من از ملامت سلاطین همجوار ، رهائی نمی یابم وآنها دم از دوستی من نخواهند زد . اگر با قاتلین شاه اعلان جنگ بدهیم ، بخطر بزرگی دچار خواهیم شد ، چه قوای آنها زیاد ومجهز بوده وممکنست در جنگ غلبه نتوانیم . از طرف دیگر هرگاه خوارزم را فتح کردیم ، بایستی بران حکمدار معتمدی را مقرر داریم ، زیرا خوارزم مملکت وسیعی بوده وپهلوی زمین دشمنان ما واقع است . وهم درین صورت ، عائدات قلیل خوارزم ، از مخارج گزاف اداری آن تکافو نخواهد کرد . من در حل این معما عاجزم - شما درینخصوص چه میگوئید ؟ » (۱) .

وزیر که توقع جواب ازو میرفت ، از اظهار عقیده در حضور سلطان ترسیده ، مسئولیت این جواب را به صاحب منصبان عسکری حواله کرد وگفت ایشان درین رشته نسبت باو ، اطلاعات بهتری دارند. صاحب منصبان مزبور نیز از جواب خود داری کرده گفتند وظیفهٔ ما فقط اینست که بسلطان خدمت کنیم وبرای او بمیریم . باز وزیر میخواست از جواب طفره زند . . . این وضعیت سلطان را برافروخت وبمشاورین چنین خطاب نمود: دورشوید ای بزدلها- شما نمی خواهید مملکت من ترقی ووسعت یابد. من خود راه بهتری برای حل آن پیدا خواهم کرد . »

سلطان آماده بود فقط به مشورتی گوش دهد که درنزد او قابل قبول باشد (۲) . مشاورین از ترس اینکه مبادا درصورت ردآراء ، مورد عتاب سلطان واقع شوند ، جوابی مناسب حال میدادند. پس مجلس شورا فقط برای تأمل ومشوره بود وسلطان در رد وقبول آراء مختار (۳) . امتیاز وحق مخصوص شهزادهٔ مشرق زمین (سلطان) را قدرت نجبا، آزادی عوام ، امتیازات روحانیون، وبالاخره حسیات استقلال خواهی ملت ، نمیتوانست محدود ساخته بزیر تأثیر بگیرد .

وزرای پنجگانهٔ سلطان

سلطنت غزنه در روزگار پیشین ، از قلمرو سامانیها ، بوده وبحیث جزئی از دولت سامانیها اداره می‌شد . سلطان نیزهمان طرز اداره را که

---

(۱) آثار الوزراء صفحه دوم ازورق ۹۵ - صفحه اول از ورق ۹۹

(۲) بیهقی ص ۳۳۰ چهار مقاله (ص ۵۸) سلاطین را با اطفال تشبیه نموده میگوید شرط خدمت بود که مستخدمین ، حسب خواهش آنها حرف بزنند . (۳) بیهقی ص ۲٦٦

قبلاً معمول بود، بدون اصلاح وتعدیل اجرا داشت.
سلطان پنج وزیر مهم داشت (۱) :ـ اول : وزیر « دیوان وزارة » یاوزیر مالیه ـ دوم : وزیر « دیوان عرض » یاوزیرحربیه ـ سوم : وزیر « دیوان رسالت » یادارالتحریر ـ چهارم : وزیر « دیوان شغل اشرف المملوکات » یااستخبارات ـ پنجم : وزیر « دیوان وکالت » یاوزیر دربار (۲) .

طریق تقرر وزراء

مامورین دولتی قبل از اشغال عهدهٔ خود، مکلف به «مواضعه» یاقرار دادی باسلطان بودند. (۳) شرایط این قرار داد، بر کیفیت واهمیت مقام وابسته بود. وزیراحمد بن حسن میمندی موقع تقرر خویش در ۴۲۲ هـ (۱۰۳۱ ع) درمواضعهٔ خود حقوق خود را بمقابل سلطان و دیگر وزراء و مأمورین عالیه تصریح ومخصوص کرده وکوشش نمود ازسلطان مسعود وعده بگیرد تا دست اورا در ادارهٔ دولت آزاد بگذارد . سپس مواضعهٔ خود را به سلطان مسعود تقدیم کرد وسلطان در هر مادهٔ آن، تبصرهٔ مبنی بر تصویب علاوه نموده وعهد کرد که در تمام امور اداری با او معاونت خواهد نمود . احمد در اخیر این مواضعه در وفاداری نسبت بسلطان مسعود سوگند خورد و بعد آنرا برای نگاه کردن به « دوات دار » (مأمور اوراق شاهی) سپرد (۴) . مسعود پس ازین تشریفات رسمی به احمد خلعت وزارة بخشید و او را وکیل خود در تمام امور اعلان نمود (۵) دیگر وزراء نیز بهمین قسم بمشورهٔ احمد بعد از سنجش و تدقیق (۶) در لیاقت و اوضاع آنها تعیین ومقرر می شدند .

عهده های مهمهٔ دولتی مخصوص و منحصر بیك طبقه نبوده ، بلکه هرشخص درخور لیاقت

---

(۱) نرشخی (ص ۲۴) فهرست بعضی دیوانهای عصر سامانیها را ساخته است مثل دیوان عمید الملك ـ دیوان صاحب الشرطه ـ دیوان مملوك خاص ـ دیوان محتسب وغیره. ولی «دیوان عرض» را فراموش کرده .

(۲) در باب تشکیلات دیوانهای اسلامی بعد ازین عصر ، رجوع کنید به صبح الاعشی ج ۲ ص ۴۵۵ ـ ۴۹۲ و ج ۴ ص ۱۴ـ ۶۷

(۳) بیهقی ص ۳۲۶

(۴) این مواضعه شامل مواد ذیل بود : ۱ـ سلطان ازلغزش هائی که احمد درضمن اجرای وظایف خود مرتکب شده باشد ، اغماض نمایند ـ۲ـ سلطان راپورهای راجع به بدئی احمدرا نشنود ـ۳ـ وزارت حربیه وداخله در تحت مراقبت احمد کار کند ـ۴ـ سلطان شهزاده گان وحکام ولایات را نگذارد که جبراً ازمردم پول بگیرند ـ۵ـ سلطان تقرر معاونین جواسیس عالی ومامورین پوسته را باختیار احمد وا گذارد . رجوع شود به آثارالوزراء صفحه اول ازورق ۱۰۷ تاصفحه اول ازورق ۱۱۱ وفصیحی صفحه دوم ازورق ۳۴۰ تاصفحه دوم از ورق ۳۴۴ نیز در خصوص مواضعهٔ دیگر که بین مسعود و وزیراحمد بن عبدالصمد عقد یافت ، به بیهقی ص ۸۲۰و۸۲۱ رجوع شود .

(۵) بیهقی ص ۱۷۷و۱۷۸

(۶) بیهقی ص ۴۱۶ و ۴۵۳ و ۵۰۴

برتبهٔ میرسید (۱) بلی سلطان به رأی نظام الملك که عهدهٔ دولتی را به ندما تجویز نمیکرد (۲) کار بند نبوده بعضی را به بلند ترین مقامات دولتی رسانید. و بدین طریق، سلسلهٔ مراتبی برای تمام مامورین تشکیل یافت وممکن بود یك مرزا بمرور زمان بر حسب لیاقت به منصب وزارت برسد (۳).

وزیر و صلاحیت وی

صفات لازمهٔ وزیر، دماغ مستعد، قلم روان کفایت وتجربهٔ وسیعه درامور اداری بوده (٤) احمدبن حسن میمندی وزیر معروف سلطان محمود قبل از ارتقا برتبهٔ وزارت (٥) مراتب تحصیلداری مالیات، ریاست شعبهٔ مکاتبات مدیریت عمومی محاسبات وریاست شعبهٔ حربیه را پیموده بود.

وظایف وزیر

وزیر مستقیماً ادارهٔ دیوان وزارت (وزارت مالیات) را در دست داشت (٦). وعموماً برای جمع آوری عائدات دولتی عمالی مقرر میکرد. وعمال بمعاونت یکدسته مأمورین، عائدات ولایات را فراهم کرده درخزانهٔ هر ولایت می گذاردند، وحق نداشتند ازین وجه، صرف معاش وغیره احتیاجات نمایند (۷) مقدار عائدات هرولایت، قبلاً تشخیص وتعیین میگردید، وعمال پول تحصیلی را تحویل خزانهٔ ولایت میکردند، و پول باقی از بست مقرره بپای آنها بسته وباسم شان حواله می‌شد این عائدات درمعاش افواج وپول فرامین وحواله جات سلطان ووزیر مصرف شده، علاوه گی آنرا «صاحب الدیوان» که رئیس امور ملکی ولایت بود، بخزانهٔ مرکزی غزنه میفرستاد ـ و یك نسخه از صورت دخل و خرج، در «دارالاستیفا» (۸) ضبط می‌شد. مستوفی الممالك، درنزد وزیر مسئول بوده ویك لایحهٔ از تمام قلمات، جمع وخرج را بنزد خویش نگاه میداشت.

عائدات مملکتی عموماً نقد بود ولیکن جنس هم قرار قیمت، مجرا میبافت واین جنس را که عبارت از غله و گوسفند بود (۹) برای سلطان نگاه داشته، بعضی از ان بسفرخرج سلطانی (۱۰) وبعضی برای غربا هنگام قحطی صرف وتقسیم میگردید (۱۱)

عائدات مزبور، اولین باری بود که بدوش افرادی که درجمع آوری وتأدیه آن تعلق داشتند، حمل میگردید. درصورت تقلب وخیانت، عامل یاصاحب الدیوان بسخت ترین جزا گرفتار میگردید. وچون مسئولیت جمع آوری عائدات دولتی کاملاً بدوش وزیر بود، نامبرده درین گونه مواقع، باقی وخیانت متقلبین را بضرب شکنجه یافروش دارائی

---

(۱) در واقع ادارهٔ اموردا خلی سلطنت دردست ایرانیها بودکه بعضی اوقات سلطان را اذیت میکردند (آثار الوزراء ص اول از ورق ۱۰۱) ـ اعراب وترکمانان هیچکدام نمیتوانست با آنها رقابت ورزد. و متعاقباً نیزتمام وزراء و روسای دیوان ها ایرانی بودند. (۲) سیاست نامه ص۸۲ (۳) بیهقی ص۱٦٦

(٤) آداب الملوك صفحه دوم ازورق ۳٦ (٥) عتبی ص۲۷۱ آثار الوزراء صفحه اول از ورق ۸۸

(٦) بیهقی ص ٦٦۳ آداب الملوك صفحه اول از ورق ۳٦ (۷) آثار الوزراء صفحه اول از ورق ۸۸

(۸) سیاست نامه ص ۲۰٦ (۹) بیهقی ص ۱٤٤و۱٤٥ (۱۰) بیهقی ص ۱٤٦ (۱۱) عتبی ص ۲٤۷

خائن جبران میکرد (۱) . هرگاه خود وزیر مورد مسئولیت سلطان قرار میگرفت، وجه باقی ازخودش گرفته می شد (۲) .

منابع دایمی ومهمهٔ عائدات دولتی ، عبارت از مالیات زمین، زکوة (دونیم فیصدنظربه دارائی) (۳)ـ باج وهدایای شهزادگان تیولات، معادن طلا (٤)ونقره(٥)ومحصولاتی بوده که بر اموال تجارتی که ازچین ـ ترکستان ـ هند ـ خراسان عراق وشام می گذشت (٦) وضع میگردید. این عائدات ، مخارج حکومت ودربار باعظمت سلطان رابسختی کفایت میکرد ولی غنایم جنگ، مخصوصاً محاربات هند ، ازان تدارك می نمود .

درخشکسالی یاهنگامیکه ولایتی دستخوش تاراج دشمن میگردید، وزیر عموماً ازمالیات زمین صرف نظر میکرد(۷)وبرعلاوه به زارعین قرض هم میدادتادانه ومواشی خریداری نمایند (۸) .

وزیر، بحیث کفیل سلطان بر تمام ادارات دولتی واجرای آئین عدالت، مراقبت داشت(۹)وروزانهٔ تابوقت نماز پیشین در بارمیکرد وعرایض مردم را میشنید (۱۰) وبالاخره نخستین محکمه ومرجعی درمسائل مهمهٔ مالی بحساب میرفت .

موقعیت وزیر

میگویند سلطان گفته است : وزراء دشمنان پادشاهاند (۱۱) واگروزیری دراول دشمن نباشد هم بزودی دراثرحسدوبدگمانی که زمامدارمطلق طبعاً بر وزیر جاه طلب دارد ، طرف خصومت وی قرارمیگیرد (۱۲) . موقعیت وزیر، ناپایدار وخطرناك بود . درصورتیکه سلطان درعزائم وتجاویز خویش ناکام میماند ، وزیر مورد قهر وعتاب واقع میشد . وزیر میان سلطان ورعایا واسطه ومجبور بود تلون مزاج یکی وحسد ونفرت دیگری را تحمل نماید . وزیر لایق ودارای صلاحیت ، مخصوصاً طرف کینه وخصومت رجال دولت قرار می یافت ، چه مانع جاه طلبی آنها می شد ، وازین جهتهٔ ایشان همواره در کمین فرصت بودند تااو را در نزد شاه بی اعتبار بسازند . بنابران منفوریت وزیر عموماً بالیاقت وتمایلش درحفظ منافع شاه نسبت مستقیم داشت .

---

(۱) بیهقی ص ۱٤٦ فرخی درصفحه اول ازورق ۱۸٥ دیوان خود درقصیدهٔ که بمدح جنگ وزیر سلطان محمود سروده ، میگوید: « فردا وقتیکه او(وزیر ازعمال حساب بگیرد ، خطا و خیانت ایشان ظاهر میشود ، و پولی راکه بتقلب ربوده اندتا آخرین دانگ ازانها مسترد، وخود آنها را بمحبس میفرستد . »

عاملان متقلب را بعضاً بزیر شلاق و شکنجه میگرفتند و بعضاً دست و پای شان را قطع میکردند . ودر برخی ازاحوال ، سیاهی برانها گماشته میشد تاباقی را حصول نماید ، واین یگانه وسائلی بود برای ترسانیدن مامورین مظنون و خیانت کاری که در گوشه های دور دست چنین مملکتی که مراوده دران اشکال داشت ، اجرای امور می نمودند . (۲) آثارالوزراء (۳)سیاست نامه ص۲۰ (٤) یك معدن طلادرسیستان بود (گزیده ص ۳۹٥) ـ چنانچه شاهنامه نیز بدان اشاره کرده . (٥) چند معدن نقره درقرب پنجشیر وجود داشت .

(٦) اکثراشیای تجملی که سلطان ورجال اواستعمال میکردند ، ازخارج وارد می شد . المقدسی فهرستی از اشیای وارده وصادرهٔ ممالك اسلامی، ترتیب داده. وسعت مملکت سلطان بذات خود محرك تجارت بوده، چه حکمداران دیگری که تاجر موقع عبور مال التجاره از مملکت آنها ، محصول بیردازد ،درانوقت خیلی کم بود .

(۷) چارمقاله ص ۱۸و۱۹ (۸) عتبی ص۳۲۱ سیاست نامه ص۱۸ (۹) آداب الملوك صفحه۲ ازورق۳٦

(۱۰) بیهقی ص۱۸۱ و ۲۹۷ (۱۱) چهارمقاله ص ۱۸ و۱۹ (۱۲) آثارالوزراء صفحه اول ازورق ۹٤

تغیرات مهم درکابینهٔ وزراء

درظرف چند ماه اخیر تغیرات مهمی درکابینهٔ محترم وزراء رخ داده که ما محض استحضار خوانندگان گرام خود ، تصاویر رجال موصوف را بامختصری معرفی ایشان درج میکنیم .

* * *

وزیر امور خارجه

ع ، ج ، علی محمد خان از فارغ التحصیلان مکتب عالی حبیبیهٔ عصر سراجیه بوده پس از فراغ تحصیل در وزارت معارف بحیث مفتش عمومی و سپس بصفت معین کار کرده ، از ان پس بوزارت مختاری افغانستان درروما مقرر شدند و در سنه ۱۳۰۷ بوطن مراجعت نموده مدتی بحیث وزیر تجارت موظف بودند و بعد از انقلاب از حضور اعلیحضرت شهید سعید به وزارت معارف تقرر یافته اساس تازهٔ معارف را بعد از انقلاب ایشان گذاشتند . از سال ۱۳۱۲ به نمایندگی افغانستان در کنفرانس اقتصادی جهان به لندن اعزام ومتعاقب آن بوزارت مختاری اعلیحضرت در آنجا مامور گردیدند و ضمناً در بسیاری از مجالس بین المللی از حکومت متبوعه نمایندگی میکردند و بالاخره چندی قبل بمرکز طلب شده . بسمت وزیر امور خارجه تقرر یافتند .

سفیر کبیر اعلیحضرت درانقره

ع ، ج ، فیض محمد خان نیز از جملهٔ فارغ التحصیلان مدرسهٔ عالی حبیبیه بوده پس از فراغ تحصیل در وزارت امور خارجه داخل و در اولین نمایندگی فوق العادهٔ که برای معرفی افغانستان به خارج اعزام شده بود بصفت عضو شامل گردیدند وسپس مدتی درپاریس بحیث شارژدافر کارمیکردند بوقت مراجعت درمرکز مدتی بمستشاری وزارت خارجه وسپس به کفالت وزارت معارف وکمی بعد به حیث وزیر معارف ترفیع نمودند . بعد از انقلاب دراولین کابینهٔ ج ، ع ، ج ، والاحضرت سردار محمد هاشم خان بحیث وزیر خارجه تعیین گردیده مدت هشت سال وچند ماه به این عهده برقرار بودند ودرین ضمن چندین مسافرت به اروپا وآسیا درممالک متحابه بعمل آورده ، میثاق سعدآباد را نیز ایشان امضا کردند .

وبالاخره درین آوان از حضور اعلیحضرت معظم همایونی به سفارت کبرای انقره اعزام گردیدند .

وزیر مالیه

ع ، ج ، میرزا محمد خان تعلیمات خود را درداخل بعمل آورده درعصر ضیائیه وسراجیه به دربارمنسلك بودند . دراواخرعصر سراجیه مدتی به‌حکمرانی سمت‌شمالی کار کرده ، سپس به‌جملهٔ هیئت سفارت فوق‌العاده به اروپا اعزام گردیدند ودرهمان آوان درمسکو بحیث وزیر مختار باقی ماندند بعد از یك دوره سفارت به کابل مراجعت و به حیث معین در وزارت خارجه مقرر شدند چنانچه بعد ازانقلاب نیز دو باره به این عهده برقرار گردیده در سال ۱۳۰۹ به وزارت تجارت تعیین شدند چنانچه ساختمان سرك درهٔ شکاری درعصر ایشان انجام گرفت درسال ۱۳۱۲ کفالت وزارت مالیه نیز بایشان تفویض گردید و بالاخره چندی قبل بطور قطع بوزارت مالیه تعیین و وظائف وزارت تجارت از دوش ایشان برداشته شد .

وزیر تجارت

ع ، ج ، عبدالمجید خان تحصیلات ابتدائی‌را درهرات فرا گرفته سپس در رشته‌های تجارتی داخل و تعلیمات مسلکی را در روسیه به تفاریق تحصیل نمودند وازآن پس همواره در بین هرات و روسیه والمان بصورت شخصی تجارت میکردند در سال ۱۳۱۱ بمعیت والاحضرت سردار محمد عزیزخان مرحوم ازمسکو به کابل آمده با ثر معرفی والاحضرت موصوف ازحضور اعلیحضرت سعید شهید بریاست شرکت اسهام تعیین شدند و از آن پس که شرکت توسعه یافته بانك ملی بوجود آمد همواره ریاست این موسسه‌را نموده درسال ۱۳۱۵ برای انجام پارهٔ اموراقتصادی به اروپا اعزام وتا اواخرسال ۱۳۱۶ درممالك مختلفهٔ اروپا گردش و مطالعات میکردند چنانچه درین‌ضمن‌نسبت به‌مذاکرات‌اقتصادی‌وخریداری های حکومت وغیره وظیفه داشتند . درمراجعت پس‌ازمدتی به‌حیث وزیرتجارت تعیین گردیدند.

معاون صدارت عظمی

ع ، ج ، عبدالرحیم خان تحصیلات ابتدائی را در کابل فرا گرفته ، سپس در رشتهٔ عسکری داخل و در عصر سراجیه در جملهٔ سرا و سان حضور مقرر وسپس درقطعات کار کرده رتبه‌های عسکری راعلی الترتیب طی کردند . درزمان انقلاب بمعیت غندیکه قوماندان آن بودند برای امداد قوای مرکز طلب شده اما بمجرد رسیدن شان حکومت سقوط ودورهٔ سقوی آغاز گردید وایشان را از راه مزار ومیمنه به هرات بحیث رئیس تنظیمه اعزام کردند امامشارالیه درهرات موفق به حفظ امنیت واستقرارحکومت صحیح شده ، مادامیکه اعلیحضرت شهید سعید بر تخت اجلاس فرمودند بعد ازوصول بیعت ایشان را به همان حیثیت نائب سالار ملکی ونظامی بوکالت نائب الحکومگی هرات باقی گذاشتند وثانی به حیث نائب الحکومه ترفیع نموده در ۱۳۱۳ به کابل طلب وبه‌وزارت فوائد عامه مقرر شدند وبالاخره درین اواخر به حیث معاون مقام صدارت عظمی تعیین گردیدند .

وزیر فوائد عامه

ع ، ج ، عبدالحسین خان عزیز تعلیمات خود را در خاك ایران زمانیکه بمعیت پدر خود جناب سردار عبدالعزیزخان مرحوم درانجا اقامت داشتند فرا گرفته حینیکه خاندان شان بوطن خواسته شدند درمدرسهٔ حبیبیه تکمیل تحصیل کرده سپس دررشته های سیاسی داخل خدمت شده ابتداء بسر کتابت سفارت بطهران اعزام وسپس بیهم دروزارت خارجه مدیریت های شفر و ترجمه ومامورین را احراز نمودند. ازان پس بجنرال قونسلگری درهند مقرر شدند. درسال ۱۳۰۶ و ۷ مدتی هم به ریاست شرکت موترانی کارمیکردند. دربدو جلوس اعلیحضرت شهید سعید به‌وزارت مختاری درروما مقرر گردیده وسال ۱۳۱۲ به‌سفارت کبرای اعلیحضرت درمسکو تبدیل وترفیع یافتند وتااین اواخر به همین وظیفه باقی بوده ضمناً گاهی هم نمایندگی افغانستان را در مجالس بین المللی اجرا مینمودند . درین اواخر از عهدهٔ مذکور استعفی داده ، به‌مرکز مراجعت کردند وکمی بعد به‌حیث وزیر فوائدعامه مقرر گردیدند.

فاکولتهٔ حقوق

و علوم سیاسیه

درین دورهٔ درخشان روزی نیست که یك اقدام برجسته وحیاتی قلوب وطن‌خواهان وعلاقمندان این مرز بوم‌را پر از مسرت نسازد این جنبش و تطور، این اصلاحات وتجددات درهر رشتهٔ حیاتی مملکت بطور محسوس دیده میشود. یکی از رشته های حیاتی مملکت که خیلی مورد احتیاج و ضرورت بود وبه نسبت فقدان وسائط لازمه تاحال به آن اقدامی نشده بود و همیش توجه حکومت متبوعه را بخود جلب می‌نمود همانا فاکولتهٔ حقوق وعلوم سیاسیه است که خوشبختانه چندی قبل وسائط لازمهٔ آن‌هم مهیا و تحت ریاست جناب بای محمدعلی فواد داغیستر مشاور حقوق وزارت خارجه تأسیس یافته ودروس آن بذریعهٔ معلمین داخلی وخارجی مرتباً جریان دارد. درسابق که تحولات وتطورات اجتماعیه چندان توجه انسان هارا بخود معطوف نساخته بود وتصور داشتند که مسائل سیاسیه واجتماعیه دارای کدام نظام‌وقانونی نیست به اجرای همچه امور تنها ذکاءو تجربهٔ شخصی‌را کافی میپنداشتند اما آهسته آهسته بابوجود آمدن علوم اجتماعیه وتکنیك سیاست این ذهنیت ازمیان رفته موضوع تخصص و وقوف علمی در امور اجتماعی هم دخل گرفت وتجارب عدیده روشن ساخت: بروفقیکه یك انسان بدون از وقوف علمی یك تحلیل کیمیاوی ویایك عمل جراحی کرده نمیتواند همچنان یك شخص اداری وسیاس هم بدون معلومات ازعلوم اجتماعیه وتکنیك سیاست نمیتواند کاری رابطور صحیح ومطابق حقیقت انجام نماید.

فی الحقیقه برای اینکه اشخاص اداری وسیاسی بخوبی نظریات بهیخواهانه و نهضت پسندانهٔ حکومت را تطبیق واز ثمرهٔ کار خویش ملت را شیرین کام ساخته بتوانند باید شعور جمعیت را احساس وحقیقت آن رامشاهده نموده بدون اینکه دربین تضادهای حوادث اجتماعیه خود را گم کنند انتظام وچارهٔ حقیقی آن را دریافته یك یك فرد رآلست (حقیقت بین) باشندوضمناً ازروح جمعیت الهامات گرفته در فروغ علم مدبرانه حرکت کنند. این قدرت واستعداد تنها درسایهٔ وقوف ازعلوم اجتماعیه وسیاسیه بدست میآید که اینك برای برآوردن این منظور عالی همین فاکولتهٔ حقوق موظف میباشد.

مابرای اینکه از نصاب و چگونگی تعلیمات وصورت قبولی طلبه وغیره مقررات وامورمتعلقهٔ فاکولته معلوماتی داده باشیم تعلیمات نامهٔ فاکولته را ذیلاً بعداز ذکر مراسم افتتاح این موسسهٔ قیمت دار نشر مینمائیم:

فاکولتهٔ حقوق در تاریخ (۱۱) برج میزان

این موسسه دربدو تاسیس بنام اکادمی علوم سیاسی افتتاح شده اما درثانی چون وزارت معارف آنرا در جملهٔ نصاب تعلیمی خود داخل کرد بنام فاکولتهٔ حقوق وعلوم سیاسیه موسوم گردید.

درعمارتیکه برای فاکولته تخصیص یافته بود بحضور ع، ج، ا، ا، نشان والاحضرت وزیرصاحب حربیه وباقی اراکین محترم کابینه وقسمتی ازمامورین عالی رتبهٔ لشکری وکشوری بامراسم خوبی افتتاح گردید. درین مراسم بعداز تلاوت چند آیهٔ قرآن عظیم الشان اولاً ازطرف جلالتمآب وزیرمعارف راجع بمرام ومقصد این فاکولته نطقی ایراد بعد والاحضرت وزیر امورحربیه مبنی برخدمات وزارت معارف وتوجهات قیمتدار حکومت به ترقیات کشوری ولشکری واهمیت ومشکلات وظیفهٔ شاملین فاکولته بیانات قیمتداری فرمودند. سپس جناب محمدعلی فواد رئیس فاکولته دربارهٔ ماهیت واهمیت این فاکولته تشریحاتی دادند درپایان این نطق ها وبیانات ازطرف یکی از شاملین فاکولته معروضهٔ مبنی برشکرگذاری از توجهات واقدامات قیمتدار حکومت که درراه ارتقاء این مرزبوم دیده میشود و ملتفت بودن شاملین فاکولته از وظائف مهمهٔ آتیهٔ شان ایراد گردید چنانچه صورت نطقها درجرائدوطنی درموقعش نشرشده وماصرف درینجاپروگرام تعلیمات فاکولته رادرج میکنیم.

فرمان صدارت عظمی راجع بتاسیس فاکولتهٔ حقوق و علوم سیاسیه

تاریخی ۱۹ جوزا سنه ۱۳۱۷ نمبر ۲۰۷ بر ۲۰۶

مادهٔ اول

درکابل یك فاکولتهٔ حقوق وعلوم سیاسیهٔ افغان تاسیس یافته؛ مقصداین فاکولته تربیهٔ مامورین عالی درشعب اداری، دیپلوماسی، اقتصادی ومالیست.

ماده ۲

این فاکولته اگرچه دربارهٔ وضعیات واصولات ممالك خارجیه هم مطالعات خود را پهن میدارد مگر مقصد اساسی آن مطالعهٔ خصوصیات واحتیاجات افغانستان است.

ماده ۳

افرادیکه درین فاکولته بصفت طلبه قبول میگردند باید بشرایط ذیل متصف باشند:

الف. دارای تابعیت افغان باشند؛

ب. سن شان ازسی سال متجاوز نباشد؛

ج. محکوم بکدام جنحهٔ مفتضحه نباشند؛

د. دارای صحت قوی وپایدار باشند؛

ه. دارای شهادت نامهٔ اعدادیه باشند،

تبصرهٔ موقتهٔ اول: درموعد پنج سال اول افتتاح این فاکولته افرادیکه دارای شهادت نامهٔ اعدادیه هم نباشند بعداز دادن یك امتحان ازطرف ریاست فاکولته قبول میگردند.

تبصرهٔ موقتهٔ دوم: مامورینکه قبل از نشر این فرمان بخدمت دولت داخل شده. وحایز شرایط متذکرهٔ این ماده باشند درنظر گرفتن تبصرهٔ موقتهٔ اول نیز بصفت طلبه قبول شده میتوانند، مامورینکه بدین طور قبول

گردیده اند معاشات شانرا بمثل سابق وقایه میدارند.

مامورینیکه مطابق باین تبصره قبول میشوند باید تعداد برای هروزارت از ده فی صد اعضای آن وزارت تجاوز نکنند.

تبصرهٔ موقتهٔ سوم: درصورت اخذ امتحانیکه درتبصره جات فوق پیش بینی شده لیاقت ومعلومات عمومیهٔ داوطلب مدنظر قرار میگیرد.

اندازهٔ امتحان فوق الذکر بامشورهٔ جناب مشاور قانون وزارت خارجه ازطرف وزارت معارف تعین میگردد.

مادهٔ ٤

مدتیکه درین فاکولته مصروف تعلیم بوده اند چنان ملاحظه میشود که در خدمت دولت کار کرده باشند وتمام طلبا باستثنای افراد متذکرهٔ تبصرهٔ موقتهٔ دوم مادهٔ سوم ماهانه پنجاه افغانی حاصل خواهند داشت.

مادهٔ ٥

طلبائیکه مواظبت ولیاقت خود رابرای ادامهٔ پروگرام فاکولته ابراز کرده نتوانند اخراج کرده میشوند.

مادهٔ ٦

وسائل علمی واداری فاکولته از طرف مشاور حقوق ترتیب و تنظیم شده به تصویب وزارت معارف خواهد رسید وزارت موصوفه درصورت موافق یافتن آن باسیاست عمومیهٔ تعلیمیه درموعد پانزده روز آن را تصویب خواهد نمود.

مادهٔ ٧

شهادت نامهٔ فاکولته ازحیث درجه موافق شهادت نامهٔ دارالفنون است اعطای شهادت نامه ازطرف وزیر معارف بعدازقسم دادن فارغ التحصیل برای اینکه مادام الحیوات به نسبت شاه وفادار برای تامین سعادت دولت و ملت ازهیچگونه سعی و کوشش فروگذاشت نخواهد نمود بعمل میآید.

تعلیمات نامه راجع بامتحانات قبولی

فاکولتهٔ علوم سیاسیه (تاریخی ١١ عقرب ١٣١٧)

نظر بملاحظهٔ تبصرهٔ موقتهٔ اول مادهٔ سوم فرمان نمره ٧٢٠ بر ٢٠٦ تاریخی ١٩ جوزا ١٣١٧ صدارت عظمی کسانیکه تحصیل اعدادیه نداشته باشند نیز درظرف پنج سال اول باخذ امتحان وکامیابی پذیرفته میشود. وزارت معارف قرار تبصرهٔ موقتهٔ سوم مادهٔ سوم پروغرام امتحانات قبولی را قرار ذیل تثبیت مینماید:

مادهٔ اول

کسانیکه مالك شهادت نامهٔ اعدادیه نبوده وآرزوی شمول خودهارا درفاکولتهٔ علوم سیاسیه داشته باشند درصورتیکه شرایط مادهٔ ٣ فرمان نومره ٧٢٠ بر ٢٠٦ تاریخی ١٩ جوزا ١٣١٧ راماالك باشند ازمضامین ذیل مجبور اند که امتحان بدهند.

الف تاریخ عمومی و تاریخ افغانستان؛

ب. جغرافیای طبیعی وسیاسی (عمومی افغانستان)؛

ج. حساب هندسه (مسطحه وفضائیه) وجبر؛

د. فزیك، کیمیا، تشریح، نباتات وارضیات،

ه. تحریر وانشاء، وترجمهٔ کدام یکی از السنهٔ خارجه که خود طلبه آرزو کند برزبان فارسی واززبان

فارسی بر زبان خارجه .

تبصره ـ امتحان دروس فوق قرار پروگرام مفردات که از طرف وزارت معارف در مکاتب ثانوی تطبیق میگردد اجرا میشود .

مادهٔ ۲

امتحان قبول طلاب در ظرف پانزده روز قبل از شروع تدریسات گرفته میشود شرایط پذیرفتن طلاب و امتحان قبولیت اقلاً از شروع تدریسات دو نیم ماه قبل تر توسط روزنامه ها با فاصلهٔ سه روز پنج دفعه از طرف فاکولته نشر خواهد گردید .

مادهٔ ۳

باستثنای تحریر و انشا و زبان خارجه از معلومات دیگر امتحان شفائی گرفته میشود امتحانات از طرف یك هیئتی که دران رئیس فاکولته و دو نفر دیگر از میان مجلس معلمین انتخاب شده باشد گرفته میشود :

تعلیمات نامه راجع به تدریسات و ادارهٔ فاکولته علوم سیاسیه .

(تاریخی ۱۴ برج میزان ۱۳۱۷)

مادهٔ اول

تدریسات فاکولته سه سال دوام میکند شکل توزیع دروس در سال وهفته از روی ساعت ذیلاً ارائه میشود :

از راست بچپ : جناب حبیب الله خان معلم استاتستیك ، جناب احمد علی شاه خان معلم اجتماعیات ، جناب غلام محمد خان معلم مالی ، ع ،ص ، معین صاحب دوم وزارت معارف ، جناب بای محمد علی فواد داغپنر رئیس فاکولته ، جناب بای حلمی اریوغ غندمشر معلم عسکری ، ح میرغلام سعیدخان غندمشر معاون معلم عسکری ، جناب بای پرو فیسر شاکر طورال معلم جرمیات ، جناب فقیر محمد خان معلم حقوق تجارت .

معلمینکه در موقع عکس گرفتن حاضر نبودند : جناب عبدالحی خان عزیز معلم اقتصاد ، جناب مولوی نصرالله خان معلم فقه ، جناب بای داکتر زهدی معلم حفظ الصحهٔ عامه و بلدیه

دروس	سال اول		سال دوم		سال سوم		درسه سال
	ساعت هفته		ساعت هفته		ساعت هفته		
	زمستان	بهار	زمستان	بهار	زمستان	بهار	مجموع تقریبی ساعت
فقه	۲	۲	۲	۲	۱	۲	۱۶۸
اجتماعیات	۱	۲	—	—	—	—	۴۰
حقوق عامه واداره	۲	۳	۲	۳	۲	۳	۲۱۶
حقوق بین المللی عمومی	—	—	۲	۳	۲	۳	۱۴۴
« « خصوصی	—	—	—	—	۲	۲	۶۴
حقوق تجارت	—	—	۲	۲	—	—	۶۴
جزائات	۱	۱	۱	۱	—	—	۶۴
فلسفهٔ حقوق	—	—	—	—	۲	۲	۶۴
اقتصاد سیاسی	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۲۸۸
علم مالی	۳	۳	۲	۳	۲	۲	۲۳۲
جغرافیای اقتصادی	—	—	۱	۲	—	—	۴۰
استاتستیك	۲	۳	—	—	—	—	۷۲
تاریخ سیاسی	۲	۳	۲	۳	۲	۳	۲۱۶
معلومات عسکری	۱	۲	—	—	—	—	۴۰
حفظ الصحه عامه وعلوم وبلدیه	—	—	—	—	۱	۲	۴۰
کنفرانس	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱۲۰
کل	۱۸	۲۴	۱۸	۲۴	۱۸	۲۴	۱۸۷۲

مادهٔ ۲

مفردات پروگرام دروس متذکرهٔ مادهٔ فوق درجدول مربوط این تعلیماتنامه ارائه شده است برحسب مقررات مجلس معلمین فاکولته دربارهٔ عدد دو ماهیت دروس میتوان تعدیلاتی به پروگرام قائل شد. مگر این قبیل تعدیلات نباید به مفردات دروس در اثنای سال خلل وارد بکنند. هرگاه چنین تعدیلات لازم شمرده شد بسال آینده تطبیق کرده میشود.

مادهٔ ۳

معدل تاریخی ۲٤ جدی ۱۳۱۷

« آغاز سال تدریسی فاکولتهٔ حقوق وعلوم سیاسیه از اول برج میزان وختم آن اخیر برج جوزا میباشد ولی درظرف سال تدریسی از تاریخ ۱۵ برج دلو الی اخیر برج مذکور تعطیل سمستر داده میشود »

مادهٔ ٤

ساعت دروس بروز های زمستان فی هفته سه ودر روزهای بهار فی هفته چهار ساعت میباشد ولی بعد از درس اول و دوم در زمستان و بعد از درس اول ودوم وسوم در بهار ده ده دقیقه تفریح داده میشود .

مادهٔ ٥

معلمین مضامین دروس فاکولته را طوری تنظیم وتدوین نمایند که پی درپی اجزای دروس بصورت کتاب حاضر گردیده بطبع برسد. برای این مقصد ریاست فاکولته اقدامات لازمه بنماید .

علاوه برین معلمین بایستی بالای موضوع درس خود ها برای متعلمین بیبلوگراف مفیده ترتیب کرده کوشش نمایند که شوق متعلمین بمطالعات وتدقیقات روز افزون بشود؛ کذامعلمین فاکولته دروس خود را حتی الامکان در ضمن مذاکره ومناقشه در فاصله های مختلف برای متعلمین تقریر نموده راجع بموضوعات درس وقتاً فوقتاً وظیفه ها ومسائل دلچسپ بدهند .

مادهٔ ٦

دروسی که موضوع آن بالخاصه با فغانستان تعلق دارد بایستی درمحلات آن تدقیقات نمود . لذا معلمین ذیعلاقه برحسب قرار مجلس معلمین فاکولته در داخل مملکت سیاحت های تدقیقی اجرا بنمایند .

تشخیص مناطق سیاحت ووقت وموضوع را مجلس معلمین مشخص میکنند با در نظر گرفتن اینکه درجریان دروس سکته وارد نکنند .

معلمین پس ازعودت خود از سیاحت تدقیقی نتیجهٔ تدقیقات خودرا فوری تحریر نموده به مقصد مذاکرهٔ مجلس معلمین فاکولته توسط ریاست تودیع مینمایند ویك نقل آن از طرف ریاست فاکولته بوزارت معارف تقدیم میگردد .

مادهٔ ۷

ادارهٔ فاکولته راجع بموضوعاتیکه ارتباط بتدریس دارد بغرض توسیع کولتور متعلمین تنشیر وانکشاف معلومات اجتماعی آنها در میان اهالی کنفرانس ها ترتیب میدهد ؛ این کنفرانسها از طرف معلمین ویا از طرف ذواتیکه دارای معلومات وتجارب کافی میباشند و یا بالذات از طرف خود متعلمین داده میشود . بشرط آنکه موضوع کنفرانس قبلاً از طرف مجلس معلمین مشخص شود .

ترجمه و تالیف

مادهٔ ۸

ادارهٔ فاکولته بمقصد اینکه از آثار مختلفه

برای تأمین تتبعات متعلمین فاکولته همه ساله در داخل بودجهٔ خود کتاب ها ترجمه و تالیف مینماید. انتخاب موضوعات تالیف ویا آثار قابل ترجمه وتشخیص حق الزحمه را مجلس معلمین تعین وتثبیت مینماید.

این تالیف وتراجم اگرچه از طرف معلمین ومتعلمین باشد نیز مستحق اخذ اجرت میباشند.

مادهٔ ۹

هرمعلم ذمه وارست که جزودرسهای سالانهٔ خود را بعد ازختم سال تعلیمی تاسه ماه تحریر ومطابق پروگرام تدوین نموده بریاست فاکولته جهت طبع بسپارد.

اداره ومعلمین

مادهٔ ۱۰

تنظیم وترتیب خصوصیات اداری وعلمی فاکولته وتمثیل آن نزد وزارت معارف برئیس محول است. رئیس به انتخاب وزارت معارف از طرف صدارت عظمی تعین میگردد. رئیس علی الخصوص بایفای وظایف ذیل مکلف است:

۱ ـ مراقبت میکند که دروس بمفردات پروگرام موافقت داشته ودرظرف سنهٔ تدریسیه اختتام کامل آن تأمین گردد وباصول تدریسی نظارت مینماید.

۲ ـ رئیس فاکولته بنابر پیشنهاد سه نفر از معلمین ویامستقیماً بنابر اقتضای مقام مجلس معلمین را منعقد میسازد وروزنامهٔ مذاکرات را تثبیت وبه مجلس تقدیم میکند.

۳ ـ برای حسن ایفای وظائف مامورین ومستخدمین فاکولته تعلیمات واوامر لازمه میدهد.

٤ ـ درختم سال تعلیمی یك راپورمبنی بر دوام طلبه ومعلمین ویا عدم اهتمام دروس مطابق مفردات پروگرام بااسباب موجبه نتیجهٔ امتحانات وتالیف وتراجمی که ازطرف فاکولته بعمل آمده است بوزارت تقدیم میکند.

۵ ـ درامور یکه اجرای آن ازروی تعلیمات نامه بیك مرجع دیگرمحول نشده است نظارت مینماید.

مادهٔ ۱۱

رئیس فاکولته درخصوصیات ذیل علاوه بروزارت معارف بدوایر ومقامات دیگرنیز مخابره کرده میتواند:

الف اشخاصیکه ماموریت داشته ودرعین زمان در فاکولته به صفت طلبه داخل اند برای اینکه دربارهٔ احوال ایشان اطلاعی گرفته شود بدوائر مربوطهٔ شان؛

ب ـ بقصد اخذ معلومات بیبلوگرافیك با کتاب خانه های وطنی وخارجی ومؤسسات علمیه.

ج. تأمین مبایعه کتاب و مجموعه ها با کتاب فروشهای داخله وخارجه.

مادهٔ ۱۲

مجلس معلمین اقلاً با دو ثلث اجتماع مینماید وبا اکثریت آرا فیصله بعمل می آید مجلس معلمین بر علاوه وظایفی که درین تعلیمنامهٔ علیحده

بان اشاره شده است به خصوصات ذیل نیز مؤظف میباشند :

۱ ـ تعطیل سمستر و تاریخ امتحانات را بداخل حدود یکه درمقررات مخصوصه تعین شده است تثبیت نمودن ؛

۲ ـ لیست کتابهائی را که خریداری آن برای کتاب خانهٔ فاکولته ضروریست تصدیق کردن ؛

۳ ـ راجع بموضوعاتی که بفاکولته ارتباط دارد قرارو نظریهٔ رئیس راجع به تمام مسائل رای دادن .

مادهٔ ۱۳

معلمین باثر پیش نهاد رئیس از طرف وزارت معارف تعین میگردد .

مادهٔ ۱٤

مجلس معلمین برای اشخاص ذیل عنوان معلمی فخری راداده میتواند :

۱ ـ ذواتیکه درظرف یکسال تدریسی بطوریکه درمادهٔ ۸ بیان شده است اقلاً ده دفعه کنفرانس میدهند ودرظرف پنجسال آینده بعین صورت در هرسال ده ده کنفرانس دادن را متعهد میشوند ؛

۲ ـ ذواتیکه راجع به حقوق ، اداره ، اقتصادیات ، مالیات ، تاریخ ، جغرافیا ، اجتماعیات ، وغیره افغانستان اثری تألیف نموده باشند درین خصوص فیصلهٔ مجلس معلمین بصورت مراجعت به رای مخفی اجرا پذیر خواهد بود .

مجموع عدد معلمین فخری در یك زمان معین از ده شخص تجاوز کرده نمیتواند .

مادهٔ ۱۵

باجرای این تعلیماتنامه رئیس فاکولته موظف است

ضمیمهٔ اول تعلیماتنامه تدریس واداری

فاکولته (تاریخی ۵ ـ برج میزان)

مادهٔ اول

شاگردیکه درظرف یك سال تدریسی زیاده برسی روز مریضی و بیست روز رخصتی ضروری غیر حاضر نشده باشد شامل امتحان شده میتواند وگرنه شامل امتحان شده نمیتواند .

متعلمین رخصت مریضی خود را با راپور دوکتور صاحب دیپلومه ورخصت ضروری خود را با سند صحیح به فاکولته به اثبات برسانند .

مادهٔ ۲

درظرف یك سال تدریسی ازطلبه دوامتحان گرفته میشود یکی درهفتهٔ آخر سمستر اول، دوم در آخر سال تعلیمی ، امتحان اول تنها تحریری امتحان دوم تحریری وشفاهی اجرا می یابد .

مادهٔ ۳

طلبه ایکه بنابر معذرت مشروع شامل امتحان سمستر اول شده نتواند باقرار جداگانهٔ ریاست در یك موقع دیگر امتحان داده میتواند .

مادهٔ ٤

اگر شاگردی در امتحان آخر سال بنابر معذرت مریضی شامل شده نتوانست در ظرف

پانزده روز قبل از شروع دروس با متحان قبول کرده میشود .

مادهٔ ۵

نمرهٔ امتحان در بین ۱۰ وصفر تخالف میکند ونمره ها بدون کسر داده میشود دراثنای تعین نمره های وسطی کسر ها بفایدهٔ شاگرد پوره کرده میشود .

مادهٔ ٦

مجموع نمرهٔ امتحان سمستر ونمرهٔ اخر سال جمع گردیده وسطی آن درجهٔ شاگرد را تعین میکند. هرگاه نمرهٔ وسطی چهار ویاکمتر ازچهار باشد باامتحان اکمال که قبل ازآغاز درس سال اجرا میابد داخل کرده میشود امتحان اکمال هم تحریری وهم شفاهی اجرا میابد .

مادهٔ ۷

راجع به حاضری وغیر حاضری شاگرد از طرف ریاست فاکولته هرهفته راپوری بدائرهٔ ماموریت آن شاگرد داده میشود .

ازطرف راست بچپ : آقایان عبدالغفار خان ، محمد عثمان خان ، عبدالرزاق خان ، محمد موسی خان ، امام الدینخان محمدطاهر خان ، محمد آصف خان ، محمدکریم خان ، عبدالغفور خان ، عبدالباقی خان لطیفی ،پاینده محمدخان، احمدالله خان کریمی ، محمدابراهیم خان عفیفی ، محمدفاروق خان، عبدالغفور خان « یکی ازمستمعین » عبدالوهاب خان ، محمدقدیر خان تره کی رحمت الله خان ، عبدالغنی خان . (اشخاصیکه روز عکس گیری حاضر نبودند : غلام محمد خان ، محمد شفیع خان .)

پذیرائی از ادبای پشتو

از آنجائیکه درمرامنامهٔ انجمن ادبی انعقاد یك سلسله مجالس جهت تماس باجوانان صاحب قلم و با قریحه پیش بینی شده است ، لهذا بتاریخ یکشنبه (۱۱) جدی از یك دسته ادبای پښتو درهوتل کابل دعوت بعمل آمده ، مجلس درضمن یك عصریه به صحبت های ادبی ازساعت ٤ تا ٦ ونیم ادامه یافت ، درپایان مجلس ع ، سیدقاسم خان رشتیا کفیل مدیریت عمومی انجمن بیاناتی نسبت به مرام های انجمن ولزوم همکاری تمامی صاحبان قلم بااین موسسه . ایراد وسپس چندین نفر ازمدعوین دراطراف همین مسائل اظهارات کردند . برای آینده انعقاد همچه مجالس ماهیك مرتبه درنظر گرفته شده است .

له هغه سببه چه د انجمن په مرامنامه کی د مجلسو د یوی سلسلی انعقاد د هغوځوانانو د تماس د پاره چه د قلم څښتنان وی منظور سوی دی نوځکه دیکشنبی په روځ (۱۱) د جدی د پښتو ادباو د یوی ټولی د کابل په هوتل کی د دعوت سوی او مجلس د یوی عصریی په ضمن کی په ادبی خبرو سره د څلورو بجو څخه تر شپږنیمو پوری وځنډیدی ، د مجلس په اوستری کی ع ، سیدقاسم خان د انجمن د عمومی مدیریت کفیل د انجمن د مرامو په نسبت او د ټولو د قلم د څښتنانو د همکاری په لزوم د دی مؤسسی سره بیانات وکړه . او بیا د بللو سوسړو څخه څو کسو د همدغه مسائلو په شاوخوا کی وزغیدل . او د دی پس همدغسی مجلسونه په میاشت کی یوه پلا په نظر کی نیول سوی دی .

رخصتی مدیر عمومی انجمن

ع ، ص شهزاده احمدعلیخان درانی مدیرعمومی انجمن بقسم مرخصی برای چندی عازم هند شده در غیاب ایشان حسب مکتوب نمره (٤٠٤٢) تاریخی ۱۵ جدی ع ، ج وزیرصاحب معارف رئیس انجمن ع ، سید قاسم خان رشتیا معاون دوم بحیث کفیل مدیر عمومی اجرای وظیفه میکنند .

ع ، ص شهزاده احمد علی خان درانی د انجمن عموی مدیر د رخصتی پرډول د څو عمر د پاره وهند ته ولاړ د دوی په غیاب کی د ع ، ج د معارف د وزیر صاحب د انجمن رئیس د (٤٠٤٢) نمبر مکتوب په حسب ع ، سید قاسم خان د عمومی مدیر د کفیل په حیث د وظیفی اجرا کوی .

سیر علمی

ع ، سرورخان گویا مدیر شعبهٔ ادبیات وحفظ آثار اخیراً برای مطالعهٔ کتب خانه‌ها و معاینهٔ موسسات رادیو وتماس باسائر موسسات علمی وعرفانی هند به آنسمت عزیمت کرده اند .

ع ، سرورخان گویا د ادبیاتو او د آثارو د ساتنی د شعبی مدیر د کتابخانو د مطالعی او د رادیو د مؤسساتو د معاینی او د هند د عرفانی او علمی مؤسسو د تماس د پاره وهغه خواته ولاړ .

عالم مطبوعات

سید جمال الدین افغان

حضرت سید جمال الدین افغان یعنی آن مرد علمی وسیاسی افغانستان وآن مربی نهضت جدید عالم شرق یکی از آن رجال بزرگ ونوابغ جلیل القدری بودند که نه تنها افغانستان وطن و مسقط الرأس او بلکه تمام دنیای شرق باید بوجود ایشان بنازند . زیرا این حکیم فرزانه درقرن نزدهم بافعالیت سیاسی وقدرت علمی وادبی خویش دنیای خاور زمین وممالك اسلامی را از خواب غفلت یکباك بیدار وعلی الرغم نظریات اپریالیستی غربیان وارد مرحلهٔ حیات جدیدی نمودند

انجمن ادبی که یکی از وظائف مهمهٔ خود زنده کردن نام رجال تاریخی وطن عزیز را میداند، اخیراً در جملهٔ آثار خویش رسالهٔ نسبت به شرح حال وخدمات برجستهٔ این نابغهٔ شهیر منتشر کرده تا در داخل وخارج اسباب معرفی صحیح حضرت شان شده باشد. مؤلف ومدون این اثر جناب فاضل غلام جیلانی خان اعظمی معاون اول انجمن بوده رساله در (٥٥) صفحه با (٤) قطعهٔ تصاویر سید ومقبرهٔ او تحت نمره عمومی (١٥) ونمرهٔ خصوصی (٩) شعبهٔ نشریات اخیراً طبع وقیمت آن محض ٧٥ پول گذاشته شده است .

مکتوبات افغانی

یو کتاب په نامه د « مکتوبات افغانی » تالیف دقاضی رحیم الله خان (خلیل) چه پښتو ته لنی ته یی را استولی و وکوت سوخه رنگه چه انسانی افراد په کره وره کښ سره جلادی په عواطفو او احساساتو کښ یی هم تو پیر او جلا والی سته او هر څوك چه قلم اخلی او څه لیکی هغه څه لیکی چه دده عواطف او احساسات ورته وائی . بر سیره پر عواطفو او احساساتو یو بل شی هم دی چه دانسان پر لیکلو او ویلو اغیزه لری او هغه دانسان محیط او هغه شیان دی چه انسان یی هره روځ وینی او ورسره اخته وی خصوص په شعر او خصوصی او رسمی لیکلو کښ خو گرد سره ددی عامل څخه څوك ځان نسی خلا صولای .

نو هر کله چه جناب قاضی صاحب دپښتو دخدمت احساسات لری او داخپل احساسات یی عملی هم ثابت کړیدی موږ وده ته ددده دپښتو احساساتو تبریك وایو او په ښه ستر گه یی گورو او کتاب یی هم هغه محیط ته فائده مند بولو چه پکښ لیکل سوی دی .

التحفته الفوزیه

فی تعلیم الفارسیه

عنوان فوق نام کتابی است که درین اواخر بقلم آقای زیدان بدران مترجم سفارت شاهی مصر در کابل نگارش یافت ویك نسخهٔ مطبوع آن از طرف مؤلف به کتابخانهٔ انجمن وارد گردید.

این کتاب طوریکه از نام آن فهمیده میشود درنتیجهٔ نامزادی والاحضرته فوزیه به والاحضرت ولیعهد ایران نوشته شده زیرا چون اخیراً والاحضرته معزی الیها وارد ایران خواهند شد ومجبور به تکلم زبان فارسی خواهند گردید لذا مؤلف محترم این کتاب را برای آموختن زبان فارسی به تقریب همین نامزادی مسعود نگاشته وبه طبع رسانده وبه عنوان فوق معنون گردانیده است.

این کتاب دارای قطع کوچکی بوده عدهٔ صحائف آن به ۸۶ میرسد وبرای آموختن زبان فارسی دریك محیط بیگانه از زبان مذکور شاید کمکی نموده بتواند وچون مؤلف اهل زبان فارسی نیست ازین جهة کتاب درعین خوبی بعضی نواقص لسانی را داراست رویهمرفته برای متعلمین زبان فارسی درمصر وسایر نقاط مفید است وشاید درقطار خدمتگاران وتعمیم دهندگان زبان فارسی در کشورهای بیگانه مؤلف محترم آن حائز نام ومقامی گردد.

ازعجائب خلقت

شاه مراد نام درقریهٔ ده فولاد سیقان سکونت دارد. قدواندام او بمثل اطفال وسنش ۲۷ ساله میباشد، اندازهٔ قدواندام نامبرده قرار ذیل است:

از فرق سر الی کلك پای	(یکنیم فوت)
ازسرشانه راست الی شانه چپ	(۹ ـ انچ)
ازحدشانه الی نوك پنجه دست	(۱۲ ـ انچ)
وضعیت کف دست ها	(۲ ـ انچ)
ازحد کری الی نوك پنجه پای	(۵ ـ انچ)
عرض	(یکنیم ـ انچ)

گوشها بمثل آدم کلان سال، وزن آن معهٔ لباس یکسیر و پنجپاو.

قراریکه ملاحظه میشود حقیقتاً شخص مذکور ۲۷ ساله وفعلاً بمثل پسر سه ساله بنظر میرسد.

بعضی از مامورین محترم دوائر دولتی و ملی که جدید مقرر شده اند

ص ، محمد اکبر خان مدیر
خارجه قندهار

ص ، محمدعزیز خان سرشته دار
اعلای فراه

ص ، محمد کریم خان صدیقی مدیر
جریدهٔ اتفاق اسلام هرات

بعضی از مقرریهای سال ۱۳۱۶ وزارت معارف

ص ، میا فاروق شاه خان مدیر
حفظ الصحه وسپورت

ص ، عبدالمحمد خان کفیل مدیریت
معارف مشرقی

ص ، امیرالدین خان سر کاتب
مخصوص وزارت معارف

یادداشت‌های سودمند

گم کردن بوی رنگ و روغن از اطاق‌ها

دربین اطاق سطل بزرگی پراز آب گذاشته شود آب بوی رنگ را کاملاً به‌خود جذب می نماید.

پاکردن چرم‌هائی رنگه و نفیس

چرم هائی نفیس را بایك پارچهٔ که در شیر غوطه شده باشد به بسیار خوبی میتوان تازه ساخت بایك پارچهٔ پشمی که برآن مالیده شود برق پیدا می کند.

پاك کردن چرم براق

چرم براق هیچ وقت شسته نشود بلکه با یك اسفنج مرطوب پاك کرده شود بعد از خشك شدن چند قطره روغن زیتون بر آن مالیده شود تا نرم گردد.

پاك نمودن چرم

بایك اسفنج پاك وآبی که چند قطره سرکه دران مخلوط شده باشد چرم شسته شود اسفنج نباید بسیار مرطوب باشد تاآب در بین چرم سرایت نکند بعدازان که چرم خشك شد در پیالهٔ محلولی از سفیدی تخم و تیل آماده نموده و با مو یك یك برابر بالای چرم مالیده شود پس ازان بادستمال نرمی آنقدر مالیده شود تابرق خفیفی ازان آشکار گردد این وسیله چرم را به بسیار خوبی محافظت می نماید برخلاف لاك که چرم را شکننده می سازد.

پاك نمودن سکه های قدیمی

سکه های زنگ گرفتگی باید درظرفی بالای چراغ اسپرتی حرارت داده شود سرکهٔ قوی زنگ را از آن دور می سازد.

پیچ هاو میخ‌های زنگ گرفته

تیل خاك ویا کدام تیل دیگری بالای آن ریخته شود سست گردیده وبه‌سهولت کشیده می‌شود.

نشاندن میخ درچوب سخت

میخ قبلاً درموم آب شده غوطه‌شود باین وسیله در چوب سخت به سهولت فرو می رود.

محافظت آلات فلزی از زنگ

با محلول ذیل فلزات چرب کرده شود تا از زنگ محفوظ ماند (٦) قسمت روغن ، یك قسمت کمفر یك قسمت گرافیت.

گم کردن کرم های بار آن

از بین کندا له‌هائی گل

برگ درخت چهار مغز را درآب جوشانده آب آن را در کندا له هائی گل بریزید این وسیله کاملاً بی ضرر برای نباتات بوده و کرم ها را درسطح بالائی مجبورمی‌سازد که بیایند از آنجا به آسانی دور کرده می شود.

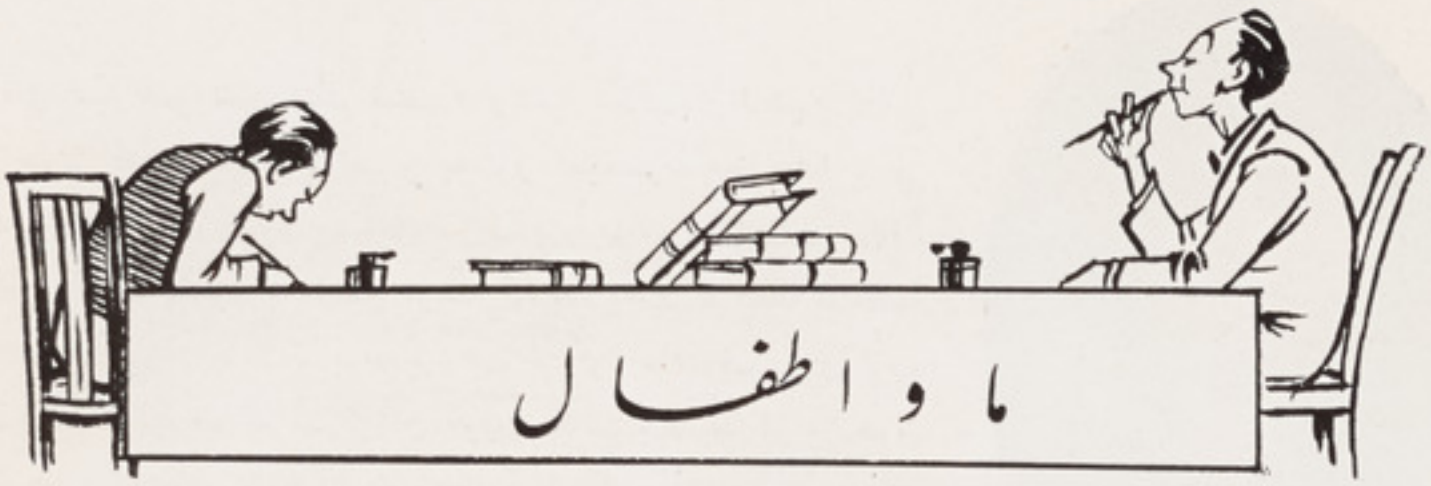

سفارش به نویسندگان کوچك

باید دانست که در ادبیات همانقدریکه میدان نظم تنگ وپر قیداست ، بهمان درجه میدان نثر فراخ وآزاد میباشد . بنابران ازیك طرف نوشتن نثر برای نویسنده آسان تر واز طرف دیگر هرقسم مطالب دران بآسانی وبخوبی حسب دلخواه داخل شده میتواند . ازاین روبه نویسندگان کوچك خود تذکرمیدهیم که بایستی بیشتر توجه شان بطرف نثر متمایل بوده همین کوششیرا که درنظم میکنند اگر درنثرنویسی بنمایند ، نثرهای خوب وقشنگ بامطالب جذاب ومفیدبوجود خواهدآمد .

روی همرفته درنظم ونثرباید توجه نویسندگان جوان مابیشتر بسوی معنی ومقصدباشدنه به الفاظ وصنائع . یعنی خیالات جدید ومطالب مفید را بیشتر اهمیت بدهند . برای این مقصد مطالعهٔ ادبیات دیگر ملل هم سرمایه وسرمشق خوبی بدست شان داده میتواند .

په دی ښائی سړی وپوهیږی . چه په هغه ټکانه چه د نظم میدان تنګ اوډك له قید څخه دی . په دغه اندازه سره بیامیدان دنثر ډیرارت او آزاد دی. بنابردی له یوی خوالیکل دهر نثر ، د پاره دیوه لیکونکی آسان، او دبلی خوابیاهر ډول مطالب په هغه کښ په خورا آسانی اوخورابنه او لکه چه وی غواړی ، په نثر کی یی درجولای شی .

له دغه جهته وورو کولیکونکوته دایاد آوری کووچه ښائی له دی راهسته دوی خپله توجه ونثر ته صرف کړی. اوکه دوی هغه زیارچه دپاره د نظم یی کاږی ، په لار کښ دز د کړی دنثر یی صرف کی، ښائی چه په نثر کښ به خورا جذاب، اوډیر مطلوب مطالب ولیکی. له دغه سبب په نثراونظم کښ باید دتولو لیکونکوتوجه وخواته دمعنی اومقصد وی نه الفاظو اوصنایعو ته ؛ یعنی نوی نوی خیالات اوفایده مندو مطالبو ته ښائی ډیر له ډیره اهمیت کښینو ول شی . که دغه مقصد ددوی دخواخخه تعقیب شی مطالعه د ادبیاتو دنور و مللو به سبب دسرمشق ، و گرزی ، او بشپړه سرمایه به د دوی ولاس ته ورسوی .

« مجلهٔ کابل »

آقای سید محمودخان متعلم صنف ۲ رشدیهٔ مکتب دارالمعلمین کتابی با صول نصاب صبیان ترتیب و بحضور اعلیحضرت معظم همایونی تقدیم داشته و ازحضور پادشاه معارف پرورما مورد الطاف شاهانه واقع وکتاب مذکور به انجمن ارسال گردیده است که اینك ما مقدمهٔ کتاب مذکور را ذیلاً بنابر تقدیرزحمت شاگرد موصوف درج کرده ضمنا تذکر میدهیم که شاگردان جوان مکاتب باید بعد ازاین ذوق وقریحه و استعداد خود را در ایجاد آثاریکه برای جامعهٔ امروزه مفید وموافق ذوق ادبی این عصر باشد صرف کنند .

به بحر تقارب تقرب گزین — بدین وضع میزان طبعت ببین
فعولن فعولن فعولن فعول — ازین باغ یکدستهٔ گل بچین
ابی خواند مادر ابادان پدر — او به آب باشد محکه زمین
اختیل گرفتن ابته خراب — کشیدن ویستل و گوره ببین
ارخ پهلو وارتیا احتیاج — او دانش و لمری ات اولین
سپوزمی مهتاب لمر آفتاب — او ریخ ابرگوشا بشه آفرین
غنم گشت گندم اغزی خار — سری آدم ولستونی آستین
برهنه ابل گوتبر سینه دان — دودی نان باشد غمجن غمین
ورور است برادر لاسونه دستها — وایه محمو دامابنین را پیشین
به گل گفت بلبل کای دوستدار — چرا هست دایم به دور تو خار
بگفتا جوابش گل عطر بیز — که بیخار هرگز نشد وصل بار
آشفت انجر نیو اشتغال — خیز ونه اشیا او غم افتخار
خمکی اراضی آرام غلی — بشد لندکو تاه واك اختیار
برگ ابلق و پت شده آبرو — شناخته اشنا کلك استوار
شده غرخه آهو آواز غز — ابه تل او بلن بشد آبدار
ورم کال پار سال ازین له دی — ورور است برادر پیلامه آثار
اغوستن جامه پازی امور — اطاعت سوانگ وخولی دستار
پنبه پای سر یتوب انسانیت — وسیله اسره پتی اسرار
تپوس جستجو ناخیزه ادنی — ترل بستن و جور بی ابشار

پښتانه هیڅ کله په خپل ژوند اسارت نه قبلوی

له طبع څخه د جناب عبدالصمد خان « اټکلی »
متعلم د څلورمه رشدیه د حبیبی د مکتب

څنګه ښه خوازه مور لکه د افغانستان لرو
شرافت مو په دی چه د استقلال لوی شان لرو
مونږ وو په یوزمان لکه بندی په خپل وطن کښ
شکر د خدای دی اوس چو یو مستقل او بختور دوران لرو
نه ووزمونږ وطن مورو ښځه سره ددی زمونږ
دوی و وی په خپل فکر چه لکه خپل اسیران لرو
هم داوه چه یوارله هرخوانه دوطن پورته ښه زغونه
دوطن مینانو وو وی داڅنګه بد دی چه د اسارت نوم پخپل ځان لرو
راځی چه ټول سو خپل ځان له اسارت نه خلاص کو
دوطن مخکه به خروپ کو دهغه وینه سره چه په تنان لرو

*

* *

له اثر د همدا اتفاق و و چه غلیم وطن موتش کی
زور دلوی میر و « محمد اکبر خان » و نور غازیګان و
دوی و وپه دا فکر چه پښتنو کله وینښ کیږی
چه ناڅاپه « غازی شهید نادر خان » په سر د اقتدار شو
جنګ وکړه تر دی نه چه غلیم عاجز پاته شو
استقلال یی حاصل کی پښتنو په دی نامدار شو
پورته کی جنده د استقلال او امنیت په خپل وطن
لائق بی وو چه په لوی مرتبه د شهادت سرفراز وکامګار شو
همیشه دعاکو وچه خدای مونږ تل وساتی د « ظاهر خان » ترسیوری
« اټکلیه » هرچانه وایه چه د خپل وطن پوله څوکیداران شی

دملی ژبی وینا

له طبع شخه د آقای محمدحسین خان «بریالی»
متعلم ددریمی رشدئی دمکتب حبیبیه

هر ملت پخپله ژبه په دنیا کی تل یادیږی
شجاعت د هر ملت پخپله ژبه معلومیږی

هر ملت چه خپله ژبه ئی زده نه ئی ملامت دی
پرینبوول دخپلی ژبی معلوم داره جهالت دی

خپله ژبه موهم ننگ دی هم ناموس دی دملت
پری بی نزدو که پری باندی ولاړشی زموز مال و ثروت

دملی ژبه دپاره په هرځای کی کورس جاری دی
زده کول دخپلی ژبی خو بوامر ضروری دی

احمد شاه بابا چه پلار د پښتنو و
طرفدار او خریدار د پښتو و

زموز تولواك ظاهرشاه خان ته گوری وروره
چه تاسیس ئی کړه کور سو نه لورتر لوره

محمدهاشم خان صدراعظم چه دملت محبوبه پلار دی
تل و ملت ته دی غمخوار دی

پښتون شاه محمود خان دی وزیر دحربی ئی
وروره و گوره غیرت اوشجاعت دهرعسکر ئی

فاتح شاه ولیخان بنه ځلمی او ځوان دی
دوطن په خدمت وهری خواته دی روان دی

ننگیالی محمد نعیم خان دی وزیر دمعارف
سور گل دی غوریدلی پراطفال دمعارف

په آخر کی به دعا کو ومغفور غازی شاه شهیدته
ای ربه ته ئی ځای کی دهری لوری وجنته

«بریالی» په خپل ملی ژبه کوشان دی
دعا ئی خپل تولواك ته هران دی ...

راز دار باید بود

باش چون پرده رازدار کسان
تا نگردند از تو افسرده

پرده راز کسی نگفته بکس
هیچکس را زخود نیازرده

پرده پوشی نموده عیب کسان
دیده اما برو نیاورده

حفظ اسرار پرده پوشی را
یاد باید گرفت از پرده

(افسر)

یک ساعت ورزش دماغ

جائزهٔ نفیس دارد

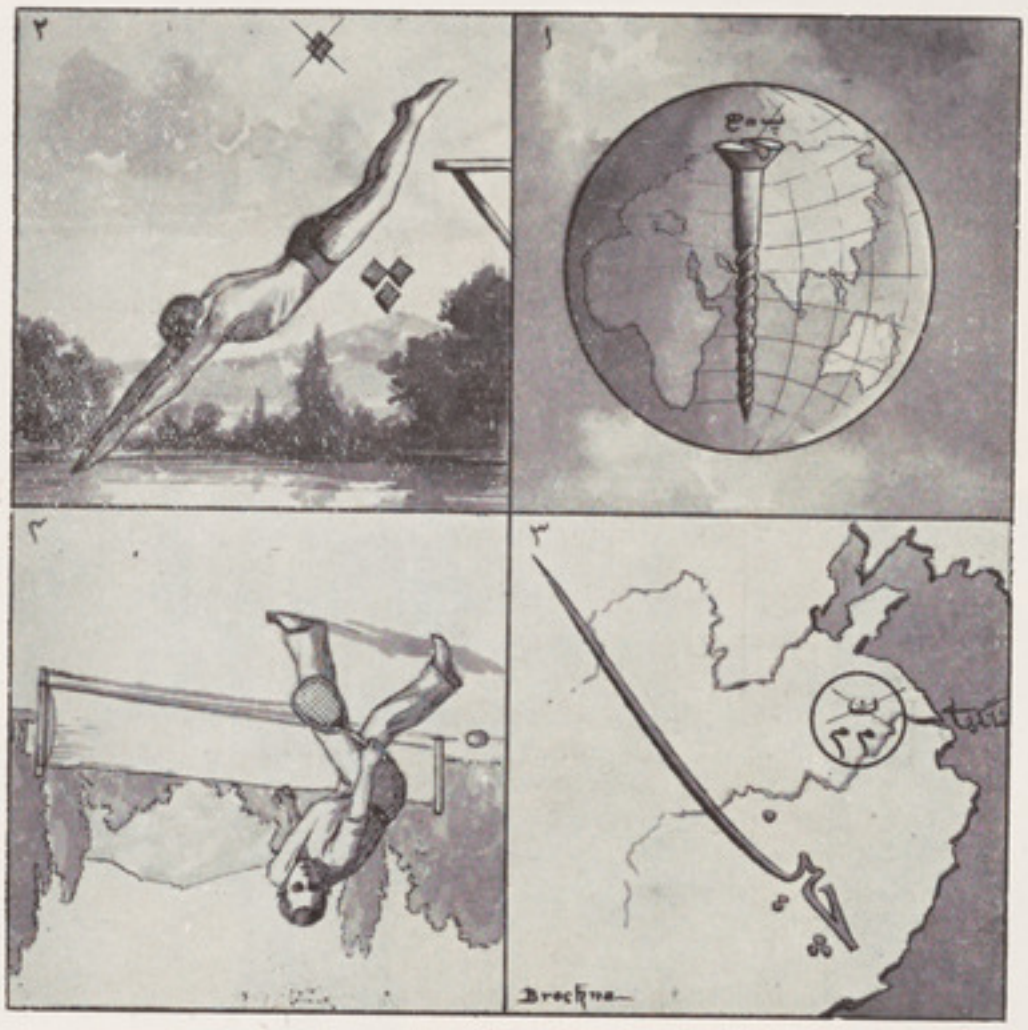

هر کس هر چهار این معما ها را حل کرده تا دهم ماه نو بانجمن اطلاع بدهد یك تابلو از قلم خود برایش بقسم جائزه اهدا خواهم کرد. «برشنا»

حل معماهای شمارهٔ ۹٤

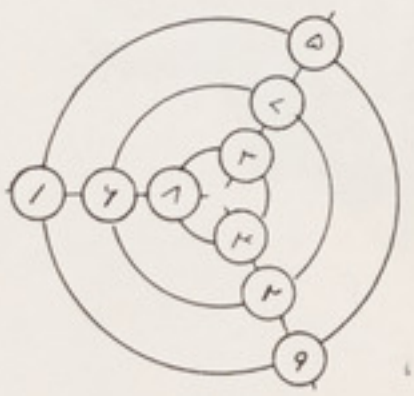

برد وشتا

معماهای شمارهٔ ۹٤ را اشخاص ذیل حل کرده اند:

از مامورین: آقایان حسن علیخان مأمور نشریات وزارت معارف، محمد حیدر خان سرکاتب دار التحریر شاهی، نور احمد خان سرکاتب بانک، عبدالقیوم خان کاتب بانک محمد اختر خان کاتب هوتل. از خانمها: گلالی کبیر. از شاگردان مکتب: آقایان نور محمد خان، سید امیر خان، محمد نعیم خان انوری، صالح محمد خان از مکتب حبیبیه؛ صلاح الدین خان ضیاء از مکتب نجات؛ عبدالحسین خان از مکتب صنائع محمود خان از مکتب غازی. از صنف عسکری عبدالقیوم خان نفر خدمت مکتب حربیه. اما جائزه به جناب حسن علیخان که اولتر به حل موفق شده بود تقدیم شد. صورت حل بقرار فوق است.

تاجر موقع شناس

بیا که چراغت گل نشه !

عید شیرینی

پدر :ــ عزیزم میدانی عیدیکه دوروز بعد میشود و تورختهای نومیپوشی چه نام دارد ؟

پسر (پس از کمی فکر) :ــ عید شیرینی .

خانهٔ خود را بکرایه داده است . . .

ــ خیر خوهست ؟

ــ پریشان نشوید خیرت است ، تنها خانه‌های خودرا بکرایه داده ام .

(شخص مذکور هنوز چندقدم نرفته که اورا دو باره صدا میزند :)

ــ صبر کنید ، از شما خواهشی دارم ، اگر کدام کرایه نشین یافتید اینجا بفرستید زیرا من خود عزم جلال آباد را دارم و میخواهم این خیمه ها را هم بکرایه بدهم . . . می بینید که همه چیز آن مرتب و مکمل است .

سادگی طفل

ـ شاگردان به‌معلم : معلم صاحب رجب ما را اینطور رنگ پر کرده است . . .

ـ معلم به رجب : شیطان ! بگو به بینم چگونه سر و روی همه رفقایت را اینطور رنگ پر کرده‌ای ؟ زود باش حقیقت را بگو !

ـ رجب : معلم صاحب . . . دست خود را به دوات درون کرده اینطور بروی شان تکاندم

رسم « جلال »

ساده گی

یك زن از زن دیگر می پرسد

ـ این کلوله تار را بچند خریدی ؟

ـ یك عباسی .

ـ وای سرش کل شود ! بالای من که یك تنگه فروخته !

بادار ـ برو به عبدالغفور بگو یکبار نزد من بیاید

نوکر ـ بسیار خوب گفته از در برامد و باز پس گشته پرسید :

آغا ـ نام عبدالغفور چیست ؟ !

بادار ـ برو از چاه قدری آب سرد بیاور

خدمتگار ـ آغا جان شب دلو بچاه افتاده .

بادار ـ خیر است به‌سردی آب که نقصی نرسیده !

« فرستادگی شایق »

تجارت نو

ـ برادر تو که چند روز پیش مثل من بیکار بودی اکنون چه کار پیدا کرده ای که اینقدر است وقستت برابر شده ؟

ـ مگر نمیدانی که برقها گل میشود و تجارت شمع فروشی خوب بازار پیدا کرده است ؟

تنزیل قیمت سالنامهای کابل

سالنامهٔ	سنه	۱۳۱۱	اصل قیمت	۷	افغانی	قیمت حالیه	۳ ونیم افغانی
»	»	۱۳۱۲	»	۱۲	»	» »	۶ »
»	»	۱۳۱۳	»	۱۱	»	» »	۵ ونیم »
»	»	۱۳۱۴	»	۱۲	»	» »	۶ »
»	»	۱۳۱۵	»	۸	»	» »	۴ »

ازولایات اگر وجه نقد یا رسید خزانه برسد به نصف قیمتیکه برای ولایات مقرر است قبول و سالنامه بر ایشان ارسال میشود .

غلطنامه

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۱	۲۴	بنیکنهی	بنیکنه
»	۲	۷و۹	بنگنه	بنیکنه
۴۱	۱	۱	زلیمه	زلمیه
»	»	۲	دمعزز	دمغرب
»	۲	۱۰	فکرتیزه	فکرتیز
۴۷	۱	۲۶	شوی وی	شوی دی
۵۴	»	۴	دخلی	دخولی

تصحیح لازم

در شمارهٔ ۹۳ صفحهٔ (۸۳) سطر ۲۵ شهادت انور بیگ بمقام ارمنستان نشان داده شده . اماطوریکه ع ، ش عبدالغفورخان سریاور حربی حضور ملوکانه که درانوقت درحدود بخارا تشریف داشتند اطلاع میدهند گویاانور بیگ در حصهٔ شرقی بخارا بشهادت رسیده اند .

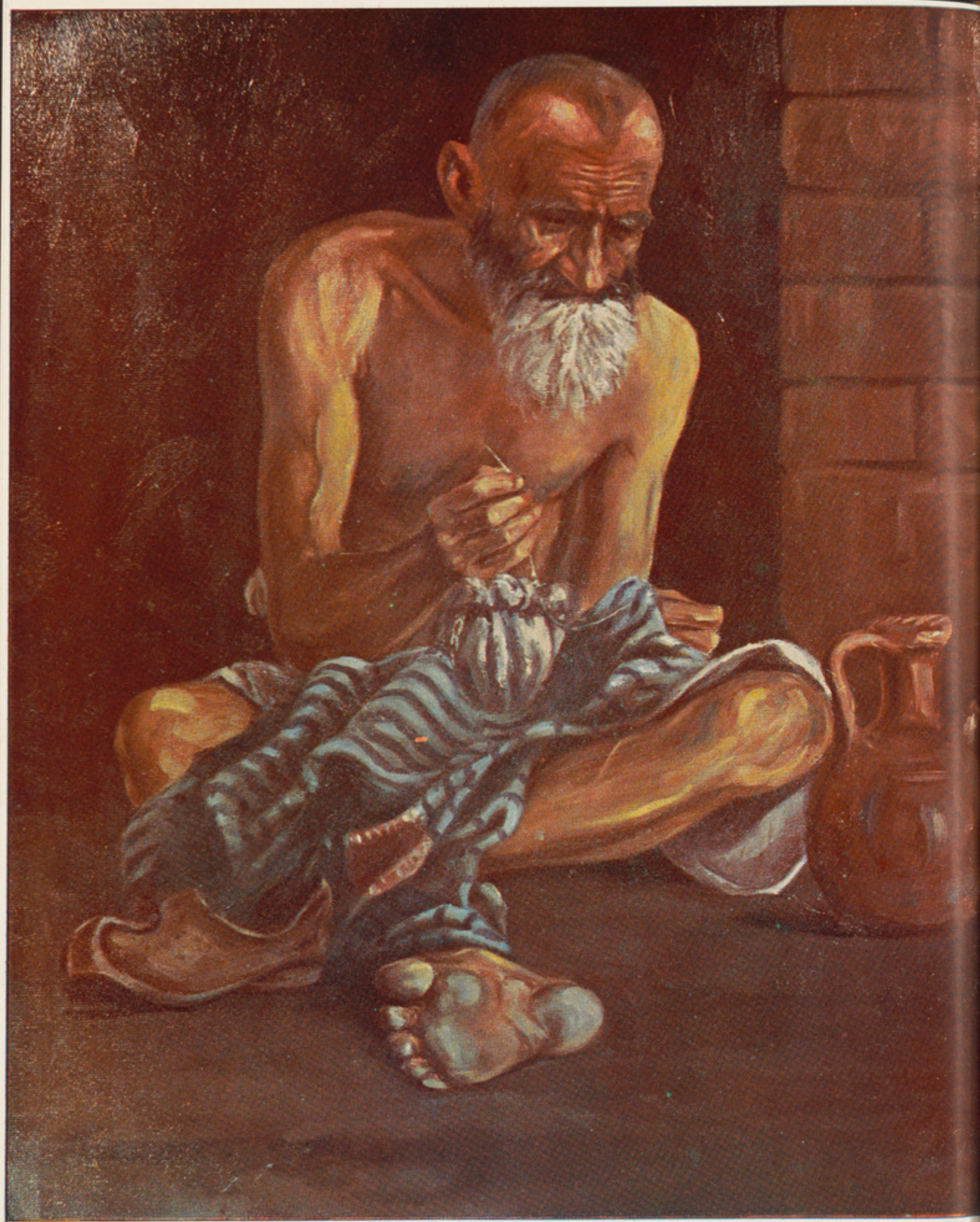

پیر مرد گوشه گیر ـ رسم آقای برشنا رسام شهیر وطن

یك گوشهٔ راحتی و یك کهنه حصیر — با کوزهٔ آب و لقمهٔ نان و پنیر
گردست دهد به است درپیش حقیر — از ملك کیخسرو دارای کبیر

(امیر رضوانی)

KABOUL

Revue mensuelle scientifique,historique, littéraire, publiée par la section des publications et de la presse de l'Académie Afghane.

Abonnements :	ville de Kaboul	1 an	12 afgs.
	Provinces d'Afghanistan	«	14 «
	Etranger	«	10 S.

No.95 Janvier 1939

اعلانات

سالنامه های کابل

سالنامه های سال اول و دوم وسوم وچهارم کابل وغیره آثار انجمن را ذواتیکه خیال خریداری داشته باشند بقیمت های آتی ازخود انجمن بدست آورده می توانند .

۱	سالنامه سال اول سنه ۱۳۱۱	درکابل ۳ ونیم	افغانی	درولایات ٤	افغانی	درخارج سه کلدار
۲	« « دوم سنه ۱۳۱۲	« ٦	«	« ۷	«	ده شلنگ
۳	« « سوم سنه ۱۳۱۳	« ۵ ونیم	«	« ٦ ونیم	«	«
٤	« « چهارم سنه ۱۳۱٤	« ٦	«	« ٦	«	«
۵	« « پنجم « ۱۳۱۵	« ٤	«	« ٤ ونیم	«	«

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول ودوم وسوم مجلهٔ کابل فی جلد درکابل ۱٤ افغانی ، درولایات ۱٦ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

٦ کلکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دو جلد قیمت آن درکابل ۱۷ افغانی ، در ولایات ۸ افغانی درخارج ده شلنگ .

کتبیکه در انجمن برای فروش حاضر است

۱ -	شرح حال سید جمال الدین افغان	درکابل		۷۵ پول
۲ -	منتخبات بوستان	« «	۲ افغانی	۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	۳ «	۲۵ پول
٤ -	سخندان فارس	« «	۳ «	
۵ -	شعرالعجم	« «	۲ «	
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	۱ «	
۷ -	صنعت باختر (بفارسی و فرانسه)	« «	۱ «	
۸ -	« فضیلت		۲ «	
۹ -	مسکوکات قدیم افغانستان	« «		۷۰ پول
۱۰ -	خواطر قهرمان کبیر	« «	۱ «	۵۰ پول
۱۱ -	دکچنیانو اخلاقی پالنه	« «	۱ «	

ساعت تیری شبهای زمستان

شب های دراز زمستان را بخواندن سالنامه های کابل که شامل یکعالم معلومات
و مطالب دلچسپ و مفید یک سلسله تصاویر زیبا و کارآمد است بگذرانید
قیمت آنهم بقدر نصف تقلیل یافته است. تشریحات آنرا در اخیر مجله ملاحظه کنید